

تبارشناسی در افغانسان دره پنجشیر

نویسنده: پروفیسور سرگی استپانوویچ آندره یف





سرشناسه:

عنوان و نام کتاب:	تبار شناسی در افغانستان دره پنجشیر
نویسنده:	پروفیسور سرگی استپانوویچ آندره یف
گزارنده:	احمد شعیب نعیمی
اطلاعات گردآوری شده:	از سفر به افغانستان در سال ۱۹۲۶ میلادی و تاشکند ۱۹۲۷
مخصات نشر:	انتشارات انجمن مطالعات تاجیکستان و توده های ایرانی پیرامون آن
ویرایش:	ویرایش، پیشگفتار، تحاشی و تعالیق از: عزیز آریانفر
ناظر چاپ:	بنیاد شهید احمد شاه مسعود
سال و نوبت چاپ:	اول/ بهار ۱۴۰۳ خورشیدی
طراحی جلد:	نوشیروان عادل
صفحه آرایبی:	نوشیروان عادل
شماره گان:	۲۰ ۰۰ نسخه
قیمت:	۱۴۰,۰۰۰ تومان

نشانی: ایران، مشهد مقدس، بلوار پیروزی، پیروزی ۸، فرخی ۲۱ (محلہ رضا شہر) پلاک ۱۲۵.
کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر متعلق به نویسنده و بنیاد شهید احمد شاه مسعود میباشد.

Tell Numbar: 00989379774160

Email: massoud.f.h@gmail.com

www.massoudfh.wordpress.com

فهرست مطالب

.....	سخن ویراستار	أ
.....	پنجشیر در گذرگاه تاریخ:	ت
.....	نام پنجشیر در آثار کهن:	ث
.....	شهر پنجشیر:	ح
.....	سرچشمه ها:	ح
.....	پیشگفتار مولف	خ
.....	بخش نخست	۱۱
.....	مطالبی در باره تبارشناسی	۱۱
.....	برخی از داده های جغرافیایی:	۱۱
.....	کوتل خاواک:	۱۵
.....	پل های پنجشیر:	۱۶
.....	منشای نام پنجشیر:	۱۷
.....	پنجشیریان تاجیک:	۲۱
.....	تقسیمات اداری:	۲۳
.....	تقسیمات طبقاتی:	۲۵
.....	بخش دوم	۲۷
.....	تن پوش، آداب، رسوم و منش مردم پنجشیر	۲۷
.....	لقب های مسخره باشندگان روستاهای مختلف	۲۷
.....	تن پوش:	۲۷
.....	آداب، رسوم و منش مردم پنجشیر:	۳۲

- ۳۳..... برخوردها با کوچی ها:
- ۳۷..... بخش سوم
- ۳۷..... کشاورزی و زمینداری، باغداری، کشت انواع غلات و گیاهان دیگر
- ۳۷..... کشاورزی و زمینداری:
- ۳۷..... باغداری:
- ۳۹..... زردآلو:
- ۴۰..... جوار:
- ۴۳..... بخش چهارم
- ۴۳..... دامداری، فرآورده های پشمی، کشت انواع غلات و گیاهان دیگر
- ۴۳..... دامداری:
- ۴۵..... بازرگانی:
- ۴۸..... اقتصاد لیبیات:
- ۵۳..... بخش پنجم
- ۵۳..... تولد کودک، آداب، رسوم و باورهای همراه آن - گهواره - نام های مردانه و زنانه
- ۵۳..... تولد:
- ۵۳..... اهریمن شیرده به نوزاد:
- ۵۷..... بخش ششم
- ۵۷..... عروسی
- ۵۷..... سن ازدواج:
- ۵۸..... شینگری / گریز دختران و زنان به نزد عاشقان شان:
- ۶۰..... نامزدی:
- ۷۵..... بخش هفتم

- ۷۵..... مراسم خاکسپاری
- ۷۵..... چکاندن آب در دهان مرده:
- ۷۵..... برون شدن روان از بدن:
- ۸۱..... بخش هشتم
- ۸۱..... مزارات (آرامگاه ها/ زیارت ها) -
- ۸۱..... دو نوع مزارات:
- ۸۱..... مزاری در سفیدچهر:
- ۸۲..... نمای عمومی مزارها:
- ۸۳..... توسل به مزارها:
- ۸۶..... ایشان های دره پنچشیر:
- ۸۶..... درمان بیماری ها، طبابت یونانی (بومی)
- ۸۹..... بخش نهم
- ۸۹..... بقایای باورها و دیدگاه های باستانی -
- ۸۹..... رد پای ارجمندی به آتش:
- ۹۰..... سلام کردن هنگام ورود به خانه
- ۹۳..... تقویم/گاهنامه عامیانه (مردمی)
- ۱۰۰..... نمونه های گفتار
- ۱۰۵..... یادداشت ها:
- ۱۰۸..... یادداشت
- ۱۲۱..... داستان عبدالله خان:
- ۱۲۳..... زندگی‌نامه مولف:
- ۱۲۹..... ملاحظات:
- ۱۳۱..... تالیفات اصلی:

سخن ویراستار

با نام دره پنجشیر از کودکی آشنا بودم. مادر بزرگ مادریم برخاسته از همین دره گه‌ربار و پردیس نشان بود. از همان کودکی مادر بزرگم همواره برایم در باره دره های شاداب و خرم، باغ‌ها و بوستان‌های پر بار، رودباران جوشان و خروشان، دوشیزگان پیروش و مهرو، شیرمردان آهنین و پرآوازه پنجشیر و خوراکی‌های خوشمزه و آب و‌های پاکیزه پنجشیر سخن می‌گفت.

گاه هم شب‌ها افسانه‌های بسیار دلپذیری در باره پریانی که دیوها آنان را از کوه قاف ربوده و در پنجشیر در چاهی در دره پریان به بند افکنده بودند، به من باز می‌گفت. به ویژه داستان شهزاده جوانمردی که عاشق دختر شاه پریان در بند شده بود و نبردهای او با دیوان و این که او چگونه موفق شده بود با یاری پنج پیر پنجشیر دیوان را بکشد و به وصال دختر شاه پریان برسد، برایم بسیار شیرین و جالب بود.

شاید چهار ساله بودم که یک روز جمعه تابستانی از شهر چاریکار، جایی که پدر بزرگ مادریم در آن هنگام در آن شهر سمت دفتری و دیوانی داشت، همراه با خانواده به پنجشیر «میله» رفتیم. چیزهای زیادی به یادم نمانده است. اما تا هنوز مزه توت، دوغ و نان گرم آن دره فردوس نشان از دهانم نمی‌رود.

در گذشته پنجشیر همچون یک گستره دورافتاده کوهستانی چندان جلب توجه نمی‌کرد. جز این که شماری از کابلی‌های ثروتمند تابستان‌ها با خانواده‌های شان برای میله و گشت و گذار به آن می‌رفتند. در این راستا آهنگ «بیا بریم به سنگران جمله خوبان همان جاست»، آوازخوان نامی کشور، شادروان احمد ظاهر سزاوار توجه است که کابلیان ره به رفتن به پنجشیر فرا می‌خواند.

در سال‌های دهه هشتاد سده بیستم، ناگهان پنجشیر به خاطر اهمیت راهبردی خود بر سر زبان‌ها افتاد و به دلیل جنگ‌های سپاهیان شوروی با نیروهای چریکی دره پنجشیر شهره آفاق گردید. در کل در سال‌های دهه هشتاد و نود میلادی روزی نبود که پیک‌هایی از پنجشیر در رسانه‌های جهانی نشر نشود. به ویژه در دوره جنگ با طالبان که به دژ تسخیرناپذیر پر آوازه شده بود.



به هر رو، درست پس از گذشت چهار دهه، به سال ۲۰۰۳ بود که بخت یارم شد که بار دیگر به پنجشیر بروم. در آن هنگام در وزارت خارجه کار می کردم. در برنامه بود که فرمانده نیروهای ناتو و برخی از افسران بلندپایه غربی همراه با ارتشبد بسم الله خان، فرمانده ارتش افغانستان و سپهبد عظیمی - سخنگوی وزارت دفاع مهمانان را برای بازدید به پنجشیر ببرند. بسم الله خان مرا فراخواند تا با کاروان به پنجشیر برویم. با کمال میل پذیرفتم. روشن بود این بار می توانستم با دید دیگری و از منظر دیگری به پنجشیر بنگرم. در آینده توانستم چند بار دیگر به پنجشیر بروم و از آستانه، رخنه، بازارک، جنگلک، دره شُتل، انابه و چند جای دیگر بازدید کنم.

را ستش، هیچگاهی در اندیشه این نبودم که چیزی در باره پنجشیر بنویسم، تا این که روزی دو ست ارجمندم شعیب جان نعیمی، از سانکت پتربورگ از من خواستند تا کار ویرایش و پیرایش کتاب دست داشته را که از زبان روسی ترجمه کرده اند، به گردن بگیریم. این پیشنهاد برایم به سان آذرخشی بود که ناگهان در سپهر تاریک تیره «شبی پلا سین معجر و قرینه گرز» بدرخشد. روشن است بیدرنگ و با کمال میل پذیرفتم.

کتاب دست داشته، کتاب بسیار جالبی است. به خودی خود، این که این اثر به خامه یکی از بزرگترین کارشناسان مسایل اتنوگرافی و اتنولوژی و تاریخ تاجیک ها و توده های ایرانی در کل نوشته شده است، بس ارزشمند است. آن هم به سال ۱۹۲۶.

بر آنم که این اثر می تواند در آینده به پژوهشگران تاریخ و جغرافیای این سرزمین گهربار فراوان یاری برساند.



پنجشیر در گذرگاه تاریخ:

در باره تاریخ پنجشیر باید گفت که هنوز جای یک پژوهش جامع هنوز خالی است. با این هم، جسته و گریخته شماری از پژوهشگران مطالبی نوشته اند. از جمله کدبان عبدالحی قابضانی کتابواره یی دارد زیر نام «پنجشیر از دیدگاه مورخان» که گزیده یی از مقالات تاریخی در باره این دره زیبا است. همین گونه کدبان هاشم انتظار هم کتابواره یی نوشته اند به نام «نگاهی به سرزمین پنجشیر».

در ویکی پیدیا در باره پنجشیر آمده است^۱:

«در زمان پادشاهی [داریوش بزرگ](#) بخش کوهستانی پنجشیر — غوربند، جزیی از استان [تته گوش](#) (ستگیدیه) در قلمرو هخامنشیان به شمار می‌رفته است. به گفته هرودوت، ستگیدیه تیره یی از مردم مشرق یا شمال خاوری ایران بودند، و مقر ایشان در تقسیمات شاهنشاهی هخامنشی جزو ایالت هفتم به‌شمار می‌رفت.

برخی بر این باورند که اسکندر مقدونی، در محل پیوستگی رودهای پنجشیر و غوربند، شهری به‌نام اسکندریه ساخت تا پایگاهی برای حمله سپاهیانش به کوهستانی‌ها باشد (دوپری، ۲۷۸). گویا سپاهیان وی در گذر از پنجشیر و کوه‌های هندوکش، دچار سرما و کمبود خوراکه شده بودند، ولی سرانجام از آن جا گذشته، شهر بزرگ بلخ را گشودند. در دوره اسلامی، پنجشیر، چندی در دست دودمان بنی‌بانیجور یا ابو داوودیان (۲۳۲-۳۷۲ م‌هتایی/۸۴۷-۹۸۲ م) تخارستان بود (زاماور، ۳۰۷) و سکه‌هایی که از سوی آن‌ها در پنجشیر ضرب شده، شناخته شده‌است (مایلز، ۳۷۳).

در ۲۵۶ م‌هتایی/۸۷۰ م [یعقوب لیث](#) به خاور [خراسان](#) تاخت و با پیروزی‌هایی که در [هندوکش](#) به دست آورد، دره پنجشیر و کان‌های نقره آن به قلمرو او افزوده شد (بازورث، ۱۱۱). پنجشیر در دوره [صفاریان](#) یکی از مراکز ضرب سکه این دولت بود (لسترنج، ۳۵۰). نخستین سکه‌های صفاریان به فرمان یعقوب در ۲۵۹-۲۶۱ ق در پنجشیر ضرب شد، ولی پس از بازگشت او از نواحی شرقی خراسان، این سرزمین بار دیگر به تصرف [ابوداودیان](#) درآمد (بازورث، همان جا).

^۱. با اندکی ویرایش



در دوره سامانیان نیز پنجشیر یکی از ضرابخانه‌های آن‌ها به شمار می‌رفت (مایلز، همان جا). تیمور لنگ در یورش خود به سوی کابل، از راه گردنه خاوک وارد دره پنجشیر شد و از آن جا به کابل رفت (میرخواند، ۱۰۷۹).

نام پنجشیر در آثار کهن:

در باره نام پنجشیر دو دیدگاه هست. اهالی پنجشیر می‌پندارند که در گذشته پیش از غزنویان، پنجشیر به نام کچکن یا کچکنه یاد می‌شده است. ولی در همه آثار معتبر تاریخی و آثار منظوم و منثور قدما «پنجهیر» ضبط شده است. مردم پنجشیر بر آن اند که زال، پسرش رستم را از رفتن به پنجشیر منع نموده و به وی چنین توصیه نموده است:

به کچکن مرو ای پسر زنه‌ار که سم ستورت شود پاره پار
که دریای پر قعر دارد ستیز گیاهی ندارد به جز سنگ تیز

این ابیات را مردم پنجشیر منتسب به حکیم توس و شاهنامه می‌دانند در حالی که در شاهنامه نیامده است اما افسانه بالا در آثار دانشمندان و سخنوران کهن پنجشیر بارها آمده است. پنجشیر در نوشته‌های جغرافی دانان و نویسندگان متقدم اسلامی به صورت های بَنجَهِیر، بَنجَهار، بنجارو پنجهیر آمده است. همچنان پنجشیر در حدود العالم و تاریخ بیهقی پنجهیر ضبط شده است.

از جغرافیه نویسان عرب تنها یعقوبی «بنجهار» ابن خرداد «بنجار» و ابن فقیه «فنجهیر» آورده‌اند ولی مولفان و جغرافیه نویسان خراسان در همه مواردی که از پنجشیر ذکری کرده‌اند، نام آن را به شکل پنجهیر ضبط نموده‌اند.

پنجهیر از دو کلمه «پنج» و «هیر» ساخته شده است که در زبان پهلوی و اوستا به چم آب آمده است مانند «هیرمند».

ابن بطوطه، جهانگرد هیر را در زبان سانسکریت به معنی کوه ترجمه کرده و پنج هیر را مأخذ از پنج کوه می‌داند: «به جایی رسیدیم که پنجهیر نام داشت. هیر به معنای کوه است و پنجهیر یعنی پنج کوه. در آن جا شهر قشنگ و آبادانی دیدم که روی نهر بزرگ کیودینی بنا شده است. لشکر چنگیزخان آن را خراب کرده است و از آن پس روی آبادانی ندیده. این رودخانه از کوهستان بدخش سرچشمه می‌گیرد. یاقوت معروف بدخش از همین کوهستان به دست می‌آید.

پنجهیر شهری است در نواحی بلخ (انساب سمعانی در کلمه پنجهیری).



در حدود العالم آمده است: پنجهر و جاریابه دو شهر است و اندر وی معدن سیم است و رودی میان این هر دو شهر بگذرد و اندر حدود هندوستان افتد. شهری است به نواحی بلخ و در آن معدن سیم است و اهل آن اخلاط اند....

ابن بطوطه گوید این کلمه مرکب است از پنج به معنی خمسه و هیر به معنی کوه. لکن شاید این لفظ مخفف پنج **هیربذ** باشد. رجوع به شاهد از ترجمان البلاغه شود. مستوفی در نزهة القلوب (ص ۱۵۵) گوید: پنجهر از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالادات بب و عرض از خط استوا لوله. شهری وسط است و هوای خوش دارد.

در تاریخ بیهقی: «امیر از آن جا [باغ خواجه علی میکائیل] برداشت به سعادت و خرمی با نشاط و شراب و شکار می رفت میزبان بر میزبان: به خلم و به پیروز، و نخجیر. [ظ: پنجهر: حاشیه مصحح] و به بدخشان. احمد علی نوشتگین آخر سالار که ولایت این جای ها برسم او بود» و به تورکستان پوشیده فرستاده بوده است [احمد ینالتگین] بر راه پنجهر تا وی را غلامان ترک آرند و مسعود محمد لیث را به رسولی فرستاد نزدیک ارسلان خان با نامه ها و مشافهات در معنی مدد و موافقت و مساعدت و وی از غز نین برفت براه پنجهر). **تاریخ بیهقی** ص ۶۴۳

فردوسی در داستان دوازده رخ از پنجشیر چنین یاد آوری می نماید:

دگر پنجهر و دگر بامیان
سرا مرز ایران و جای کیان

در لغتنامه دهخدا زیر نام پنجهر این بیت بو شکور بلخی آمده است:
به کنفالگی رفته او پنجهر
رمیده ازو مرغک گرمسیر

در **ترجمان البلاغه رادویانی** قطعه یی بدین مضمون در باره پنجهر آمده است:

گویند هفت مرد است در پنجهر بذ
زان هفت دو مسلمان و آن پنج هیر بذ
من پنجهر دیدم و آن پنجهر بذ
از پنجهر بد نشود پنجهر بذ

شهر پنجشیر:

بسیاری از جغرافی‌نویسان سده‌های نخستین اسلامی و پس از آن، از پنجشیر به عنوان یکی از شهرهای خراسان آن روزگار یاد کرده‌اند. در منابع جغرافیایی سده چهارم ماهتابی پنجشیر شهری بر فراز کوه، دارای بوستان‌های بسیار و با حدود ۱۰ هزار تن جمعیت وصف شده‌است. یاقوت حموی مردم آن را آمیخته اقوام گوناگون دانسته است. کان‌های نقره پنجشیر از دیرباز مشهور بوده‌است و برخی از جغرافی‌نویسان سده چهارم ماهتابی از آن یاد کرده‌اند. اصطخری نوشته‌است که نقره‌های پنجشیر به شهر اندرابه (اندرآب) برده می‌شد و در آن جا از آن سکه می‌زدند. مقدسی از کوه نقره (جبل الفضة) این شهر یاد کرده و افزوده‌است که در آن جا، درم (سکه سیمین) بسیار است (ص ۳۰۳). این کوه مشرف به شهر و بازار آن بوده‌است، و به سبب سوراخ‌های بسیاری که کنده بودند، همچون غربالی به نظر می‌رسیده‌است (سمعانی، ۳۳۴/۲). کان‌های نقره پنجشیر، غنی‌ترین کان‌های نقره، در بخش شرقی سرزمین‌های اسلامی به‌شمار می‌آمده‌است (برتولد، ۱۷۴/۱).

سرچشمه‌ها:

دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۳

یاقوت، بلدان؛ یعقوبی، احمد، البلدان، بیروت، ۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م

ابن‌خردادبه، عیدالله، المسالك و الممالک، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۳۰۶ق/۱۸۸۹م

بیرونی، ابوریحان، القانون المسعودی، حیدرآباد دکن، ۱۳۷۴ق/۱۹۵۵م

ابن‌بطوطه، رحله، بیروت، ۱۳۸۴ق/۱۹۶۴م

حدودالعالم، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، ۱۳۴۰ش

مسالك الممالک، اصطخری، ص ۲۸۰؛ ابن‌حوقل، محمد، صورةالارض، به کوشش کرامرس، لیدن، ۱۹۳۹م، ص ۱۷۱

اصطخری، ابراهیم، مسالك الممالک، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۸۷۰م، ص ۲۷۹

دو نکته سزاوار یادآوری:

در کتاب اصلی روسی چند عکس بسیار جالب آورده شده است که دردمندانه به دلیل کیفیت بسیار پایین در کتاب دست داشته، آورده نتوانستیم که از این بابت، پوزش می‌خواهیم. مولف که خود زبان پارسی را نیک می‌دانسته است، بسیاری از مطالب را به قلم خود به پارسی نوشته و مسایل بسیاری را از زبان مردم آورده است. از همین رو، برای حفظ اصالت از ویرایش این گونه نقل قول‌ها خودداری ورزیدیم.



پیشگفتار مولف

در تابستان سال گذشته ۱۹۲۶ موفق شدم برای مدت کوتاهی به افغانستان سفر کنم. از چند اروپاییان آگاهی های بسیار اندکی در باره این کشور دارند، با آن هم بسیار جالب است. من توانستم تنها نزدیک به چهار ماه در آن جا سپری نمایم. زندگی در آن جا بسیار پرنگ است و از دید کسی مانند من که به شیوه زندگی در آسیای میانه عادت کرده ام، بسیار جالب توجه: همبودی هایی با تورکستان و در عین حال، بسیاری از ویژگی های خودی آن ها که در آغاز برای من دشوار می نمود که روی چه تمرکز نمایم. برای این که در میان چیزهای جالب و پراگنده در پیرامونم تمرکز را از دست ندهم، کوشیدم برخی مرزها را برای آشنایی با محیط پیرامون تعیین کنم و بر آن شدم تا وقت گرانبهایم را به هدر نداده، روی دو یا سه موضوع مشخص تمرکز کنم.

از جایی که مدت هاست شیفته تبارنگاری (اتنوگرافی) و بررسی گویش های توده های ایرانی (تاجیکان) تورکستان و بخارا می باشم، می خواستم اطلاعات خود را در آن چه که برایم آشنا بود، بیفزایم، تا با تاجیک های افغانستان آشنا شوم. به نظر می رسید که برای این کار بهتر است یک گستره خاص را به عنوان نمونه در نظر بگیرم و بکوشم تا آن جا که می توانم در مورد آن اطلاعات گردآوری کنم. گزینش من در این زمینه دره تاجیک نشین پنجشیر گردید.

داده های این گزینش به شرح زیر اند: پنجشیر تا جایی نزدیک به کابل واقع شده است، دهانه آن در فاصله یک روز سفر از جبل السراج قرار دارد که از آن مسیر تابستانی رفت و آمد از کابل به مزار شریف می گذرد و بنابراین، امیدی به احتمال رسیدن به آن جا در راه برگشت به خانه و گردآوری اطلاعات بیشتر وجود داشت. از سوی دیگر دره پنجشیر در دامنه جنوبی هندوکش، در مقایسه با مناطق بازتر افغانستان توانسته است با شنندگان خود را از منظر تباری یکدست حفظ کند و همچنان موقعیت این دره در جنوب هندوکش مطالعه تبارشناسی (اتنوگرافی) این منطقه را جالب توجه کرده است، که از آن می توان به عنوان نمونه منطقه کمتر شناخته شده تاجیک های جنوبی ۲ یاد کرد.

۲. در رده بندی تبارشناسان روسی، تاجیک های با شنده تاجیکستان و ازبیکستان، تاجیک های شمالی و تاجیک های باشنده افغانستان - تاجیک های جنوبی خوانده می شوند. - ویراستار.

کار کوچک دیگری که در مدت پاییدنم در افغانستان بر روی آن تمرکز کردم، ضبط مواد در باره دو گویش پشه‌یی در کابل بود که بعداً ضبط کوچک دیگری را بر روی گویش پراچی / پاراچی که در روستای گلپهار (نزدیک جبل‌السرّاج) ساخته بودم، بر آن افزودم. من نمی دانستم که در سال ۱۹۲۴، مطالب مربوط به این گویش‌ها از سوی پژوه‌شگر ناروییژی مورگن‌شترن (G. Morgenstierne)، که آن هنگام در افغانستان کار می کرد، گردآوری شده بود و پس از بازگشت از افغانستان در پایان سال ۱۹۲۶ این موضوع را دانستم. و اگر شرایط اجازه دهد، امیدوارم بعداً بتوانم مطالبی را که در باره این گویش‌ها جمع‌آوری کرده‌ام، منتشر کنم.

گردآوری تبارنگاری (اتنوگرافیک) من در شرایط زیر پیش رفت: درمندانان من امکانی برای گشت و گذار آزادانه در افغانستان نداشتم، و بنابراین، به جای این که یکراست به پنجشیر بروم و مطالب تبارنگارانه را در محل گردآوری کنم، در آغاز بدون امکان بیرون رفتن از کابل، ناگزیر شدم خود را به گردآوری مواد به شکل پرس و جو از پنجشیری‌هایی باشنده آن شهر محدود سازم. خوشبختانه شمار باشنندگان پنجشیر که برای کار به کابل آمده بودند، بسیار بود و بنابراین انتخاب بسیار داشتم. در این جا من می توانستم با پرس و جو از آن‌ها اطلاعات بیشتری به دست آورم نسبت به این که در پنجشیر می بودم، زیرا کسانی که با من بودند، از خانه و محیط خود دور شده و به آن عادت کرده بودند، اطلاعات خود را صمیمی تر و قابل اعتماد تر نسبت به این که در محیط بومی شان که مردم اعتماد کمی نسبت به خارجی‌ها داشتند، شریک می ساختند.

از سوی دیگر با پرس و جو از چند شخص می توانستم اطلاعاتی را که از آن‌ها دریافت می کردم، بررسی یا تکمیل کنم. صادقانه باید بگویم که من هرگز در میان آن‌ها تمایل به دادن اطلاعات نادرست را شاهد نبودم. برعکس با راستگویی و صداقت مقایسه‌ای خود نسبت به بسیاری کسانی که در کابل برای خارجی‌ها کمک می کردند، برجسته می شدند. اگر آن‌ها چیزی را نمی دانستند، پس در اعلام آن دریغ نمی کردند. سپس هنگام بازدید از پنجشیر و بررسی آن چه آن‌ها برایم گفته بودند، برای چندمین بار به این موضوع پی بردم که حقیقت کامل را در باره دیار خود با من شریک ساخته بودند.

البته هنگام گردآوری اطلاعات از طریق پرس و جو با یک جنبه تو صیفی تا حدودی بد شانس بودم که در این جا مثل پارسی «شنیدن کی بود مانند دیدن» مصداق می یابد؟»



بنابراین و به ناچار، خلایی که وجود داشت، باعث این می شد که تصویر کلی به دست نیاید- چیدمان داخلی خانه ها، به عنوان مثال، البته من جرأت نکردم که در پرسش هایم به آن بپردازم تا سوء برداشت نشود، به امید این که پسانتر با بازدید شخصی این خللا را پر کنم. روشن شد که با توجه به برخورد مشکوک مردم محل نسبت به خارجی ها، ورود به خانه های پنجشیر تقریباً ناممکن است. این یکی از دلایلی است که برخی جنبه ها را در مطالب حاضر نشر کرده ایم که برای کامل شدن توضیحات ضروری است. دلیل دیگر برخی کمبودی ها در گردآوری اطلاعات، نیاز به توقف ضبط و شتاب برای بازگشت به خانه بود، با توجه به این که درس های دانشگاهی ام آغاز شده بودند.

پیش از بازگشت از کابل، با این همه موفق شدم برای مدت کوتاهی از پنجشیر دیدن کنم، که سفرم را از راه جبل السراج یعنی از پایین دره آغاز کردم. سفر خود را تا منطقه برجمن (برج یمان) ادامه دادم و از همان مسیر دوباره برگشتم. این سفر به پنجشیر به رغم کوتاه بودن آن، به من اجازه داد برخی از موادی را که پیشتر گردآوری کرده بودم، بررسی و تا حدی کامل تر سازم. اوضاعی که من در افغانستان در آن کار می کردم، به طور کلی برای گردآوری اطلاعات چندان مساعد نبود. همان گونه که در بالا یادآور شدم، نمی توانستم به جایی که می خواستم بروم و با افراد مورد نیاز خود دیدار کنم و در عین حال ناگزیر بودم که خود دنبال آن ها بگردم و اغلب آن ها را با سختی بسیار پیدا می کردم (منظور من پنجشیری ها نه، بل که پشه یی ها و پاراچی ها است) و افزون بر این، نمی توانستم سراسر وقت خود را به پرس و جو و ضبط اختصاص بدهم.

در این زمینه خوشبختی من نسبت به آقای مورگنشتین کمتر بود، کسی که نامه پادشاه ناروی به امیر را با خود داشت و من تنها می توانم برای کاوشگر خوشبخت سوئدی خورسند شوم. اما با نگاه به گذشته نمی توانم از دولت افغانستان که کنون در چنان اوج فرهنگی قرار دارد، احساس قدردانی نکنم که هیچ مانعی برای ضبط های من از سوی نماینده آن در طول پاییدن من در این کشور وجود نداشت. افزون بر این، در مواردی که ناگزیر می شدم با آن ها سخن بگویم، آمادگی کامل داشتند. بر این اساس، من از بخش نظامی افغانستان به ویژه آقای محمد عمر خان که در بازگشت از کابل با مهربانی امنیت من را تأمین کرد و در مدت بودوباشم در کابل به کار من ابراز دلچسپی کرد، سپاسگزارم. با بهره گیری از فرصت، از اعضای جامعه روسیه در کابل به خاطر حسن برخورد آن ها در طول بود و باش من در کابل،



به ویژه از آقای کوکل-کرایف برای حسن ظن آن ها نسبت به من و کارهایم سپاسگزارم. همچنان با بهره گیری از فرصت از رئیس انجمن مطالعات تاجیکستان و سرزمین های ایرانی همسایه آن، به دلیل نگرش بی نظیر مهربانانه و پشتیبانی بسیار بلند فرهنگی شان از من سپاسگزاری می کنم.

م. آندره یف، ۲۱ فیبروری ۱۹۲۷، تاشکند



بخش نخست

مطالبی در باره تبارشناسی

برخی از داده های جغرافیایی:

کوتل خاواک - مندشای نام دره پنجشیر - پل های پنجشیر - روایات و افسانه های تاریخی - پنجشیریان تاجیک - ساختار دستگاه اداری - رد پای تقسیمات تیره یی - تباری - بخش بندی های گویشی.

پنجشیر دره یی است کوهستانی که از شمال خاوری به جنوب باختری در امتداد دامنه جنوبی هندوکش در حدود ۱۲۰ ورست امتداد یافته است. آغاز آن را می توان پیرامون روستاهای خاواک و پریان و انجام پایینی آن را دروازه کوهی یا همان دره تنگ که رودبار آن را می درد، در نظر گرفت که با بیرون شدن از پنجشیر وارد گلپهار شده و مسیر کابل را می پیماید. «پاهای پنجشیر» را در یک مثل محلی دیرین انابه (عنابه) می گویند.

می توان تصور کرد که این روستا زودتر از زمان پدیدآیی سایر روستاها که در زیر می آیند، مشخص شده است. بنابراین، پایین ترین دهکده پنجشیر، به عنوان مثال، کنون کورآبه است^۳، که پائین تر از عنابه قرار دارد، اما می توان فرض کرد که ظهور آن نسبتاً بعدتر از انابه باشد.

^۳. روستای کورآبه، که آن را در نقشه ۱۲ و رستی ما (روس ها) از افغانستان نادرست «کارابه/ کهربا؟» نوشته اند، و همین گونه در نقشه انگلیسی در ۸ مایلی واقع در کرانه راست رودخانه پنجشیر نشان داده شده است، در واقع در کرانه سمت چپ این رودخانه قرار دارد. نام جای (توپونیم) روستا ریشه در افسانه یی دارد که طبق آن زمانی در این جا گویا چشمه یی بوده است و کسانی که از آن آب می نوشیدند، کور می شدند. از این رو این منطقه را کورآبه (کور شدگان از نوشیدن آب) نامیده اند.

این روستا، که پایین ترین روستا در دره پنجشیر در امتداد رودخانه پنجشیر است، از این لحاظ جالب است که تنها روستایی است که باشندگان آن هنوز به زبان پراچی/پاراچی سخن می گویند، زبان خاصی که افزون بر کورآبه یی ها در چندین



رشته شدن کوه های با شکوه پنجشیر در هر دو سو با هم فشرده می شوند، به گونه یی که جاده گاه گاهی ناگزیر سربالا می رود و سپس کمی پهن می شود و گسترش می یابد و گستره نسبتاً همواری را بیشتر در محل تلاقی برخی دره های کناری تشکیل می دهد.

رودخانه بزرگ کوهستانی که با آب های کف آلود خود همه جا را با سر و صدا می پیچاند، با نوار سرسبزی از باغ های پر بار و کشتزارها، زیبایی باشکوهی به دره بخشیده است. به گفته سر تامس هالدیچ «با دهکده های کوهستانی در زیر و با سرف های دنداندار در بالا از این جا و آن جا با فضاهاپی در حال گسترش که در آن تراس های باستانی بستر رودخانه کهن دارای تراس های مصنوعی از کشتزارهای کنونی است و مرزهای مشترک با درختزارهای انبوه زردآلو و چهارمغز در دامنه های شیب

روستای دیگر نیز با آن سخن گفته می شود، که ظاهراً دره هنوز مطالعه نشده شُتل واقع در غرب دره پنجشیر میان دره های سالنگ و پنجشیر را، در بر می گیرد.

در نقشه های روسی و انگلیسی این روستا را به گونه ناباورانه با خطوط منقطع بدون کدامین نام نشان داده اند. با این هم به گفته تاجیک ها در آن جا هشت روستا هست که در سه روستای آن (ده کلان ۱۰۰ خانه، مهره ۲۰-۳۰ خانه و اندوسوت؟ ۴۰ خانه) به زبان یا گویش پاراچی/پراچی سخن می گویند و در پنج روستای دیگر آن به پارسی (فارسی).

طبق افسانه های موجود میان شُتلی ها، نیاکان آن ها- شُتل از نجراب همراه با کورآبه و سالنگ (یعنی سای لنگ/پاشکسته) به این جا کوچیده بودند. آن ها هر سه نفر به مکان هایی که اکنون زندگی می کنند، آمدند. در این حال سالنگ از جای خود آمده بود که گویا به زبان پارسی سخن می گفته اند. فرزندان آن ها اکنون در مکان های که ساکن شدند، زندگی می کنند. همه آن ها ریشه های خود را تاجیکی می دانند، اما کسانی که به زبان پاراچی سخن می گویند، خود را مانند دیگر پاراچی ها گاهی همچنین پاراچی می پندارند. آن ها از زیستگاه دیگر پاراچی ها اطلاعی ندارند و گمان می کنند که پاراچی ها تنها در شُتل، کورآبه و نجراب زیست می کنند. زبان آن ها مشترک است. اما لهجه های شان متفاوت می باشد- از یک گروه زبانی دیگر که در نزدیکی آن ها وجود دارد (در خاور روستای گلپهار) متشکل از دهکده های بوله غین، سنجن/سنجان، کهنه ده، دورنما/دُرَنما، گیاهه که آن ها را پشه بی می دانند و آن را نمی دانند. نمونه گفتار هر دو گروه را که ضبط کرده ام، جداگانه نقل می کنم.

افزون بر ذکر اطلاعات نادرست بالا در مورد مکان روستای کورآبه در نقشه های موجود افغانستان، به طور کلی به دلایل کاملاً قابل درک، ظاهراً لغزش ها یا آرکایسم (باستانگرایی) های دیگری نیز در پیوند با پنجشیر هست...



و دیواره ها گروهبندی می شوند. در مقایسه با دهکده های پراکنده مانند دره ها (پنجشیر و غوربند) دیگر هیچ منظره دل انگیزتری حتی در آلپ وجود ندارد.^۴

بخش های سفلی و میانی دره آن قدر پایین واقع اند که در آن انگور می رسد، اما هرچه که دره بالا می رود، آب و هوا سردتر و سخت تر می شود، در حالی که زندگی کشاورزی پیش از بالارفتن به بالای دره تا پشته های اصلی هندوکش کاملاً متوقف نمی شود.

کل دره پنجشیر که از شمال خاوری به جنوب غربی کشیده است، مانند موارد همانند در سایر سرزمین های تاجیک ها به شدت با رودخانه به دو طرف تقسیم می شود، که مردم پنجشیر رخ/ روی «آفتابی» آن را «پیتو» و روی/ رخ سایه دار آن را «نیشیار»/ «سایه رخ/ سایه رو» می نامند.^۵ طبیعت هر دو سوی دره، البته از نگاه آب و هوا تفاوت بسیاری دارد. بنابراین، از ویژگی های اقتصادی خاصی برخوردار می باشد.

در «پیتاو»، جایی که پرتوهای خورشید عمودی می تابند، همه چیز به طور طبیعی زودتر پخته می شود. این در چراگاه ها نیز بازتاب می یابد: سبزه های چمن ها در شیب ها و دامنه های آفتابی سریعتر و بهتر رشد می کند، اما سپس در تابستان می سوزند و تاجیک ها که رمه ها و دام های خود را تا هنگام رسیدن توت در آن جا می چرانند، سپس آن ها را از طریق رودخانه به دامنه های کم نور خورشید به نیمه چپ دره، جایی که چمن ها بیشتر می مانند، می برند.

این وضعیت هم به این کار مساعدت می کند که پل های روی رود پنجشیر که آب معمولاً در هنگام طغیان های خود آن ها را می شکند؛ پس از پائین آمدن تراز آب دوباره سر از نو ساخته می شوند.

^۴ برگرفته از روزنامه مستعمره هند، افغانستان و نیپال، کلکته، ۱۹۰۸، ص. ۳.

^۵ رد پای بسیار جالب زبان دیرین مردم پنجشیر- پیش از گویش پارسی کنونی آن ها- به گونه یی که می پندارم در این کلمات [همچون پیتو و نیشیار- ویراستار] حفظ شده اند. در بسیاری از سرزمین های دیگر تاجیک ها که زبان شان پارسی است - برای مثال در مانج و قره تیگین (در تاجیکستان) سمت آفتابی دره را به پارسی «افتورو» (آفتاب رخ) و سمت سایه دار آن را «سایه رو» (سایه رخ) می نامند.

یادداشت ویراستار: پیتو کردن، به چمن نشستن زیر پرتو آفتاب است.



خصوصیت هر دو سوی رودخانه به ویژه در بخش بالایی دره مشهود است - جایی که در سمت «آفتابی» چنین فرآورده ها در یک سطح پخته می شوند، که در سمت «سایه» پخته نمی شوند. یک جاده کاروان رو بزرگ از پنجشیر می گذرد که از کابل به بدخشان منتهی می شود و تنها چند سال پیش این جاده گذرگاهی از پنجشیر به عنوان مسیر اصلی برای برپایی ارتباط میان کابل و تورکستان به طور همزمان از کار افتاد. به همین دلیل در بخش بالایی دره مسیر تورکستان از مسیر بدخشان و از طریق گذرگاه راحت و نسبتاً آسان خاواک جدا شده است (حدود ۱۱,۶۰۰ فُت ارتفاع)، جایی که در زمستان مسیر رفت و آمد به تورکستان افغانستان ۶ می باشد.

مسیر آمد و شد از پنجشیر به تورکستان در سال های اخیر با توجه به جهت حرکت مطلوب در فصل زمستان که اکنون از طریق بامیان و در ماه های پاییز و در نیمه دوم تابستان در حرکت امتداد کوتاه ترین مسیر از طریق گردنه سالنگ که هنوز بطور کامل تکمیل نگردیده است، ادامه می یابد. اما همان طور که پنجشیری ها به من گفتند، هنوز هم در ماه های زمستان بخشی از رفت و آمد ها میان کابل و تورکستان افغانستان همچنان از طریق پنجشیر ادامه دارد.^۷

^۶. تورکستان افغانستان یا تورکستان افغانی از اصطلاحات استعماری روسیه تزاری است که از سوی جنرال کاوفمان برای مقاصد امپریالیستی جعل شده بود. در واقع، منظور از خراسان/ ایران خاوری/ گستره شمال هندوکش است. - ویراستار

^۷. آمد و شد کاروان های بزرگ میان تورکستان و کابل که مدت ها از راه پنجشیر صورت می گرفت و هنوز هم در فصل زمستان هنگامی که سایر گردنه ها همسایه آن در هندوکش بسته می باشند، ادامه دارد. رفت و آمد کاروان های یاد شده در بالا به بدخشان، تا حدودی پنجشیر را به یک راه ترانزیتی تبدیل کرده و به مردم پنجشیر آموخته است که عبور کاروان ها را به سود خود در نظر بگیرند و با فروش علوفه برای چارپایان و خوراکی برای مسافران از آن ها پذیرایی کنند.

این کار شاید در برخی از جنبه های زندگی یک اثر سطحی بر جا گذاشته باشد. هنگامی که به عنوان مثال در دره سالنگ واقع در غرب پنجشیر که طی سال های اخیر ارتباط اصلی در ماه های تابستان میان تورکستان و کابل از آن راه صورت می گیرد، تاجیک های با شنده سالنگ - «سالنگی ها» تقریباً در هیچ جا به سوی جاده کشیده شده در پایین دره نمی آیند و معمولاً در صخره ها و شیب های دشوارگذر و دامنه ها کوه ها رفت و آمد می کنند؛ در پنجشیر می توانید با شنندگانی را ببینید که با سنجش [به دریافت سود]، به جاهای ساخته شده در کنار جاده می آیند تا با مسافران نزدیکتر باشند.



کوتل خاواک:

در باره گردنه خاواک (تلفظ بومی نام کوتل خاواک، که معروف به خاواک است) از مردم پنجشیر چنین شنیدیم: «در زمانه های قدیم در سراسر سال از آن جا رفت و آمد می شد. برای این منظور در مدت پنج ماه (سه زمستان و دو ماه بهار) گروه های ویژه گماشته می شد- در سمت شمال ۲۰ نفر به فرماندهی «بیست- باشی»، از باشندگان روستای دونا آچور، و در سمت جنوب که برف بیشتر داشت، گروه ۳۰۰ نفری که از باشندگان روستاهای مختلف پنجشیر استخدام می شدند و اردوگاه آن استحکامات خاواک بود. به کسانی که در این گروه ها استخدام می شدند، ۱۴ روپیه کابلی برای خوراک پرداخت می شد.

برای کار پردازی در مسیر برفی راه که از ضلع جنوبی می آمد، مردم به دسته های صد نفری تقسیم می شدند. نوبت هر صد نفر دو روز بعد یعنی در روز سوم می رسید. وظیفه کارگران این بود که برف را با پای خود لگدمال کنند، و آن را در مکان های مناسب با بیل پاک کنند. در مواردی که مسیر از طریق منطقه یخزده می گذشت، با کج بیل های داده شده از سوی دولت شکسته می شد که آن را «کندول» می نامند. ۸ این سازو کار در اواخر حکومت امیر حبیب الله خان وجود داشت، اما اکنون با پایان یافتن مسیر رسمی رفت و آمد به تورکستان از طریق خاواک، این دستور کنار گذاشته شده است.

به گفته مردم پنجشیر کوتل خاواک به دلیل شیب نسبتی و آسان بودن برای فراروی، اکنون حتا در زمستان نیز باز است، به استثنای روزهایی مه آلود و آگنده از غبار که در آن امکان مرگ شمار بسیاری از افراد نیز می رود. همین گونه گاهی دمه های شدید که از ویژگی های خاواک در زمستان است، مانع آمد و شد در آن می گردد. گاهی غبار آن قدر دمه است که هوا حتا در طول روز تاریک می شود. نشانه

پنجشیریان چنان از مزایای آمد و شد کاروان بزرگ بهره مند بودند، که اکنون با انتقال ارتباطات میان کابل و تورکستان از راه سالنگ، این امتیاز را تا حد زیادی از دست داده اند: حالا در زمستان رفت و آمدها به شمال از راه بامیان و در تابستان از راه کوتل سالنگ صورت می گیرد. از همین رو، مردم پنجشیر هنوز مانند سال های گذشته رویای احیای این مسیر را از طریق دره و کوتل خاواک در سر می پروارند.

^۸ در این واژه - آوای Serebrum/Serebral - شنیده می شود.



های نزدیک شدن غبار به شرح زیر اند: اگر ابر بر سر کوتل متوقف شود و برای مدتی پایین نیاید، کسانی که از این گردنه می گذرند، می کوشند که هر چه زودتر پایین بیایند. کسانی که به چکاد نرسیده اند، شتابان برمی گردند، زیرا بعد از این باد بلند می شود و مه می آورد، که مسیر را کاملاً تاریک می کند. مردم بومی این پدیده را با این واقعیت توضیح می دهند که در این زمان یک طلسم تولید کننده غبار در کوه ها آشکار می شود. از جایی که باد از شمال می وزد، باور بر این است که طلسم در کوتل درواز واقع شده است که زنی می باشد که آن جا در غاری می زندگی می کند.^۹

پل های پنجشیر:

با سخن گفتن در باره مسیرهای کاروان های بزرگی که از پنجشیر می گذرد، شاید بایسته یادآوری باشد که خوشبختانه برای کسانی که از آن می گذرند، از امتداد کرانه راست رودخانه پنجشیر می گذرد و بنابراین از گذشتن از پل های بسیار بدوی در این دره جلوگیری می کند. با آغاز از پایین ترین پل در پنجشیر در نزدیکی رو ستای کورآبه تا پریان مردم پنجشیر تنها ۲۶ پل را شمرده اند که نیمی از آن ها «بزرگ» اصلی و نیمی «کوچک» به شمار می روند. این پل ها در نزدیکی روستاهای زیر واقع شده اند:

۱ (کورآبه، ۲) زمان کور، ۳) عنابه، ۴) قلعه لنگرها، ۵) رخه، ۶) رخه (- پل دیگری در همین دهکده منتهی به حصارک)، ۷) فراج، ۸) خانیز، ۹) بازارک (۱۰) ملسپه، (۱۱) آستانه، (۱۲) سنگانه، (۱۳) دوآب، (۱۴) عمرض، (۱۵) درنامه، (۱۶) پشغور، (۱۷) برجمن، (۱۸) خنچ، (۱۹) متاو (متاح)، (۲۰) زیریا، (۲۱) غنجو، ۲۲-۲۳) دشت ریوت دو پل دارد، (۲۴) دشت ریوت، (۲۵) دهانه تل، (۲۶) پریان.

^۹ امکان دارد که این باور برخاسته از تصور افسانه یی «پیرزن در غار» («کمپیر در غار») که عجوز یا عجوزه/ پتیاره نیز می توان آن را نامید، پیوند داشته باشد، که یادآور برخی از ویژگی های «بابا- یاگی» (پیره زن- یاگی) در افسانه های روسی است. در زمان این پیرزن معمولاً یک دوره هفت روزه پیش از آغاز اعتدال بهاری، هنگامی که سال نو (نوروز) جشن گرفته می شود، به اصطلاح «ایام عجوز» «روزهای نام نهاد عجوز» یا «کمپیر در غار» «پیرزن در غار»، باور بر این است که باد بسیار سردی می وزد (نگاه شود به: اندره یف م، «در باره تبارنگاری تاجیک ها»- مجموعه «تاجیکستان»، تا شکنند، ۱۹۲۵، صص ۱۷۴-۱۷۵).



سبزه پل که با حروف دست نویس مشخص شده اند، پل های «بزرگ» (کلان) می باشند، سایر پل ها «کوچک» هستند. تنها گوسفندها و بزها از سر همه پل ها می گذرند. مگر، اسب ها و گاوها از سر پل ها/ «پل های بزرگ» می گذرند. با این هم باید بیفزاییم که من نمونه هایی از این پل ها را دیدم. حتا «پل های بزرگ» به گونه یی بودند که از آن جا تنها یک اسب کوهستانی که آن هم عادت داشته باشد، می تواند بگذرد.

بوکنیج د. د. که ناگزیر به گذشتن از سر چنین پلی در نزدیکی روستای رخه (منتهی به حصارک) بود، شکواییه داشت که سر او هنگام گذشتن تقریباً آغاز به چرخیدن کرد. من که در آن زمان در کرانه راست مانده بودم و نیازی به گذشتن از روی پل نداشتم، تنها به خاطر گشت و گذار، تصمیم به انجام این کار را نگرفتم.

منشای نام پنجشیر:

پنجشیریان خود نام امروزی دره پنجشیر را از «پنج شیر»، پنج پیر مقدس اصلی که بنیادگذاران پنجشیر پنداشته می شوند، گرفته اند. این پنج مرد مقدس در پنجشیر بسیار مورد احترام هستند و مزارهای آن ها زیارتگاه اند. این پیران به شرح زیر اند:

۱) خواجه کئل/خیل ۱۰ ولی صاحب (در تلفظ محلی بومی) یا خواجه تئل ولی (به اصطلاح دیگر، همچنین تلفظ بومی) که مهره محوری از جمله پنج پیر مقدس می باشد.

۲) خواجه شاه دربندی یا خواجه ابراهیم دربندی. آرامگاه وی در روستای دربند موقعیت دارد.

۳) خوجه احمد و شارو ۱۱. آرامگاه وی در دره کناری پنجشیر که موسوم به «دره» است در روستای وشارو واقع شده است.

۱۰. در برخی از آثار خواجه گل ولی آمده است.

۱۱. در برخی از آثار بشار آمده است.

- ۴) خواجه حسن سرپلی، (در یک مورد این مرد مقدس را به من خواجه ابراهیم سرپلی گفتند). گور او در کنار رودخانه پنجشیر واقع است - در نزدیکی روستای کورآبه. ۱۲
- ۵) خواجه مسگر اوریوی که در پریان به خاک سپرده شده است. ۱۳

روایات / افسانه های تاریخی:

افسانه یی هست دال بر این که محمود غزنوی مدت ها نمی توانست بند غزنی را که به رساندن آب به غزنی کمک می کند، بسازد. در جستجوی کمک از پیرامونیان خود شنید که تنها کسانی که می توانند کمک کنند، پنج پیر مقدس اند که در شهر کیچکین زندگی می کنند. کیچکین - نامی است که در گذشته ها به پنجشیر اطلاق می شده است. این بود که به دنبال پیران مقدس کسانی را فرستادند و آن ها در ساختن سد کمک کردند. میهن آن ها به احترام شان «پنج شیر» خدا نام گرفت.

طبق روایات، پنجشیر را در روزگاران کهن «شهر کچکن» (در تلفظ بومی) می نامیدند. همان گونه که پنجشیریان خاطر نشان می کنند، رستم، گفته می شود که برای پسرش در باره پنجشیر وصیت کرده بود (با تلفظ پنجشیریان):

به کیچکن مرو ای پسر زنهار
که پای ستوران کند پاره پار
که دارد دریای پر قهر از سنگ تیز
که پای ستوران کند ریزه ریز.

^{۱۲}. به گفته باشندگان بومی، سران حکومتی که تازه از سوی کابل گماشته شده و وارد پنجشیر می شوند، چه آن هایی که از راه قدیمی یعنی گذرگاه دربند وارد شوند، یا از راه نو که از کنار رود پنجشیر می گذرد، (که در دوره عبدالرحمان خان کشیده شده است)، می آیند، هنگامی که از کنار آرامگاه های این پیران مقدس می گذرند، قربانی می کنند و از این پیران مقدس پنجشیر می خواهند تا به آن ها آسیبی نرسانند.

^{۱۳}. در آثار دیگر، نام های دو تن از پیران: خواجه عارف آریبی و خواجه صفا دوآبی آمده است.



بالاتر از روستای هم مرز (عمرز) ۱۴ در دره پنج شیر، ویرانه ها خود شهر کیچکین را نشان می دهند. طبق افسانه ها این جا در گذشته کشور مستقلی بوده که زیر فرمانروایی فرمانروایان خود اداره می شده و گویا ۹۹ هزار خانه داشته است. در بالای سه دهکده زمان کور ۱۵ ویرانه هایی هست که ملکان نامیده می شود که گویا در آن جا بارگاه فرمانروای پیشین پنجشیر، که ملک شاه خوانده می شد، بوده است. او ستمگر بود و به طرز وحشیانه یی از حق همبستری با تازه عروسان مردم زیر فرمان خود *jus primae noctis* ۱۶ بهره مند بود که موجب رنجش رعایای خود می شد که سرانجام وی را کشتند. طبق افسانه ها، او مرد سرشناسی (نوه زمان کور) را نابینا کرد به این خاطر که او وی را فریب داده و به جای دخترش که باید شوهر داده شده می شد، کنیزی را فرستاد بود. پسر شخص کور شده در جمع خدمتگاران او در می آید و باری که برای او چلم (قلیان) می برد، در آن مواد مخدر افزوده و چیزهای دیگری که در خانه بودند، می افزاید و این گونه شاه ستمگر و خودکامه را می کشد.

۱۴. عمرز، شکل نادرست مرز/هم مرز است. - ویراستار

۱۵. بر پایه افسانه ها این روستا را زمان کور که در این جا مسکن گزیده بود، پی افکنده بود.

۱۶. ترجمه تحت اللفظی این عبارت: «نخستین شیر زفاف است». طبق این اصل، فرمانروا حق دریدن پرده بکارت تازه عروسان را در نخستین شب زفاف به خود قایل بود. در ویکی پدیا در زمینه چنین می خوانیم (با اندکی ویرایش):

«به فرانسوی *Droit de cuissage* که همین طور گاهی با عنوان «حق ران» شناخته می گردید، اشاره به یک حق قانونی در قرون وسطی اروپا و جاهای دیگر دارد که اجازه می داد تا اربابان فئودالی، یک مقام مذهبی و شخصیت دیگری که جایگاهی بلند داشت، با زنان تابعه در حکومت فئودالی خود همبستر شود و در ست در شب عروسی آن ها به برپایی روابط جنسی بپردازند و از این حق خصوصی برخوردار بود که تازه عروس را پیش از شوهرش در شب زفاف تصاحب کند. دیوید والکر و هکتور مک کنی تاریخ نویسان معاصر، بر آن اند که قانون حق ران، احتمال دارد که در اروپای قرون وسطی وجود داشته بود. اما اجماع تاریخ نویسان بر این است که چنین چیزی، تنها یک افسانه بوده است و همه منابع، مربوط به دوره های بعدی است. در دوران فئودالی اروپا، برای گریز از قانون حق ران، نوعی مالیات وجود داشت به نام مالیات «مرچت» که از این مالیات، برای چشم پوشی ارباب فئودالی در قبال قانون حق ران استفاده می گردید. از سویی دیگر تعابیری هست مبنی بر این که چون دوشیزگان رعیت، زمین ارباب را ترک می کردند، مالیات مرچت نوعی جبران خسارت برای ارباب تلقی می گردید. بر طبق نوشتار دانشنامه بریتانیکا، شواهد نشان می دهد که مالیات مرچت، وجه پرداختی از سوی رعیت ها برای ازدواج بوده است. چرا که میزان شایان توجهی از درآمدهای ارباب منشی، حول محور ازدواج می چرخیده است. در هر صورت، این حق متصور شده در سال ۱۴۸۶ و طی حکمی قانونی و به فرمان پادشاه فردیناند دوم ملغی گردید.» - ویراستار.



آخرین خان‌ها - حاکمان بومی که این سرزمین را اداره می‌کردند، نمایندگان فرمانروایان افغانستان بودند. آخرین آن‌ها لنگرخان، پسر گلدارخان بود که جانشین پدرش شده بود.

طبق افسانه‌های موجود از زمانه‌های دور، این سرزمین در دست کافران/ کافری‌ها بود. از زمان آن‌ها به گفته مردم پنجشیر تا به امروز بقایای دژهای کافر‌ها بر روی صخره‌های بلند برج‌مانده است. جایی که آثار دیوارهای سنگی از استحکامات پیشین نمایان است^{۱۷}. معمولاً در مناطق دشوارگذر، جایی که می‌توان از راه‌های باریک به آن‌جا رفت.

داستان‌های پیرمردان در مورد تاخت و تازهای کافری‌ها به پنجشیر که تقریباً چندی پیش اتفاق افتاده بود، کماکان به یاد اهالی می‌باشد. به عنوان مثال در پشغور در نزدیکی جاده یک مزار هست که در آن یک مرد، یک زن و سه کودک به خاک سپرده شده‌اند که در طی یک حمله کافر‌ها کشته شده بودند. جزئیات افسانه‌ی نشان می‌دهد که این رویداد به تازگی اتفاق افتاده باشد. پیرمرد‌ها به من گفتند که آن‌ها به خوبی زمانی را به یاد می‌آورند که دره اغلب از سوی سیاهپوشان مورد حمله قرار می‌گرفت. آن‌ها در جاده مسافران را می‌کشتند.

این‌ها رهنوردان و کوهپیمایان ماهری بودند که به سرعت و ماهرانه از هر شیب تپه‌ی بالا می‌رفتند و از این لحاظ به طور شایان توجهی از پنجشیریان پیشی می‌گرفتند. آن‌ها با نیزه‌ها حمله می‌کردند و دقت شگفتی‌انگیزی در پرتاب سنگ و نشان زدن داشتند. معمولاً هنگامی که به دره می‌رسیدند، کمین می‌گرفتند. آن‌ها در سفر طولانی به پنجشیر که از مکان‌های خود حرکت می‌کردند، مقدار کافی غذا بر می‌داشتند، اما در هر توقف گاه مقدار مورد نیاز برای بازگشت را می‌گذاشتند، تا در محل حمله سبکبار باشند. در راه بازگشت از مواد برج‌گذاشته و پنهان شده استفاده می‌کردند.

^{۱۷} طرفه این که داستان‌های همانندی در میان باشندگان بخش بالایی رودخانه پنج (در تاجیکستان) نیز هست، جایی که باشندگان آن همچنین به بازمانده‌های نادرست دژها به روی صخره‌های بلند اشاره می‌کنند و آن‌ها را به کافر‌ها نسبت می‌دهند.



پنجشیریان تاجیک:

پنجشیری ها تاجیک های تپییک کوهستانی اند و به نوع کلی نزدیک به جمعیت دروازی ها، قره تگینی ها، مچی و بخش های علیای رود پنج می باشند، که به رغم برخی تمایزات انسان شناسانه (انترپولوژیک) در میان خود، بازهم در نوع گروهی کاملاً یکسان اند. دردمندانه به دلیل عدم مشاهدات انسان شناسانه، نبود امکانات و کمبود وقت، حتا برای محاسبه سطحی ویژگی های معمولی آن ها، به خود نمی توانم اجازه دهم تا با اطمینان در مورد ویژگی های معمولی آن ها و برخی از انحراف های کوچک در نوع در مناطق مختلف دره سخن بگویم. به استثنای بخش کوچکی در حدود ۳۰۰ خانه هزاره که در دره های جانبی یا دره هزاره و تل زندگی می کنند و یک دهکده کوچک از کافرهای مسلمان شده در منتهی الیه پریان ۱۸، بقیه جمعیت پنجشیر یکسر تاجیک هستند، چنان که خودشان نیز خود را به این نام می نامند و پنجشیریان در باره خود می گویند: (لفظ ما فارسی بان ۱۹، خود ما



^{۱۸}. منظور از نورستانی ها است. - ویراستار

^{۱۹}. پارسی بان (همچنین پارسیوان) - پارسی زبان، گاه بر همه پارسی زبانان و گاه هم تنها به پارسی زبانان شیعه/ قزلباش (منهای هزاره ها) اطلاق می گردد. معمولاً پارسی زبانان سنی کوه نشین ترجیح می دهند خود را به نام تباری خود، تاجیک بنامند. با این هم، پشتون ها علی السویه همه پارسی زبانان را اعم از شیعه و سنی پارسی بان/ پارسیوان (پارسی زبان) می خوانند. - ویراستار.



تاجیک) ۲۰ به گفته مردم پنجشیر، جمعیت دره پنجشیر که در گذشته در حدود ۷-۸ هزار خانه بود، اکنون به حدود ۱۵ هزار خانه می رسد. ۲۱

۲۰. در این جا به پنداشت من، ما یک بار دیگر اثبات جالبی داریم که «پارسی زبان پارسی گو» و «تاجیک» چیزهایی کاملاً متفاوتی به لحاظ تاریخی اند. درست همین دیدگاه در نزد باشندگان سرزمین های دامنه های پامیر (روشان ها، سُغنان ها) هم دیده می شود و نیز در تعریف پیشین من از آنان- از سوی همسایگان تاجیک ها (دروازی ها و دیگران) که اکنون گویشوران زبان پارسی اند و می گویند، که: «ما تاجیک هستیم، و آن ها پارسیگوی» (مجموعه «تاجیکستان»، تاشکند، ۱۹۲۵، صفحه ۱۵۶).

به هر پیمانه که کسی بیشتر زندگی سرزمین های تاجیکی را مشاهده کند و با زبان های آن ها آشنا شود، این پنداشت تقویت می شود که کلمه تاجیک در آغاز می توانسته است به معنای باشندگان قدیمی ایرانی آسیای میانه بوده باشد- نه گویشوران زبان پارسی. و این پرسش مطرح می گردد که آیا تعریف معمول ما از کلمه «تاجیک» (به چم پارسیگو) تا حدودی مصنوعی و غیرقانع کننده نیست؟
داده های دست داشته من در باره این مساله به من اجازه می دهند تا در آینده به تفصیل، با جزئیات بیشتری بنویسم.

توضیح ویراستار: به باور مولف، واژه «تاجیک»، در گذشته روی هم رفته بار تباری (اتنیکی) داشته و الزاماً به چم پارسیگو نبوده است. چون، دست کم در گذشته، شماری از اقوام خورد و بزرگی که در زیر چتر بزرگ تاجیک بوده اند (بیشتر باشندگان پامیر)، به یکی دیگر از زبان ها، لهجه ها یا گویش های خورد و بزرگ زبان های ایرانی، غیر از پارسی، سخن می گفته اند. ار چند، با گذشت زمان، زبان نخستین خود را از دست داده، و اکنون دیگر پارسیگو شده اند. این گونه، این اقوام (بیشتر پامیری) خود را تاجیک تبار می خوانند، نه پارسی گوی اصل. چنین بر می آید که این اقوام بیشتر تاجیک های شهرنشین را پارسی زبان / پارسیگو و خود را تاجیک می خوانده اند. معمولاً در تاجیکستان، تاجیک های کوهنشین خود را گلچه (گرچه/ کوهی) می خوانند. این ها حتا زبان خود را هم گلچه («گرچه») می خوانند.

در کشور ما هم به گونه سنتی بیشتر گویشوران شهرنشین، پارسی زبان- «پارسی بان» (پارسیوان) خوانده می شوند و باشندگان کوه های دور افتاده، برای مثال پامیر، تاجیک. با این هم، این تقسیمات بیشتر سنتی است تا علمی. بی تردید چنین تقسیم بندی و خویشتن شناسی در میان همه اقوام هست. برای مثال، پشتون های کوهی بیشتر خود را پشتون های اصیل یا پشتون های «تنگ» می شمارند. در حالی که پشتون های شهرنشین را که بیشتر زبان و رسم و رواج های اصیل خود را از دست داده و به پیمانه معینی با تاجیک ها و سایر اقوام آمیزش یافته اند، پشتون های «قلنگ» می خوانند و به آن ها حتا نگاه تحقیر آمیز دارند و خود را برتر از آنان می شمارند. - ویراستار.
۲۱. اگر اعضای یک خانواده را به گونه میانگین شش نفر بگیریم، می توان گمان برد که نفوس پنجشیر در اوایل سده بیستم نزدیک به نود هزار نفر می رسیده است. - ویراستار.



تقسیمات اداری:

از نگاه اداری، پنجشیر به سه استانداری-ولسی "علاقه" تقسیم می شود، که هر یک از سوی یک علاقه دار که صلاحیت همان حاکم درجه دوم را دارد، اداره می شود. که منطقه تحت حاکمیت او رُحه می باشد (در نقشه های انگلیسی - Ruka، در نقشه های ما - روکا). سه "علاقه" پنجشیر به شرح زیر می باشند:

۱) دره هزاره - دره جانبی، که به نوبه خود از چندین دره تشکیل شده و از جنوب بین روستاهای مرز و بهارک به دره پنجشیر گسترش می یابد که در آن جا، به گفته پنجشیری ها، حدود ۲۰۰ خانه هزاره در روستاهای باب علی و جیری علی زندگی دارند. ۲۲

۲) چهار قریه - یعنی منطقه ای متشکل از چهار روستا: خنج، سفید چهر، پشغور و مرز (هم مرز)، که همه شان تاجیک می باشند.

۳) بالاترین بخش پنجشیر، در بر گیرنده استحکامات خاواک، ده خاواک (یعنی «دهکده خاواک»)، دره های پریان (دارای شمار روستاها) و تل. به استثنای ۱۰۰ خانه وار هزاره، بقیه همه شان تاجیک اند که در دره تل زندگی می کنند. شگفتی بر انگیز است که در میان جمعیت پنجشیر تقسیم بندی به خیل وجود دارد، یعنی قبایل، قبیله، مشابه به قبایل پتان، جایی که این مفهوم بسیار توسعه یافته است و از اهمیت بسیاری در زندگی جوامع پتان برخوردار است. با این حال در میان پنجشیریان، این تقسیم بندی تأثیر بسیار کمتری دارد. همان طور که می توان فرض کرد، ظاهراً این ها اخیراً رواج یافته اند

۲۲. آن ها/ پنجشیری ها می گویند که موعلاً هزاره ها (هزاره های با شنده پنجشیر) با فراموش کردن لهجه قدیمی خود به لهجه زبان پارسی سخن می گویند. ظاهراً لهجه پارسی آن ها به لهجه پارسی دیگر هزاره ها نزدیک می باشد: سه می کنی؟ (فرم سه به چم چه در میان برخی از تاجیک های دهکده بریچ ملا در بخش علیای چرچیک و نیز در میان تاجیک های منطقه علیای چوستا نیز رواج دارد). به گونه یی که در اندراب به من گفتند، هزاره هایی که در کنار رودخانه سرخاب، زیر تاله و برفک زندگی می کنند و به نام «نیک پی» شناخته می شوند، نیز همان عبارت را تلفظ می کنند: «چه می کنی» یا «چه می کنی؟».

یادداشت ویرا ستار: طرفه این که در زبان پشتو هم «خه کوی؟» به چم چه می کنی؟ است. یعنی به طرز شگفتی برانگیزی «خه» پشتو و «سه» هزارگی با هم همانند است. کما این که در میان برخی از تاجیک ها هم همین گونه تلفظ می شود.



(شاید زیر تأثیر پتان‌ها - از این رو «خیل» نامیده می‌شوند مانند خیل افغانی ۴۳؟) گروه‌های بزرگ خانوادگی، خود را از نظر تبار از یک نیای مشترک می‌پندارند. همچنین مشخصه دیگر این که هر یک چنین «خیل» در یک ده سکونت دارند، نه در روستاهای دیگر و در میان مردمان دیگر. در یک روستا به گفته مردم پنجشیر، یک یا دو خیل مختلف نیز می‌توانند زندگی کنند، اما آن‌ها در مکان‌های دیگر دیده نمی‌شوند. ظاهراً این‌ها خانواده‌های بزرگی بوده‌اند که هر کدام از یک نیا هستند، اما چون از ریشه قدیمی نیستند، نتوانسته‌اند که به طوایفی بزرگ تبدیل شوند و نتوانسته‌اند تا در مکان‌های مختلف پراکنده شوند و نام عمومی را در حافظه خود نگه دارند.

وجود یک منشأی قبیله‌یی مبهم را می‌توان در میان تاجیک‌های همسایه پنجشیر، یعنی در دره‌های غوربند و سالنگ نیز مشاهده کرد. با آغاز از بالا تا به جبل السراج، به چهار طایفه تقسیم می‌شوند: (۱) امیر تیمور. (۲) (حاجی ۳۰) سه قوم. (۴) کوکلامی.

همزادها در درگیری‌ها و نزاع‌ها طرف یک دیگر را می‌گیرند. در شوهردادن دخترانشان بدون تمایز منطقه‌یی برخورد می‌کنند. به همین ترتیب هنگام دعوت به مردم به طوی (جشن‌ها، عروسی) بدون تمایز قرابتی همسایگان را دعوت می‌کند و به روابط خانوادگی توجه نمی‌کنند. هر قبیله، «قوم»، ملک مخصوص به خود را دارد، که در مجمع عمومی منصوب و جایگزین می‌شود، اما از خانه ملک‌ها گزیده می‌شود. در اوایل هنگامی که استقلال بیشتری وجود داشت، ملک‌ها مالیات جمع می‌کردند و برای خود یک سوم حاصلات را نگه می‌داشتند. اما در دوره امیر حبیب‌الله خان این رسم از میان رفت. ۲۴

۲۳. در آن هنگام واژه پشتو هنوز رواج نداشت و زبان پشتون‌ها/افغان‌ها را زبان افغانی می‌گفتند- ویراستار.

۲۴. در میان تاجیک‌ها یا مردمی که در دامنه دیگر شیب شمال هندوکش واقع در روبروی سالنگ و به آن‌ها نزدیک واقع می‌شوند، آثاری از یک آغاز عمومی اشتباه در قبیله وجود دارد، اما متأسفانه با گذر سریع من نتوانستم به وضوح چیزی پیدا کنم. در دفترچه یادداشت خود یادداشت‌های زیر را دارم:

«دره از گردنه سالنگ به سوی شمال تا قلعه خنجان به نام دره خنجان نامیده می‌شود، و رودخانه‌یی که به رود اندراب می‌ریزد، آب خنجان. بخش نسبتاً شایان توجهی از بومیان دره سالنگ تاجیک‌اند. همچنین یک تقسیم طایفه‌یی نیز وجود دارد. کسانی که در بالا در رو ستای تخته سنگ زندگی می‌کنند، خود را از طایفه کوگده‌یی (کوهکده) می‌دانند. افزون بر این رو ستا، تاجیکان این طایفه در نهرین و لیارخ‌آو (زیر دو شی) نیز زندگی می‌کنند. حدود ۲۰ خانه کوکده‌یی‌ها در دره سالنگ در روستای آلتنگ زندگی می‌کنند. شگفتی‌آور است که کوهکده‌یی‌ها تمایل دارند خود را تاجیک‌انداند (داوری بر



تقسیمات طبقاتی:

چنین بر می آید که در پنجشیر تا کنون ردپای تقسیم بندی به لایه بالایی بی شتر اشرافی، قوی تر، که سیال و طبقه پائینی که مزدورنامیده می شوند، حفظ شده است. لایه اولی فرزندان اشراف زمیندار (جایدادار) اند، که دارای زمین هایی هستند که به پدران شان به دلیل شهادت و خدمات از سوی حاکمان پیشین و خان ها اعطا شده است.

دیگران، مزدورها، در روزگاران گذشته مالک زمین نبوده اند و شاید فرزندان کسانی هستند که از جاهای دیگر آمده اند. نام آن ها نشان می دهد که آن ها مالک زمین نبوده اند، و با دریافت مزد به زمین داران خدمت می کرده اند. اخیراً به یمن قوانینی که از سوی امیر [آمان الله- ویراستار] تصویب شده است، این نگرش فروکش کرده، رفاه مزدورها به گونه شایان توجهی افزایش یافته و بسیاری از آن ها نسبتاً به رفاه و توسعه بیشتری دست یافته اند، اما حتا با داشتن ثروت، نام تحقیرآمیز دیرین برای آن ها حفظ شده است. پنجشیریان می گویند: «کار مزدور خطاء است» یا «ای مزدور رگ خطا!» که گاهی آن ها در هنگام نزاع در برابر مزدور فریاد می زنند.

اساس گفتگو با برخی از آن ها در روستای تخته سنگ) و آن ها می گویند که افغان ها [پشتون ها- ویراستار] آن ها را چنین می نامند. در واقع، همه آن ها به گویش پارسی تاجیکی سخن می گویند و به لحاظ ظاهری هیچ تفاوتی با دیگر تاجیک های پیرامون آن جا ندارند. آن ها تمایل دارند خود را از نیاکان دور خود از قندهار بگویند. آن ها می گویند که اسکان مجدد آن ها از آن جا گویا پس از راندن از سوی ازبیک ها صورت گرفته است.

در میان آن ها همچنین یک پنداشت مبهم هست که در این مکان ها در گذشته تاجیک ها زیست می کرده اند و سپس «خنجانی ها» (منظور نیاگان باشندگان دره خنجان است که اکنون زندگی می کنند) از قندهار آمده و در محل تاجیک ها مستقر شدند. در شمال دهکده تخته سنگ در کنار کوهکده بی تاجیک هایی نیز هستند که خود را گیارای می نامند. کوهکده بی، اگر داوری بر پایه گفته آن هایی که در روستای تخته سنگ زندگی می کنند، صورت گیرد، آن ها خود را از جد کورگیز- بابو می دانند که ظاهراً مزار او در قندهار واقع شده است. گیارای را برادر یعنی یک تیره خویشاوند خود می دانند. آن ها سالنگی ها را تاجیک می دانند. با این حال آن ها با تاجیک ها پیوندهای کاملی دارند و در شیوه زندگی، ظاهراً تقسیمات یاد شده، تأثیری ندارد. اما از آن جا که این اطلاعات تنها از یک روستا جمع شده است (تخته سنگ)، به پیمانہ کافی تأیید نشده است. من برآنم که پیش از بررسی و تکمیل مجدد این ها باید با احتیاط به این نگرینت.



مزدوران در پنجشیر نسبتاً کم هستند و در گروه‌های مشخص و جداگانه‌ی زندگی می‌کنند. به عنوان مثال، در دهکده بزرگ سفید چپر در ۵۰۰-۶۰۰ خانه که به صورت گروه‌های کوچک در مکان‌های مختلف پراکنده شده‌اند، تنها حدود ۵۰-۶۰ خانه مزدور وجود دارد که در منطقه بندو («سِد») واقع شده است. در منطقه روستای خنج جایی که تنها حدود ۶۰۰ خانه وجود دارد، ۵۰ خانه مزدور در منطقه پاوات زندگی می‌کنند، و سرانجام در روستای پشغور با تعداد تقریبی ۳۰۰ خانه، همچنین حدود ۵۰ خانه در منطقه خاررو («منطقه‌ی که خار می‌روید») زندگی می‌کنند. به این دسته دوم «باشی خیل» می‌گویند. البته باید توجه داشت که به رغم نام افغانی شده (در نیمه دوم - «خیل»، آن‌ها دست کم در زمان حاضر با تاجیک‌های پیرامون تفاوت مثبتی ندارند و ظاهراً نام خود را از فعل (بودن): «بخشش خود را گرفته‌اند» - «ساکن شد تا بمانند» - پنجشیری‌ها نام این‌ها را توضیح دادند.

در مورد ازدواج، حتا به یاد همه است که سیال یعنی طبقه بالا، دخترانشان را برای مزدورها نمی‌دادند. در مورد ازدواج خود دختران این طبقه، مواردی وجود داشته است که آن‌ها را به عنوان «پیشکاره» در نظر گرفته‌اند. این نام همسری است که برای کارهای پیش پا افتاده به خانه‌ای برده می‌شود و با کار خود نیازهای خانه را برآورده می‌سازد، در حالی که همسر دیگر از طبقه بالا - زن دلخواه - نقش سازمان‌دهنده و ارشد نسبت به اول را دارد و تنها آنچه را که می‌خواهد، آن‌جا می‌دهد. این پیشکاره‌ها هنوز هم در خانه‌های افراد بسیار مرفه و نجیب وجود دارند و موقعیت آن‌ها را در خانه نه‌گرایش شخصی شوهر به این زن یا زن دیگر تشکیل می‌دهد، بل که منحصراً بنا به موقعیت اجتماعی همسران تعیین می‌شود.



بخش دوم

تن پوش، آداب، رسوم و منش مردم پنجشیر

لقب های مسخره باشندگان روستاهای مختلف

از نگاه پوشش چنین بر می آید که پنجشیری ها جای میانی بین تاجیک های بخارای خاوری و افغان ها (پشتون ها) را دارند. جامه مردانه معمول آن ها از موارد زیر تشکیل شده است: ۲۵:

تن پوش:

کلاه - قسمت بالایی آن تیز که نزدیک به انواع معمول در آسیای میانه می باشد، همیشه از سن شش سالگی تا زمان مرگ یک جزء ضروری برای پوشش سر است. تا شش سالگی پسران یک پوشش صاف سر به نام «ارخچین» (عرقچین) می پوشند. بدیهی است که در کابل و مناطق مختلف آن زنان نیز از ارخچین استفاده می کنند، اما در پنجشیر از این نوع پوشش سر را نمی پوشند، بل که از «توکی» استفاده می کنند، نوعی کلاه که لبه آن در جلو با ابریشم پوشانده شده و پشت آن آلاچا (پارچه پنبه یی تهیه بومی) پوشانده شده است.

ارخچین:

را نیز مانند کلاه، بیشتر در خانه ها می دوزند و تنها در موارد نادر از بازار خریداری کنند. گل های به کار برده شده در عرقچین ها در پنجشیر رنگ های گوناگون دارند، اما بیشتر سفید یا سرخ اند. چنان که در آسیای میانه این جا نیز آن ها انواع و اقسام مختلف دارند، و با در نظر داشت ثروت و سلیقه با گلدوزی آراسته و تزئین می شوند.

^{۲۵}. دردمندانه، در مطالبی که من در باره پنجشیر گردآوری و ارائه کرده ام، هیچ پردازی در باره لباس زنان وجود ندارد، همان طور که تقریباً در مورد خانه ها نیز توضیحی داده نشده است. دلیل این امر بیشتر دشواری راهیابی یک اروپایی مسافر به درون خانه های پنجشیر که با نگرش بی اعتمادی مردم بومی مواجه است، می باشد. همین شرایط به من اجازه نداد تا اطلاعات بایسته را در باره لباس زنان گردآوری کنم. به طور کلی به نظر می رسد که تفاوت چندانی با لباس معمول زنان تاجیک در کوه های بخارای خاوری (تاجیکستان کنونی - ویراستار) ندارد.



دستار یا صله:

نام دیگر عمامه [لنگی- ویراستار] است، که سر از سن ۹ تا ۱۱ سالگی پوشیده می شود و یک پوشاک ضروری دیگر برای یک مرد است. مردم پنجشیر گاهی میان این دو نام تفاوت قائل می شوند، چنان که دستار را عمامه بلندتر و صله را کوتاه تر آن می خوانند. بیشتر عمامه از پنبه یی سفید بافته می شود. مواد بومی بیشتر برای بافتن صله به کار می رود که در جبل السراج ۲۶ تولید می شود. اما پارچه برای دستار از هند آورده می شود.

^{۲۶}. نام جبل السراج (کوه چراغ)، که از سوی امیر حبیب الله خان فقید به روستای دوست داشتنی اش در پروان، جایی که وی کاخی بنا کرد و آرزو داشت آن را به یک شهر بزرگ تبدیل کند، داده شد، معمولاً در سراسر افغانستان به عنوان «جبل السراج» تلفظ می شود. همان طور که می دانیم، امیر حبیب الله خان که عنوان / لقب او «سراج الملت والدين» بود (چراغ ملت و دین) غالباً لقب خود را به آن چه را که دوست داشت یا به آن اهمیت زیادی می داد، اعطا می کرد. از همین رو، به عنوان مثال، کانال آبیاری بزرگ در نزدیکی قندهار، را که احداث کرده بود، «نهر السراج» نامگذاری کرد؛ روزنامه یی که در کابل منتشر می شد «سراج الاخبار» نامیده می شد؛ تاریخ رسمی افغانستان که به دستور وی تدوین و منتشر شده است، سراج التواریخ نامیده می شود و حتی عنوان همسرش سراج الخواتین («چراغ خانم ها») بود.

یادداشت ویراستار: باید به یاد داشت که تا بازگشت محمود طرزی از عثمانی، مقوله ملت در کشور ما ناشناخته بود. این مقوله را طرزی با الگوبرداری از ترکیه عثمانی با خود به همراه آورد. درست با آمدن طرزی و به ارمغان آوردن مفهوم ملت بود که افغانستان در دوره امان الله خان رسماً وارد عصر ناسیونالیسم شد. با این هم، طرزی برای نهادینه کردن و تثویز کردن اندیشه ناسیونالیسم نیاز به زمینه سازی، اشتهار و در یک سخن، زمان نیاز داشت. طرزی برای معرفی مقوله ملت مقاله یی نوشت و در آن کوشید ثابت بسازد که ملت نه تنها با ارزش های اسلامی مغایرت ندارد، بل در هماهنگی کامل با موازین دینی است. از همین رو، برای ترویج اندیشه ملی گرایی به امیر حبیب الله لقب سراج الملت والدين داد و این گونه ملت و دین را به گونه یی آمیزش داد و در کنار هم تعریف کرد. دادن لقب ضیاء الملت والدين به عبدالرحمان خان از سوی طرزی هم در همین راستا بود. - ویراستار.



گاهی عمامه (دستار) سیاه را نیز به سر می کنند و این را از افغان (پشتون) ۲۷ ها تقلید می کنند. ۲۸ روش بستن عمامه نیز گوناگون است - بیشتر به روش نزدیک به سبک بخارایی که «ملایی» نامیده می شوند، شیوه یی که احتمالاً ملاحایی که در زمان خود از بلخ یا بخارا آمده اند، با خود آورده اند. روش دیگر که از افغان ها (پشتون ها) گرفته شده است، پیش پیچاندن عمامه و چرخاندن آن به دور سر به شکل پیچ خورده است. این روش «تیرا تاو» نامیده می شود.

در هر دو روش، هنگام پیچاندن یک انتهای دراز دستار می ماند، گاهی کمی بیشتر از یک آرشین آویزان می شود، اما حتا گاهی بسیار کوتاه تر از آن (تا نیم آرشین یا حتا ۴-۶ ورشوک). اگر بسیار دراز باشد که فرم مناسب و بخشی از یک لباس زیبا به شمار آید، آن را به طرف پشت یا به طرف روی سینه رها می کنند، یا اگر به صورت آویزان به طرف دیگر روی شانه می اندازند، که به آن «دور گلو» می گویند (آخرین روش پوشیدن نیز تقلید از روش افغانی است).

کرتن - پیراهن (کورتِه):

معمولاً همیشه به رنگ سفید است، که بیشتر از پارچه سفید ارزان خارجی دوخته می شود. پیراهن بلند تقریباً دو چامپه تا زیر زانو ساخته می شود و روی شلوار (تنبان/ ایزار) پوشیده می شود، گاهی هم با کمر بند پارچه یی یا چرمی بسته می شود. پیراهن بسیار گشاد ساخته می شود و مُد

^{۲۷}. یادداشت ویراستار: شایان یادآوری است که به گونه سنتی و تاریخی در کشور ما، در ست مانند ایران و کشورهای آسیای میانه، کشورهای عربی؛ پشتون ها به نام افغان ها خوانده می شدند و زبان پشتو به نام زبان افغانی. تنها در میانه های سده بیستم بود که نام های پشتون و پشتو رواج پیدا کرد. از همین رو، در کتاب دست داشته در هر جا که واژه افغان به کار برده شده است، منظور از پشتون ها است و در هر جایی که زبان افغانی به کار رفته - مراد زبان پشتو است. - ویراستار.

^{۲۸}. یادداشت ویراستار: معمولاً در کشورهای اسلامی سادات از جمله سادات پشتوزبان کنری کشور ما دستارهای سیاه به سر می کنند. سایر روحانیون و مردم عادی دستارهای سفید یا سرمه یی می پوشند. دلیل بستن دستارهای سیاه از سوی سادات، بیشتر متمایز شدن آن ها از سایر مردم است. چون معمولاً سادات مورد احترام مردم عادی اند. از همین رو، می کوشند برای معرفی خود دستار سیاه به سر کنند. یعنی بستن دستار سر برای شان نوعی شیوه تبارز هویت است. از سوی دیگر نشان سوگوار بودن جاودانه آن ها به دلیل شهادت نیای شان، امام حسین ابن علی ابن ابی طالب است که در دشت کربلا شهید شد. با این هم، مسلمانان هند و پاکستان دستارهای رنگارنگ هم می پوشند - از جمله به رنگ نارنجی. -

ویراستار



موجود باعث می شود که چین ها از پارچه های اضافی آویزان شود. برای این منظور پیراهن ها «چین دار» نامیده می شوند، حتی همه ردیف چین ها به طور خاص تنظیم شده اند، که از روی سینه و دو طرف می گذرند، و همچنین شماری چین های کوچک که در بخش خارجی آستین نیز دوخته می شوند، و در ابتدای قسمت شانه ها نیز که به همین دلیل آستین های آن پهن می باشد.

یخن های معمولی پنجشیری ها گاهی با گلدوزی های کوچک تزیین می شوند. برش این نوع پیراهن ها به صورت عمودی با یک چهارم تا ۱/۲ در امتداد سینه با ۳ تا ۵ دکمه کوچک بسته می شود. افزون بر نوع بالا یخنی که نسبتاً کمتر استفاده می شود، پیراهنی به نام سرشانه ای، که دارای شکاف افقی در بخش فوقانی از شانه به شانه است (که کمی به لبه شانه نمی رسد). در قسمت پیش روی پیرهن در وسط برش یک شکاف نیم دایره برای گردن وجود دارد. در هر دو طرف یک دکمه وجود دارد که اجازه نمی دهد برش گسترش یابد. با چنین یخه ای، یخه ایستاده البته که در دسترس نیست.

ایزار - پتلون / شلوار / تنبان:

نیز از پارچه / تکه همانند پیراهن دوخته می شود. ایزارها با استفاده از ریسمانی (ایزاربند) که آزادانه در قسمت بالای پتلون ها می چرخد، به روش معمول گره می خورد (در یک چین خورده حرکت می کنند، همان طور که برای مثال با کیسه های توتون و تنباکو ما انجام می دهیم). پتلون ها دو نوع هستند - مستقیم یا متوسط، اما هنوز هم گشاده که «راستک» «راست» نامیده می شوند، و نوع دوم آن «گشاده». دومی از عرض فوق العاده گشاده می باشد، که تقلید از افغان ها (پشتون ها) است. در تابستان تنها و تنها به یک پتلون بسنده می کنند، اما در زمستان (و حتی گاهی مستقیماً روی بدن برهنه) از پارچه محلی «رگزا» همان کتانی که روپوش های پشمی («چاکمن») از آن دوخته می شود، شلوار پشمی به نام «برزو» می پوشند. برزو نیز با طناب / ریسمان (ایزاربند) گره می شود. پیراهن به سمت داخل رانده می شود. گاهی برزو را در تابستان هنگام کشاورزی نیز می پوشند. ایزار حدود یک چهارم به کف نمی رسد اما گشاده آن و برزو و به میچ پا می رسند.

واسکت:

خود واژه واسکت همان طور که ظاهراً جلیقه از هند وام گرفته شده است، جایی که هندوها معمولاً آن را «واسکوت» می نامند، و به نوبه خود کلمه جلیقه را از انگلیسی (waistcoat) وام می



گیرند. پوشیدن جلیقه (واسکت) به طور کلی در افغانستان بسیار محبوب است، این امر میان گروه های قومی گوناگون معمول است، که تنها قسمت بالای لباس را در تابستان تشکیل می دهد (مستقیم آن را روی پیراهن می پوشند). این گونه، جلیقه در پنجشیر نیز پوشیده می شود و جلیقه پنجشیر که در شکل های انتقال داده شده آن حفظ می شود، یک بازتولید کاملاً دقیق اروپایی (انگلیسی) است. مانند جاهای دیگر افغانستان که پوشیدن جلیقه بسیار پرطرفدار است، به ویژه در تابستان اغلب دکمه های آن را باز نگهداشته می پوشند. دوخت جلیقه اما متنوع است. در موارد عادی آن را از نوعی پارچه خانگی پشمی می دوزند، اما گاهی به شیوه افغانی (پشتون ها) از پارچه بی روشن ساخته می شود، با گلدوزی با ابریشم یا نخ پوشانده می شود (بیشتر این مورد را خیاط ها در شهرها می دوزند) و گاهی ظاهری بسیار زیبا به خود می گیرد، در حالی که البته ظاهر اروپایی خود را از دست می دهد.

پای تابه یا پای پیچ - تخت پا. این ها از پشم گوسفند بافته می شوند. باریک و بلند، تا دو نیم ارش. دراز آن پای پیچ و کوتاه و باریک آن پای تاو نامیده می شوند. جوراب نیم پا را نمی بافند، اما در زمستان آن ها مایل به پوشیدن آن هستند، جوراب های نیم پا از نوع بالای پنجشیر آن (بلند، ضخیم، پشمی) و پخش شده در سراسر پنجشیر از روستای پریان، جایی که آن ها بافته می شوند و یا در هنگام مبادله کالا از بدخشان به دست می آورند.

چاروک/ چاروق - کفش های چرمی که معمولاً یک انگشت خم کرده شده بالای جوراب به سبک افغانی آن که از چرم بدون رنگ دوخته می شود. در قسمت بالای دره از روستای مرز تا پریان این نوع کفش ها را نمی پوشند و جای آن ها نوع دیگر آن استفاده می شود.



آداب، رسوم و منش مردم پنجشیر:

برای تعیین خصلت باشندگان در جاهای مختلف پنجشیر، رباعی بومی زیر وجود دارد:

«اول آن‌اوه (عنابه)، دوم شوفه سر تیر،

به عشق آستانه می شوی سیر،

به آستانه گذر کن،

به خوبانش نظر کن“.

آن‌اوه (عنابه) دهکده‌ی است که به زیبایی جوانان خود بنام و پرآوازه است. باشندگان دهکده شوفه با شور، نترس در جنگ («سر تیر») بودن شان متمایز می شوند.

روستای آستانه به خاطر زیبایی و رفتار و کردار و مهرورزی بانوان آن در سراسر پنجشیر معروف و برجسته است. در افسانه‌ها می‌آید که یک ایشان مقدس، در هنگام جمع‌آوری پیشکش و رسیدن به روستای نامبرده، با هیچ‌یک از مردان در آن جا روبه‌رو نشد. تنها زنان برای وی پیشکش تقدیم کردند. سپس قدیس از مردان آزرده شده، دعایی خواند و از خدا خواست که همه زیبایی‌ها و شهامت مردان این روستا را به زنان بدهد، و زبان‌های شیطانی می‌گویند، که گویا دعا شنیده شده است.

با توجه به تعریف شخصیت خود آن‌ها که من از پنجشیری‌ها شنیدم و همچنین از برخی بررسی‌ها در بیرون از آن، پنجشیری‌ها با گرمجوشی، با بی‌تب و تاب بودن و جنگی بودن شان مشخص می‌شوند. ۲۹ به دلیل همین جنبه‌های شخصیت‌شان، دولت افغانستان، به گفته پنجشیری‌ها، با پذیرفتن آن‌ها به خدمت نظامی، از تشکیل یگان‌های نظامی جداگانه به طور انحصاری متشکل از پنجشیری‌ها

^{۲۹}. ظاهراً شهرت مشابهی از مردم پنجشیر مدت‌ها پیش جا افتاده بود. هولدیچ موارد زیر را یادآور می‌شود (The Gates of india، صفحه ۳۵۷-۳۵۸. لندن، ۱۹۱۰): «اهالی دره پنجشیر که شهرت به سرکشی و زورمندی داشتند، حتا در روزهایی که قدرت به عنوان یک حق شناخته می‌شد و در نیمی از آسیا بربرها زندگی می‌کردند، قابل توجه بودند. احترام ناشی از استقلال آن‌ها، نویسندگان عرب، که جغرافیای این کشورها را به تفصیل شرح می‌دهند، و ممکن است اگر آن‌ها از نظر تاریخی در بی‌قانونی (Law lessness) با هم‌سایگان کافر خود (سیاهپوش) مشترک بودند، با وجود این که با آن‌ها از یک نژاد نبودند.



خودداری می ورزد، و با پراکنده کردن آن ها هنگام استخدام در خدمت سربازی در قسمت های مختلف به منظور جلوگیری از خیزش می کوشد. ۳۰

از خدمت سربازی آن ها اغلب می گریزند. پنجشیری ها در پیاده روی در کوه ها خوب مهارت دارند. به دلیل همین جنبه های شخصیتی بر شمرده شده در بالای شان، طبق تصدیق خود آن ها در زمانش خدمات بزرگی به دولت افغانستان در فتح کافرستان (نورستان کنونی) نمودند و پیشتاز و پی شاهنگ نیروی های فاتح بودند.

شعله ور شدن درگیری در میان خود پنجشیریان نیز جنگ و زد و خورد اغلب اتفاق می افتد و تا سطح خونریزی به پیش می رود. احتمالاً این امر هنوز به دلیل نبود یک دولت سختگیر شاید موجود باشد. پنجشیریان می گفتند: «اگر ده رویبه به علاقه دار رشوه بدهید، او فرد دستگیر شده را آزاد می کند». این امر به لطف پافشاری به بهبود مدیریت از سوی امیر کنونی، به تدریج آغاز به عقب نشینی به گذشته می کند. مورد زیر را می توان برای توصیف آداب و رسوم محلی و طبیعت ناآرام پنجشیری ها در صورت نبود ممانعت می توان یادآور شد.

برخوردها با کوچی ها:

همه ساله با آغاز تابستان، شمار نسبتاً بسیاری «کوچی»، یعنی افغان های کوچ رو از طایفه های آکاخیل، ابراهیم خیل، لکن خیل و رستم خیل که در لغمان و در حوالی جلال آباد زمستان گذران می کنند، در سه ماه گرم سال به بالادست های پنجشیر - دره های خاواک، پریان و تل می کوچند. ۳۱ حدود دو سال پیش همزمان با خیزش معروف منگلی ۳۲ و شاید بدون تأثیر آن، پنجشیری های روستای سفید چهر به کوچی هایی که از اردوگاه تابستانی در حال پایین آمدن بودند، به قصد رهنمی حمله کردند، و در حالی که آن ها در حال عبور از سرزمین های شان بودند، دارایی های شمار

^{۳۰} با این حال در عین زمان، واحدهای یک نواختی متشکل از باشندگان جاهای دیگر در پلتن ها (یگان های نظامی) وجود دارد: مانند هراتی ها، وردکی ها، قندهاری ها، لوگری ها و...

^{۳۱} در بازگشت در پاییز و همچنین در راه رفت در بهار آن ها در دشت های منطقه کابل متوقف می شوند، به عنوان مثال در دشت بگرام (شمال چاریکار)، حمزه گر و در مجاورت جمال آغه و در زمستان به جلال آباد می روند. در دامنه شمالی هندوکش، افغان (پشتون) های طرف قطن نیز به ایستگاه گردنه خاواک می کوچند و بر روی خیمه تابستانی بیشتر در سنگ پر توقف می کنند.

^{۳۲} اشاره به خیزش قبایل منگل در دوره امان الله خان است. چون به این خیزش در کتاب های تاریخ به تفصیل شرح داده شده است، در این جا به آن نمی پردازیم. - ویراستار



بسیاری از آنان را تاراج کردند و یکی از دختران آنان را کشتند. در این درگیری یکی از پنجشیری‌های نیز کشته شد.

اگر چه کوچی‌ها برای فرد کشته شده به مبلغ ۷۰۰۰ روپیه به خون [بها] پرداخت کردند و هر دو طرف نسبتاً به شکل مسالمت آمیز از هم جدا شدند، اما پائین تر روستاییان در روستای فراج یکبار دیگر بر آن‌ها حمله کردند، با اعلام این که احساس خودشاوندی شان به آن‌ها اجازه نمی‌دهد که مرگ یک پنجشیری را بدون مجازات بگذارند. ظاهراً این امر به عنوان بهانه‌ی برای حمله و تاراج بود، اما در همان زمان آن‌ها یک مرد و یک دختر کوچی را کشتند (دختر به جرم نگاه داشتن و نگذاشتن این که شتر مورد ضرب و شتم، برده شود) کشته شده بود.

کوچی‌های زیانمند شده در کابل شکایت کردند و از آن‌جا که موارد دیگر حمله در طول راه نیز به این واقعه افزوده شد، پس از آرامی در سایر مناطق کشور در آن زمان، استاندار («والی») کابل که در ساختار اداری آن پنجشیر نیز شامل بود، به دستور امیر در بهار سال ۱۹۲۶ به دره پنجشیر رفت و انتقامجویی کرد. حدود دوازده نفر از عاملان اصلی را به جبل السراج آوردند و به روش «چنواری» تیرباران کردند. مجازات چنواری چنین است که فرد را وادار می‌سازند با دستان بسته در پشت بایستد، و در عین زمان پاهایش را به چوبی که به زمین محکم است، می‌بندند. مشخصاً این مجازات متوجه باشندگان روستای فراج بود، چرا که تحریک کنندگان اول (سفید چهری‌ها)، که خود در این درگیری با کوچی یک نفر خود را از دست داده و دیه را پذیرفته بودند، از نظر عدالت افغانستان نباید مجازات می‌شدند. پس از این حادثه، مردم پنجشیر بسیار رام شدند و دیگر خبری از یورش به افراد در حال گذر شنیده نمی‌شود.

در کل، همان گونه که در بالا یادآوری گردید، پنجشیری‌ها بسیار ناآرام و پرخاشگر و مستعد جنگ و دعوا اند. بیشتر از همه این اتفاقات در تابستان زمانی که آب مورد استفاده برای آبیاری تقسیم می‌شود، رخ می‌دهد. به فریاد طرف‌های درگیر و برای نجات او هر یک از «دوستان»، اقوام، همسایگان، از هر دو طرف در جنگ شرکت می‌کنند. از هر دو طرف سنگ پرتاب می‌شود. اگر یکی از طرف‌ها شکست را بپذیرد و بگریزد، مخالفان آن‌ها را با سخنان کنایه آمیز و کف زدن («چک چک») دنباله دار دنبال می‌کنند. گاهی اتفاق می‌افتد که پیروزشدگان با هیجان به پیگرد دشمن شکست خورده می‌پردازند و او را با ضربه‌هایی به سوی خانه اش می‌رانند. اما در این جا تصویر تغییر می‌کند. پس از ورود به خانه که برای او دژ است و بعد محکم نمودن دروازه، دشمن شکسته خورده بی‌درنگ بر او ضاع حاکم می‌



شود. از اسلحه قدیمی او که در «تیر کش» (تیر انداز) ۳۳ قرار دارد، صاحب خانه آغاز به تیراندازی بر محاصره کنندگان می کند، که معمولاً آنان را وادار به عقب نشینی سریع می سازد.

خونبها:

اگر کسی، دیگری را به شدت زخمی، یا او را مثله کند، فرد زیانمند شده مجرم را وادار به پرداخت جرمانه می کند. به ویژه، پرداخت دین بزرگ، خونبها، به دلیل قتل به اقوام یا وارثان مقتول پرداخت می شود. هر گاه پرونده به دادگاه برسد، سرنوشت قاتل به آن ها بستگی دارد، در صورت اثبات جرم او. اقوام و وارثان فرد کشته شده می توانند در این صورت، بنا به صلاح دید خود، وی را با به دست آوردن خونبها آزاد یا اعدام کنند. دیه در چنین مواردی معمولاً بسیار سنگین است، به صورت دادن زمین، خانه و همچنین «چام سواره» (دختری که از طرف قاتل برای یکی از بستگان مرد مقتول، بدون شیربها/قلین داده می شود). برای آسیب جدی نیز، طرف زیانمند شده گاهی طلب چام سواره می کند و آن را به دست می آورد. ۳۴

لقب های مسخره باشندگان روستاهای مختلف

همان گونه که در میان بسیاری از مردم چنین رواج وجود دارد، در میان پنجشیری ها نیز رسم گذاشتن لقب های مسخره به همسایه ها و روستاهای همجوار شان وجود دارد. ۳۵

۳۳. همان طور که می دانیم، کلمه «تیرکش» یا «تیردان» در کاربرد رایج آسیای میانه، به معنای پیکان دانی است.

۳۴. این نام از آن جا می آید که دختر مانند عروسی های عادی سوار بر اسب (سواره) می آید و اسب به دارایی شوهر آینده اش می رود.

۳۵. مانند نام های مستعار یاد شده از سوی اس. اف. اولدینبورگ در میان باشندگان تورکستان خاوری؛ «لاکامی» — لقب باشندگان شهرهای تورکستان خاوری، (مجموعه موزه انتروپولوژی (انسان شناسی) و اتنوگرافی (تبارنگاری) پژوهشگاه علوم روسیه، جلد V، ج ۱). در مورد لقب ها در میان تاجیک ها، یادداشت من «لقب های باشندگان روستاهای مختلف در ماتچی» (گزارش های پژوهشگاه علوم روسیه، ۱۹۲۴). افزون بر این، با توجه به اطلاعات دست داشته، شمار بسیار مواد در باره لقب در میان تاجیک های ماتچی و فلگرا از سوی E.M. پیشیرووا گرد آوری شده است، اما این مواد هنوز منتشر نشده است.



مانند سایر سرزمین های کوهستانی تاجیکان، این نام های مستعار معمولاً به طور گسترده در این دره مشهور اند، البته به شکل نابرابر. این لقب ها یا به گفته پنجشیری ها «طعنه» را من تنها به آدرس شش روستای زیر در پنجشیر ثبت کرده ام:

(۱) **روستای سفید چهر:** ۳۶ با شنندگان این روستا لقب «گاو» دارند. این نام برای خشونت و گرایش آن ها به زد و خورد به آن ها منسوب شده است. چنانچه همسایگان شان می گویند: «این ها جنگره و ویرانگر مردم هستند».

(۲) **روستای متاع / متاح:** ۳۷ با شنندگان این روستا لقب «کورخنج چی» دارند. خنج یا خنج نام قبلی این روستا می باشد.

این لقب خنده آور را برای این بر با شنندگان این روستا نهاده اند چرا که گفته می شود نیاکان آن ها از بیماری شبکوری رنج می برده اند.

(۳) **روستای پشغور:** با شنندگان این روستا لقب «گوسفند» دارند. زمانی همه نماز ادا می کردند. یک پشغوری ریسمان گوسفندی را به کمر خود بست تا گوسفند نگریزد. در هنگام سجده گوسفند گریخت و پشغوری را نیز با خود کش نمود که این سبب ایجاد بی نظمی شد و این را اساس لقب مردم پشغور می دانند.

(۴) **روستای عمرض (عمرز / هم مرز):** با شنندگان این روستا لقب «استخوانخای» دارند. این لقب را به اساس عادت مشاجره آن ها با هر راهرو بر آن ها نهاده اند.

(۵) **روستای فراج (فیروج):** با شنندگان این روستا لقب «راهزن» دارند. مشهور به تاخت و تازهای خود در گذشته می باشند که به سبب آن از سوی حکومت جزا دیدند.

(۶) روستای بهارک: با شنندگان این روستا لقب «چیلی پا» دارند. چیلی نوعی از پاپوش چرمی می باشد که از کفش معمولی فرق دارد.

^{۳۶}. به گفته مردم پنجشیر نام این روستا به معنای «سروصدای سفید» است. این روستا به این دلیل چنین نامیده می شود، که رودخانه نزدیک آن، آب کفدار سپید و خروشان دارد. («چیر / جهر - سر و صدا، غرش آب / چیر چیر» گنجشک ها / چهچه پرستوها)

^{۳۷}. نام این روستا از مت - زمین، خاک و آب که جمع آن معنی «آب گل آلود» را می دهد. به دلیل مخلوط بزرگ خاک در آب رودخانه محلی این روستا، این روستا چنین نامگذاری شده است.



بخش سوم

کشاورزی و زمینداری، باغداری، کشت انواع غلات و گیاهان دیگر

کشاورزی و زمینداری:

باشندگان پنجشیر بیشتر کشاورز اند و کمتر دامدار. دامداری / رمه داری بیشتر در بخش بالایی دره، جایی که چراگاه های بیشتری هست، گسترش یافته است. به طور مشخص و به استثنای بالاترین بخش دره (پریان) کشاورزی به گونه انحصاری آبیاری می شود و فرآورده های بارانی یا «للمی» که در تورکستان نیز چنین نامیده می شود، موجود نیست.

نشیمنگاه ها بیشتر در بخش های جانبی رودخانه ها واقع شده اند و به سرعت از یک شیب تند به سمت رودخانه می که در امتداد پایین دره پنجشیر روان است، تمایل پیدا می کنند. این امر زمینه ساخت کانال های آبیاری یا جوهایی را از رودخانه که برای آبیاری کشتزارها و باغ ها به کار می روند، در هر دو جهت فراهم می کند. اندازه آب موجود در نهری که رو ستا از آن برای آبیاری کشتزارها و باغ های خود آب می گیرد و همچنین گستره کشتزاری که قابل آبیاری است، پهنای روستا و شمار باشندگان آن را تعیین می کند.

باغداری:

افزون بر فرآورده های کشاورزی، باغداری در اقتصاد تاجیک های کوهستانی از اهمیت ویژه ای برخوردار است، به ویژه درخت توت که به طور مثبتی نان آور اقتصادی برای تاجیک ها و یکی از مهمترین پشتوانه ها در اقتصاد آن ها است. باغ های توت روستا را احاطه کرده اند. پس از توت، بیشتر از همه درختان زردآلو و بعد از آن چهارمغز پرورش می یابند. درختان سیب، گیلاس و آلو نقش بسیار کمتری دارند. حتی کمتر از آن ها شفتالو و انگور. درختان میوه همچنین می توانند شامل درختان



سنجد نیز باشند که در ترکستان، «جیده» نامیده می شوند. (Eleagnus hortensis) ۳۸ درختان میوه در سراسر دره پنجشیر یافت می شوند. جدا از بالاترین دهکده ها - تل، خاواک و پریان که تنها بید و صنوبر در آن ها یافت می شود.

نقش توت در زندگی تاجیک ها:

توت چند نوع است: (۱) «بی دانه کبود»، (۲) «بی دانه سفید»، (۳) «خسک» (ظاهراً از خاص/خاصه/ به شکل خاصک) با دانه ها. معمولاً تنها این سه گونه عمومیت دارند. یک نوع توت بسیار بزرگ به نام «شستی» (شاید برگرفته از «انگشت شست» گرفته شده) نیز وجود دارد.

مانند بسیاری از سرزمین های کوهستانی تاجیک ها، توت کمک بسیاری به خوراک باشندگان می کند. آن ها در سراسر سال توت می خورند. سه ماه تابستان توت تازه سردرختی را می خورند، سه ماه بعدی توت «درمل» یا نیمه خشک را که هنوز مزه توت تازه را با خشک شدن از دست نداده است و شش ماه دیگر - سه ماه زمستان و سه ماه بهار، توت تلخان را. تلخان با آسیاب کردن توت خشک آماده می شود، اما این امر تنها با آغاز سرمای زمستان امکان پذیر است، زیرا در غیر آن به دلیل مرطوب بودن، توت آرد نمی شود. سپس آرد توت را درون انبان/ انبار («کندو») ریخته و در آن جا تا حدی سفت می کنند، که برای گرفتن مقدار مورد نیاز از آن نیاز به تیشه می شود. ۳۹

دوره چیدن توت برای بانوان دوران سختی است. زمین های زیر درختان در دره های کوهستانی هندوکش به دقت جارو شده و بسیار تمیز نگه داشته می شود تا توت های افتاده به زمین، آلوده نشوند.

^{۳۸}. سنجد بیشتر در پیرامون روستای پیخ - خارو می روید. چوب درخت سنجد برای سوخت و همچنین برای تولید نوک شخم - «نشاسته» کاربرد دارد. افزون بر این، نوک شخم از یک نوع توت به نام «توت خسک» نیز و حتی گاهی از درخت زردآلو که قوی باشد، نیز ساخته می شود. برای فرهنگ پنجشیر جالب است که هنوز نوک شخم آهنی به سختی در آن جا یافت می شود. هست، اما هنوز هم خیلی اندک.

^{۳۹}. برای مزه دار ساختن تلخان همچنین در آن چهارمغز، بادام و گاه هم پسته آرد شده را نیز می افزایند. - ویراستار



جمع آوری این گونه انجام می شود: در بازه دوره باردهی هر ده روز درختان از سوی مردان روکش (تکانده) می شوند. برای این کار آن ها چکمه می پوشند، از درختان بالا می روند و شاخه ها را تکان می دهند. دیگران (زن و مرد) با پارچه بزرگ «جال» ۴۰، برای گردآوری توت زیر درخت می ایستند تا از ریختن آن ها به زمین جلوگیری کنند. زن ها توت هایی را که در این جال ها گردآوری می شود، با سبدهایی که آن ها روی سر خود می گذارند، به پشت بام ها می برند و در آن جا پهن می کنند تا خشک شوند. افزون بر این، زنان هر روز از بام تا شام به زیر درختان می روند تا اگر باد بوزد، توت های افتاده را با دستان خود از زمین چیده و به پشت بام ببرند.

درختان توت همان گونه که گفته شد، هر ده روز یک بار روکش می شوند، اما یک یا دو درخت را برای مصرف مستقیم روزانه (بسته به نوع خانواده) می گذارند، تا هر روز کمی (در صورت لزوم) روکش کرده و خانواده را با توت تازه تغذیه کنند. به چنین درختانی که برای استفاده دائمی رها شده اند، «تازه خوری» نامیده می شوند.

مردان جز از روکش کردن (تکاندن) توت، در جمع آوری آن شرکت نمی کنند و بخش بزرگ کار یکسره به دوش زنان است. از آن جا که جمع آوری توت با دوره چرای کوهستانی همزمان است، تنها یک زن به کار «آغیل» می پردازد و دیگران بیشتر برای کار در خانه می مانند. تاجیک ها توت را غذای بسیار گرم می پندارند و مردم پنج شیر بر آنند که تنها با نو شیدن آب بسیار سردی که در جویبارهای آن ها روان است، می توان اثر گرمی توت را زدود.

زردآلو:

زردآلو نیز همچون خوارک بسیار خورده می شود، هم تازه که در یک دوره نسبتاً کوتاه می رسد، و هم به شکل خشک آن (کوک/ کشته زردآلو). ۴۱ در حالی که توت غذای ثابت روزانه پنجشیری ها است، زردآلو خشک (اریوک) بارها کمتر، تقریباً در فواصل بین ۳ تا ۷ روز مصرف می شود. هنگام خوردن، زردآلوه را از پیش در آب خیس می کنند، با دست ورز می دهند و دانه های آن را دور می

^{۴۰} از واژه هندی، بافته شده، در بازار کابل کلمه «جالی» معمولاً به معنای «تور» است.

^{۴۱} زردآلوی خشک (اریوک) نیز نامیده می شود. از جمله به عنوان مثال در میان تاجیک های فرغانه.



ریزند. پوره حاصل آن خورده می شود، با برش های نان کوبیده شده و همراه با نان خورده می شود که این «قَنخ-نان» نامیده می شود.

جواری:

در میان خوارکی های پنجشیریان، جواری نقش مهمی دارد که بخشی از تناوب کشاورزی سه ساله معمول در همان زمین است: یک سال جواری، یک سال دیگر گندم و سال سوم جو است که در پنج شیر نیز مانند بسیاری از مکان های دیگر بیشتر در مخلوطی با باقلا کشت می شود. این کشت مخلوط «جو- باقلا» نامیده می شود، گاهی هم هر گیاه جداگانه کشته می شود. به گفته مردم پنج شیر جواری حاصل شگفتی انگیزی می دهد. اگر خاک بارور باشد، پس یعنی ۴/۱ سیر جواری کشت شده به طور جداگانه (بدون مخلوط جو) تا ۲۰-۳۰ سیر (یعنی ۸۰-۱۲۰ کیلو) حاصل می کند. جواری در خاک سست کشت نمی شود. با این حال اتفاق می افتد که با تمایل شدید به کشت جواری و کمبود زمین، برخی از مردم دو سال پی در پی جواری می کارند، اما این کار تنها در صورت امکان دادن کود تقویتی شده انجام می شود.

کود/ پارو:

کود که در برخی از مناطق به آن شوره می گویند و در جاهای دیگر پارو، شامل فضله گاو عمدتاً بز، قوچ و اسب است (تنها داراییان و توانگران اسب دارند - به طور میانگین برای هر ۳ تا ۵ خانه ۱ اسب). به شکل طبیعی خاکستر و انواع زباله های دیگر نیز به کود افزود می شود.

یاری رسانی در هنگام پارو بری:

جالب است که هنگام دادن کود به کشتزار به کمک سیدهای که بر روی شانه ها حمل می شود (و تنها در صورتی که کشتزار دور باشد، سپس آن ها را بر روی خرها یا اسب ها حمل می کنند) و دیگران را به کمک فرا میخوانند که «جوره» («کمک کننده») نامیده می شوند ۴۲. همسایگان فراخوانده شده برای کمک (جوره گی) هر کدام سبد خود را دارند و در یک روز کار را به پایان می رسانند.

۴۲. کلمه «حَشر» که شکل عربی آن است، برای این کار در تورکستان و بخارا به کار می رود، اما در پنجشیر ناشناخته است. یادداشت ویراستار: در کشور ما حشر بیشتر به چم کار گروهی کاربرد دارد.



برای این کار معمولاً ۸ تا ۲۰ نفر در بستگی از مقدار کود موجود، نیاز هست. ۴۳ به هر رو، اگر کار از توان شرکت کنندگان فراتر رفت و حمل کود در یک روز به پایان نرسید، باشندگان خانه بعداً خودشان آن را تمام می کنند: - «جوره گی ها» بیش از یک روز نمی آیند. در طول روز کار کسانی که به کمک آمده اند، برای آن ها صاحب کار نظر به توان غذا آماده می کند که می تواند شامل گوشت، ماست، پلو و مانند آن باشد، این مهمانی را «شش بندی» یا «تقویت ریه ها» می نامند.

کشتزارها و کشت سایر نباتات:

گندم در پاییز و بهار کشت می شود. هنگام کشت گندم زمستانی که آن را «تیرماهی» («پاییزی») می نامند، از گونه یی به نام «سرخک» («قرمز» یا «مایل به قرمز») استفاده می کنند. در بهار آن ها «سفیدک» - «سفید» رنگ آن را می کارند. افزون بر گندم، «جودور» را نیز در پاییز می کارند.

جو، دو نوع است: یکی ساده یا عادی داخل پوست، که معمولاً «جو» نامیده می شود، دیگری دانه همالیایی است، با دانه های برهنه که «جو کند» نامیده می شود.

حاصلات ظاهراً چندان زیاد نیست. به گفته پنجشیری ها حاصلات در کوه ها در زمین هایی که آبیاری می شوند، به طور میانگین ده برابر است. در کشتزارهای نزدیک رو ستا که به اندازه کافی بارور شده اند، حاصلات به بیست برابر افزایش می یابد.

۴۳. حمل پاروی دامی در کشتزارها روی هم رفته در میان تاجیک ها کار مردانه به شمار می رود. با این هم یک استثنا در این مورد در استالف، در شمال کابل، در حدود ۳۰ کیلومتری آن هست، که بیشتر مردم آن تاجیک هستند. در آن جا پارو را زنان می برند. این تمایز در میان کل چنان برجسته است که حتا در آهنگ های هجوآمیز که در باره استالفی ها سروده شده است، مورد توجه قرار گرفته که به همه مردم افغانستان معلوم است:

زن های استالف سه پاو سینه هایش

پارو می برند بر زمین هایش

یادداشت ویراستار: استالف، در اصل استافیل یونانی به چم انگور است. انگور این روستا بنام است. چنین بر می آید که نام آن از دوره سیطره اسکندر مقدونی مانده باشد.



به طور میانگین یک خانه حدود ۱۰ تا ۱۵ سیر کابلی دانه در نزدیکی روستا و ۱۵ تا ۲۰ سیر در کوه می‌کارد. دانه‌ها شامل گندم و جو می‌شود. سطح زیر کشت را می‌توان به صورت زیر تقسیم کرد: ۲/۱ زمین زیر کشت گندم، ۴/۱ زیر کشت جو و ۴/۱ زیر جواری. افزون بر غلات، حبوبات نیز کاشته می‌شوند - «ماش» (نخود فرنگی)، «نسک» (نوعی لوبیا)، «پاتک» (یک نوع نخود فرنگی)، «شوال» (تنها برای خوراک اسب و قوچ بعد از خیساندن در آب استفاده می‌شود).

از سایر گیاهان برای کشت، ارزن برای غذا استفاده می‌شود. دو نوع ارزن وجود دارد: «گول» نوع ایتالیایی با دانه‌های بلند رنگ قهوه‌یی روشن و ارزن عادی، همچنین «شفتل» یا شبدر در پارسی کشت ۴۴، دانه بسیار کوچکی که از آن برای خوراک پرندگان استفاده می‌کنند. این دانه به صورت جداگانه یا غالباً همراه با گندم بهاری یا جو کاشته می‌شود. پس از کشت، این دومی را در آغاز می‌گذارند که تا حدود یک چهارم رشد کند و سپس تخم شفتل را در زمین از پیش آماده کرده شده می‌پاشند. هنگام برداشت گندم یا جو قسمت بالایی این گیاه را نیز به طور همزمان می‌برند. ساقه‌های باقی مانده پس از برداشت به سرعت رشد می‌کنند و در حدود پس از یک ماه حاصل می‌دهند. پس از برداشت شفتل را زیرپاهای گاو می‌مالند و سپس دانه‌های آن را با الک کردن بر روی غربال (پرویزن) جدا می‌سازند. ساقه‌های شفتل غذای خوشمزه برای اسب‌ها است. همچنین به گاوهای شیری نیز داده می‌شود.

برای به دست آوردن روغن («تیل») ۴۵ بته شرشم می‌کارند. روغن به دست آمده از آن برای روشنایی سوخت در لامپ‌ها - «چراغ» به کار برده می‌شود. روغن بر روی ظرف خاص «جوز» ریخته می‌شود. با این حال شایان یادآوری است که روغن شرشم دود بسیاری می‌کشد، از همین رو، روغن دانه کتان («زغر») که از اندراب آورده می‌شود را بیشتر برای لامپ‌ها ترجیح می‌دهند. ۴۶

^{۴۴}. ترجمه روسی نام این گیاه و هم برخی دیگر از گیاهان از سوی د.د. بوکینیچا انجام شده است.

^{۴۵}. از واژه هندی تیل - روغن که در افغانستان بسیار رایج است. به نام «تیل خاک» یا «روغن زمین» نفت سفید در همه جای افغانستان شناخته می‌شود.

^{۴۶}. لامپ‌ها در پنجشیر به شکل معمول از یک سنگ سفید نرم به نام «الک» ساخته شده‌اند (احتمالاً از پودر تالک موجود در این مکان‌ها). شمع‌های خودساخت خانگی همانند آن چه که در بخش بالایی رود پنج (در تاجیکستان)، جایی که برای



بخش چهارم

دامداری، فرآورده های پشمی، کشت انواع غلات و گیاهان دیگر

دامداری:

دامداری در دره پنجشیر به ویژه در بخش پایینی آن همان گونه که در بالا یادآور گردیدیم، در مقایسه با کشاورزی تنها یک پیشه ثانوی است. توسعه دامداری به طور عمده زیر تأثیر امکانات محدود ذخیره مواد غذایی برای زمستان به طور معمول در سرزمین های کوهستانی تاجیکان قرار می گیرد، اگرچه زمان نگهداری دام به طور انحصاری در انبارها در پنجشیر بسیار کوتاه است: به طور میانه تنها حدود ۳ ماه برای بزها و قوچ ها در پنجشیر اما برای اسب ها و گاوها این زمان حدود ۶ تا ۷ ماه ادامه می یابد. به طور میانه حدود ۱۵ تا ۲۰ گوسفند و بز، ۲ گاو شیرده، ۱ گاو نر دارای یک دامدار می باشد. همه اسب ندارند. در کل هر ۳ تا ۵ خانه یک اسب دارند.

شگفتی برانگیز است که به گفته مردم پنجشیر (این را تحقیق نکردم) گاوها، گوسفندان و بزهای آن ها از نظر نژاد از جانورانی که در دشت های پیرامون کابل و حتی ظاهراً در دره های کوهستانی غرب پنجشیر یافت می شوند، متفاوت اند. آن ها خود نژادهای دام های خود را «کافری» یا سیاهپوش می نامند و می گویند که آن ها از همان نژادی هستند که کافر- سیاهپوشان پرورش می دهند. ۴۷ گوسفندان آن ها دو بار در سال در بهار و پاییز چوپه می دهند و بزها یک بار. گاوهای کوتاه قد و فربه شیر زیاد می دهند.

این منظور به جای یک فتیله، شاخه های خشک یک گیاه گرفته می شود و مانند یک شمع با دانه های خرد شده یک گیاه روغنی پوشانده می شود، را پنجشیری ها استفاده نمی کنند، مانند لوچین.

این یک آخری در دره نجراب واقع در نزدیکی پنجشیر یافت می شوند، جایی که آن ها از درخت «ساکول» تهیه می شوند. این درخت که در پشه ای یاز یا «کایا» نامیده می شود. ظاهراً سرو آجیل از آن جا به کابل آورده می شود و در بازار به یک روپیه کابلی هر خرد آن به فروش می رسد. روشنایی ذکر شده با یک مشعل که «چلم» نامیده می شود، همان طور که من شنیده ام در دره های الینگار و کافرستان بسیار مورد استفاده است.

۴۷. شاید این تا حدودی به سود فرضیه هولدیچ در باره پیوندهای احتمالی پنجشیری ها و کافری ها باشد. به گفته وی در سده شانزدهم، بابر یادآور می شود که پنجشیری ها در زمان او به همسایگان خود یعنی کافران مالیه می پرداختند.



گوسفندان کافری آن ها که ،، گدی کافری“ نامیده می شوند، پشم با کیفیت بالا دارند، که سه بار در سال بریده می شود: در زمستان (این به عنوان اقدام پیشگیرانه علیه برخی از حشرات که گوسفندان را بسیار می آزارند، سودمند است) در بهار و پاییز. بهترین پشم، پشم پاییزی است. پشم تبدیل به پارچه می شود، مرد پنجشیر از آن برای پوشاک کار می گیرند، آن ها را گرم می کند و بر این اساس آن را ارزش می دهند:

اتلس از کرم است پشم از گوسفند - کی رسد اتلس به پشم گوسفند؟

این گونه، پنجشیری ها در این مثل با سپاس و از شمندی پشم برای شان سخن می گویند، که به مقاصد گوناگونی به کار می رود. نخست از همه می توان از ،،چکمن“ یا روپوش های پشمی نام برد، که ساخت آن در پنجشیر بنام است. افزون بر این ،،واسکت“ (گرفته شده از واژه waistcoat، که در میان هندوها این کلمه ،،واسکوت“ تلفظ می شود)، پارچه هایی برای پا، شلوارهای پهن به نام ،،برزو“، فرش، کیف، پتو، خورجین (کیسه های زین) و مانند این. با این حال جوراب های پشمی که بیشتر در قسمت بالایی رودخانه پنج (آمو-دریا) یافت می شوند، به جز در بالاترین قسمت دره پریان در جای دیگر پنجشیر بافته نمی شود. ۴۸

در میان محصولات پشمی همان گونه که گفته شد، روپوش های پشمی (چکمن) به ویژه پرآوازه اند، که برای ساخت آن ها دقت و تلاش بسیار می شود. نوع بهترین آن ها ،،چلاکی“ ۴۹ نامیده می شوند که ۳۰ روپیه کابلی ارزش دارند. این بهترین نوع از پشم بره ساخته می شود. مورد پسند ترین و گرانترین آن ها رنگ های قرمز و سفید است که روپوش های ساخته شده به این رنگ ها ۳۰ روپیه کابلی قیمت دارند. سپس سیاه ناب است که از ۲۶ تا ۲۷ روپیه قیمت دارد. اگر روپوش به جای پشم بره از پشم

۴۸. جوراب پشمی با نقش و نگار که از بدخشان آورده می شود، در پنجشیر نادر نیست. این واقعیت که جوراب در پریان بافته می شود، ممکن است با ارتباط زیاد با شندگان این منطقه با مردم باشنده در دامنه شمالی هندوکش، جایی که ظاهراً این ها نیز از آن جا آمده اند، قابل توضیح باشد.

۴۹. شاید از کلمه ،،چلیاک“ یا دوک. این نخ منحصراً با چرخاندن روی یک دوک دستی ساخته می شود و از نگاه کیفیت بالاتر و گرانتر از نخ ساخته شده روی چرخ (چرخه) است. این آخری ،،چرخ“ نامیده می شود. مانند روپوش ساخته از آن.



گوسفند ساخته شود، ارزان تر است. پارچه پشمی که از آن روپوش ساخته می شود، چنان ضخیم است که اجازه عبور باران را نمی دهد.

پارچه خانگی که روپوش از آن ساخته می شود، به طور کلی در کشورهای تاجیک، «رغزه» خوانده می شود. ۵۰ بعد از این که «رغزه» بافته شد، سه بار در آب خیس می شود، افزون بر این هر بار که از آب بیرون کرده می شود، با پتک های چوبی (چکش) کوبیده می شود، که «سوته» نامیده می شود ۵۱ و سپس هنگامی که مرطوب است، این پارچه نیز به طور مداوم به روش خاصی مچاله می شود و روی درب مخصوص این کار آویزان می شود. این کار که از سوی مردان انجام می شود، چنان خسته کننده است که اگر پارچه برای خیلی ها تهیه شود، مثلاً برای ۳ تا ۴ روپوش پس برای انجام آن، آن ها همسایه ها را برای کمک فرا می خوانند - «جوره» (در بالا در مورد ترتیب کمک اشاره شد در حمل کود) معمولاً پارچه در شب مچاله می شود.

بازرگانی:

پنجشیری ها جامه ها و سایر فرآورده های پشمی خود را بیشتر به کابل برای فروش می برند. آن ها محصولات خود را به دره های همسایه نمی فروشند، اما برعکس بیشتر محصولات را برای بافروشان در کابل از دره های همسایه خریداری می کنند، زیرا در آن جا برای مثال در اندراب و بدخشان فرآورده های پشمی ارزان تر و با کیفیت ترند. به همین گونه پنجشیری ها گندم خود را بیشتر به چاریکار برای فروش می برند و به نوبه خود از اندراب خریداری می کنند. روغن گاو را نیز از پنجشیر صادر می کنند، در ظرف های مسی نگهداری می کنند و با پوستین چرمی به «شهر» یعنی به کابل برای فروش می آوردند. افزون بر موارد یاد شده برای صادرات گاو، گوسفند و بز از پنجشیر نیز صادر می شود، که برای بازرگانان بازدید کننده فروخته می شود.

^{۵۰} در بسیاری از جاها مانند دره زرافشان، کلمه «رغزه» به معنی پارچه خانگی پیش از نمدمالی است. که بعد از نمدمالی مولیا نامیده می شود.

^{۵۱} سوته به عنوان چکشی برای جدا کردن دانه از پوست به کار می رود که گاهی برای این منظور در منطقه های کابل (و همچنین در برخی از مناطق در قسمت بالایی پنج) نیز به کار می رود. در پنجشیر جایی که دام بیشتر است، نان را با آن ریزه می کنند و گاوها را از خرمن می رانند. با این سوته - چکش ها تنها جواری در آن جا فرآوری می شود.



پنجشیری ها احتمالاً به دلیل قرار گرفتن در یکی از اصلی ترین و راحت ترین جاده ها از طریق هندوکش تا حد زیادی به تجارت می پردازند، کالاهای خاصی را از برخی همسایگان خود خریداری کرده و آن ها را به دیگران می فروشند. اکنون تجارت با پول انجام می شود، اما هنوز گردش مالی زیادی به صورت مبادله مستقیم کالا وجود دارد. به عنوان مثال مردم پنجشیر از باشندگان دشت هایی که به آن جا می آیند، «کرباس»، پارچه کاغذ خانگی، پارچه متراکم پنبه بی که خرید آن ۵ تا ۶ آرسین در هر روپیه می خردند (در شهر ۶ تا ۷ آرسین به فروش می رسانند). ۵۲ آن ها این پارچه متراکم پنبه بی را با نمک با اندرابی های نیازمند به مواد مبادله می کنند. آن ها همچنین از اندرابی ها برنج، گندم و روغن بذر کتان می خردند و بخشی از آن چه را که برای خود خریده اند، می گذارند و معمولاً بیشتر آن را به دیگران می فروشند. از طرف انجمن، جرم، کلفگان و دیگر جاهای بدخشان، جامه های پشمی («چکمن») برای آن ها آورده می شود، این نیز تا حدی همان گونه که گفته شد، قابل فروش است.

پنجشیری ها از سمت کافرستان از سیاهپوش ها بز و گوسفند دمدار («گدی») می خردند، اما این ها را به مقدار بسیار کمی دوباره می فروشند، بل که برای خود نگه می دارند. از کابل و دیگر شهرها چای، بوره/شکر و تولیدات کارخانه های اروپایی و هندی را خریده و به همسایه های شمالی خود به فروش می رسانند. در گذشته، شایان یادآوری است که این وضعیت تا حدودی متفاوت بود، این همه و به ویژه ساج از شمال و از روسیه وارد می شد؛ اما در طول سال های انقلاب متوقف شد. از جمله کالاهای وارداتی از روسیه می توان دیگ های بزرگ چدنی سنگین را نام برد که در آسیای میانه بسیار مشهور

^{۵۲}. شایان یادآوری است که در کل در افغانستان تعیین مقدار کالاهای کوچک که در تجارت خرده فروشی گسترده است، نه با واحد شمارش - یک قطعه، اندازه گیری وزن یا طول یا مورد دیگر بل که چه تعداد از این واحدهای شمارش برای یک سکه شناخته شده، اغلب برای روپیه داده می شود. برای مثال در پاسخ به پرسش خریدار که در مورد ارزش آجیل خود چه می اندیشد، بازرگان پاسخ می دهد «چهار». خریدار آغاز به چانه زدن می کند، ابتدا می گوید «شش» و در پایان «پنج». این بدان معناست که بازرگان یک پول (یک سکه کوچک مسی) برای هر پنج چهار مغز می خواهد. از سوی دیگر، خریدار چانه می زند تا تعداد بیشتری چهار مغز را برای همان سکه به دست آورد. بیشتر، همان طور که گفته شد، بها بر اساس مقدار هر روپیه تعیین می شود. در روزگاران کهن چنین روایتی در بخارا و تورکستان جایی که کالاها معمولاً با توجه به مقدار داده شده در برابر تنگه تعیین می شد، بسیار مورد استفاده قرار می گرفت. ردپای این نوع حساب هنوز هم در جاهایی در آن جا یافت می شود.



اند و در همه جا یافت می شود. آن ها تا کابل نیز رسیده اند، جایی که قیمت آن ها افزایش یافته و هزینه یک دیگ بخار بزرگ به ۱۲۰ روپیه می رسد (حدود ۶۰ روپل). پنجشیری ها به من گفتند که چگونه آن ها دیگ ها را بر پشت خود (برای این که هنگام حمل بالای الاغ یا اسب شکسته نشوند، اگرچه آن ها بیشتر چنین بسته هایی را روی چهارپایان حمل می کنند) از خان آباد می آورند- از راه هندوکش. ۵۳.

افزون بر آن چه که در مورد خرید تولیدات کارخانه یی از سوی پنجشیری ها گفته شد، همچنین می توان ذکر کرد که اخیراً مواد کاغذی ساخته شده با روش صنایع دستی از جبل السراج خریداری می کنند (جایی که اکنون تعدادی از صنایع دستی موجود نوع اروپایی وجود دارد، که توسعه آن از سوی دولت حمایت می شود). به خصوص از آن جا مواد کاغذی خریداری می شود که «الچه جنده» نامیده می شود.

با این هم، پنجشیریان به دور از انحصار روابط تجاری میان مناطق پیرامون خود و بافروشی آثار برخی به دیگران می باشند. به عنوان مثال بدخشانیان دام های خود را به مقدار زیاد برای فروش به بازار کابل می برند و دام ها را یکر است از انجمن به پریان و در امتداد پنجشیر می آورند، اما آن ها را به مردم پنجشیر نفروخته بل که ترجیح می دهند خود شان در کابل بفروشد. همین گونه مقدار شایان توجه نمک از دست مردم پنجشیر می رود که از قطغن به کابل و شهرهای دیگر از طریق پنجشیر برده می شود. اما حتا در آن بخش هایی از حمل نمک جایی که پنجشیری ها هستند، آن ها خود برای خرید نمک به نمکسار نمی روند، بل که نمک را در اندراب در روستای ده صلاح می خردند، جایی که کوچی ها و افغان ها بر سر اشتر می آورند و مردمان قطغن بر سر اسب. بازرگانان نمک، نمک را در نمکسار به شکل استخراج شده آن به مقدار هشت سیر در برابر هر روپیه خریداری می کنند، در حالی که آن را بعد از آوردن به ده صلاح ۱،۵ یا ۲ سیر آن را در برابر هر روپیه به فروش می رسانند. پنجشیری ها که آن را خریداری کرده اند، یک روپیه به ازای سیر می فروشند و هنگامی که به کابل می رسد، همان نمک به ازای هر روپیه به میزان ۰،۵ سیر در برابر هر روپیه فروخته می شود (یعنی ۲ روپیه در برابر یک سیر). به سخن دیگر هزینه حمل و نقل از کانسار به کابل شانزده برابر بهای نمک را افزایش می دهد.

^{۵۳}. شایان یادآوری است که با بهبود اولیه صنعت در شوروی واردات کالاهای همانند به افغانستان نیز مورد توجه قرار گرفته است. که دیگ های بخار نیز جای خود را در این میان دارند.



اقتصاد لبنیات:

به رغم میزان متوسط پرورش دام، لبنیات در زندگی اقتصادی تاجیکان کوهستانی با توجه به دشواری تهیه غذا از اهمیت زیادی برخوردار است که نه تنها به تنوع افزوده و باعث رنگینی سفره ناچیز می شود، بل که هنگام تهیه فرآورده های لبنی برای استفاده در آینده به کمک تاجیک ها می آید، زیرا که در زمستان و اوایل بهار زمانی است که غذای دیگر برای آن ها کمیاب می شود. بدون این که در این نوشته به سرشت اقتصادی لبنیات مردم پنجشیر از جنبه های فنی و اقتصادی آن بپردازم، به خودم اجازه می دهم تنها برخی اطلاعات در مورد تولید لبنیات که توسط زنان در پنجشیر صورت می گیرد، که وجود این در میان تاجیک ها به طور کلی نخستین بار توسط ای. ام. پیشیرووا شرح داده شده و بر اساس مطالبی که وی در میان تاجیکان تورکستان، بخارای خاوری و سرزمین های پامیر گردآوری کرده است، بپردازم.

تولیدات لبنی پیوز:

لبنیات در پنجشیر «پیوز» نامیده می شود. دست اندرکاران تولید آن بستگی به مقدار شیر از ۳ تا ۸ نفر هستند. این ها در جاهای تولید نه تنها هنگام فرار سیدن تابستان در چراگاه های تابستانی که در این جا آغیل (زمان اصلی کار این ها) نامیده می شود، کار می کنند، بل که همچنین هنگامی که دام ها و بانوان خانه دار هنوز در بهار در روستا/ «دهات» به سر می برند.

شیر تازه برای تهیه ماست معمولاً در دیگ های مسی یا چدنی که در این مورد به نام «پیوانه» [شاید پیمانه - ویراستار] نامیده می شود، ریخته می شود. چوبی نشانه داری را برای تعیین سطح شیر که «کتی» نامیده می شود، به طور عمودی در ظرفی که ماست مایه می شود، فرود می برند و تا زمانی که سطح شیر با نشانه برابر شود، شیر می ریزند.

بانوان تولید کننده ماست، «پیوزگر» نامیده می شوند. افزون بر دیگ های یاد شده که شاید به معنای مجازی آن ها پیوانه نامیده می شود، بانویی که سهم کمی در شیر دارد و به عنوان یک معیار برای سنجش در ظرفی که او سهم خود را حمل می کند را نیز پیوانه می نامند. هنگامی از این استفاده می شود که اندازه گیری شیر با چوب «کتی» معنی نداشته باشد.



از ویژگی های خاص جمع آوری شیر از سوی هر میزبان- شرکت کننده این است که یک صف برای او وجود دارد، عملکرد کل تولید کننده ها روزانه تغییر نمی کند و برای یک دوره طولانی ۵ تا ۲۰ روز تنظیم می شود. چنین تولید همزمان شیر که کاملاً مفهوم سازماندهی تولید را تکمیل می کند، تولید یک باره عملیات ذخیره سازی فرآورده های لبنی برای استفاده در آینده را ممکن می سازد.

این اصطلاح برای هر یک از اعضای تولید بسته به مقدار شیر تولید شده در خانه وی و به اندازه بخشی که به روند تولید وارد می کند، تعیین می شود. مرحله نخست به کسانی داده می شود که بیشترین میزان شیر را داشته و از این نظر مدت زمان تحویل بقیه شیر به تولید خانه به تناسب آن تعیین می شود. صف های بعدی نیز به ترتیب مقدار شیر سایر شرکت کنندگان تعیین می شود. به عنوان مثال در آغاز فصل لبنیات به صاحب ثروتمندترین گاو شیری صف ۲۰ روز اختصاص می یابد، در طی آن سه بار در روز بقیه اعضای تولید شیر خود را به او می رسانند. سپس مثلاً یک دوره ۱۸ روزه برای خوشبخت ترین فرد تعیین می شود، که کل اعضای تولید شیر خود را به او می رسانند. ۱۲ روز آینده برای تولید کننده سوم، ۹ روز آینده برای تولید کننده چهارم و در نهایت ۵ روز برای نادارترین تولید کننده تعیین شده است.

در آخرین روز هر نوبت به نام «پیوز گردانی» («برگستاندن پیوز») هنگامی که شرکت کنندگان آخرین شیر را در شب آوردند، مهماندار که روز خود را تمام می کند، به همه همراهان خود یک لیوان چوبی (به نام «کیلفی») ماست (جرغات/از تورکی) می دهد.

روغن آب کردن:

روغن تازه جمع آوری شده «مسکه» (کره) به روزهای دوشنبه و پنجشنبه دوباره گرم می شود، به روغن تبدیل می شود. برای این کار افزون بر این که همیشه یک ساعت شادی را بر می گزینند، لحظه ایده آل را که ماه کامل روز چهاردهم ماه ماهتابی است را بر می گزینند. اما از آن جا که افزون بر این بایسته است که دوشنبه یا پنجشنبه با این ترکیب شود، پس می توان مدت زمان جوشاندن دوباره روغن را به ترتیب به روز ۱۵ تا ۱۸ ماه ماهتابی منتقل کرد، اما تنها بدون سیزدهم که



یک روز به خصوص بدشانسی و شوم است، هنگامی که هیچ کاری به درستی آن انجام نمی شود، و از همین لحاظ، «نخس» نامیده می شود. ۵۴

گرم کردن روغن (روغن آب کردن) ظاهراً یک آیین مقدس کهن است. حتا اکنون برای آن که روغن «پیچ نشود» نزدیک شدن بیگانگان را به آن نمی گذارند، چرا که می پندارند ممکن است از نزدیک شدن پاها («پیچ») شود. حتا اعضای خانواده آن ها نیز اجازه بیرون شدن ندارند، اگر آن ها در خانه هستند، و همچنین اگر بیرون از خانه باشند، اجازه داخل شدن را هنگام آب کردن روغن ندارند.

پس از آب شدن مسکه، میزبان به بقیه اعضای تولید، «ترشک» پخش می کند. این یک آخر با جوشاندن آب پنیر («دوغ») برجا مانده از مسکه در یک دیگ و افزودن آرد به آن آماده می شود، «ترشک» را با افزودن روغن رویش می خورند. اعضای تولید هر کدام یک فنجان از این غذا را به خانه خود می برند. ۵۵ شکار نیز در پنجشیر جای خود را دارد. البته نه به شکل گسترده آن. در بهار آن ها بزهای کوهی را به نام «آهو» با بهره گیری از ترفند «کمین» شکار می کنند. به این شرح که یک جمع از شکارچیان، حدود بیست نفر، شبانه مسیرهایی را که از حفره آبی در اعماق دره قرار داده شده و به کوه های پیرامون منتهی می شود، اشغال می کنند. هر شکارچی موافق با شماره خود منتظر می باشد. حدود بیست پسر جوان به پایین آبشار یا دریاچه می روند تا آهوان را از آن جا ترسانده و آن ها را به سمت بالا و به سوی تیراندازانی که در مکان های مناسب خوابیده اند، بکشند، که به آن ها زنجیره «باند» می گویند.

افزون بر این، آن ها همچنین به شکار کبک کوهی و «چارده» نیز می پردازند. این یک آخری ظاهراً به بوقلمون های کوهستانی اشاره دارد که در تورکستان به نام بوقلمون های همالیایی نامیده می شوند. شکارچیان به تنهایی به شکار آن ها می پردازند، پرندگان را با سوت مناسب و تقلید صداهای آن ها به دام می اندازند.

۵۴. کلمه «نخس» نیز در میان تاجیک های بخارا و تورکستان به یک دوره کوتاه ناخوشایند گفته می شود، که شامل دوره هفت روزه عجوز (پیش از آغاز اعتدال بهاری تعطیلات بهار - نوروز) می شود. تاجیک ها به پیرمرد بدرفتار و جنجالی که شوهر جادوگر پیرزن عجوز (یا عاجز) است، نخس می گویند. از دید من دشوار نیست گمان بزنم که «نخس» پنجشیری ها و «نخس» معروف در میان تاجیک ها از واژه عربی نخس به معنای بدبخت، ناخوشایند و نشانه بد گرفته شده است. ۵۵. «ترشک» - به معنای واقعی کلمه «ترش»: از ترش و پیوند نشانه تصغیر - «ک».



روباہ‌ها را در زمستان با سگ‌های شکاری شکار می‌کنند، به آن‌ها اجازه می‌دهند که روباه را دنبال کنند. گاه هم روباهی را که به سوراخ فرو رفته است، وادار به بیرون آمدن می‌کنند.

شگفتی برانگیز است که لک لک در پنجشیر (کلنگ سیاهبال - اسم لک لک معمول نیست) به عنوان غذای ممنوع در دامنه جنوبی هندوکش مورد احترام قرار نمی‌گیرد، چنانچه که در تورکستان و بخارا با لک لک‌ها کاری ندارند. هندوکش ظاهراً حد اقل در قسمت میانی خود خطی برای تفاوت روابط است. در شمال در قطفن - بدخشان، مزار شریف و حتا در اندراب در همسایگی پنجشیر لک لک‌ها را نمی‌خورند و یا نمی‌کشند. در پنجشیر و همچنین در مناطق کابل و جلال آباد بر آن‌ها شلیک می‌کنند و آن‌ها را می‌خورند.

آن‌ها می‌کوشند بر لک لک‌ها به ویژه هنگام پرواز آن‌ها در بهار بر فراز پنجشیر شلیک کنند، هنگامی که از جنوب آن‌ها پرواز کرده، شب برای خوابیدن شبانه روی سنگ‌ها باز می‌ایستند و بامداد با پرواز بر فراز هندوکش به سمت شمال پرواز می‌کنند. لک لک‌ها پاییز و در راه برگشت به سوی جنوب به ندرت توقف می‌کنند و معمولاً بدون توقف پرواز می‌کنند و با گرفتن مسیر پشته‌ها به سمت جنوب می‌روند. توقف آن‌ها در مسیر جلو شاید به دلیل کم بودن هوا و سطح ارتفاع باشد.

به گفته پنجشیریان آن‌ها دو نوع پرنده دیگر را نیز کشته و می‌خورند: «کار» کمی کوچکتر از لک لک با پرهای سفید اما بال‌های سیاه و «شوگ» حتی کوچکتر از «کار» با پرهای زرد تارک.





بخش پنجم

تولد کودک، آداب، رسوم و باورهای همراه آن - گهواره - نام های مردانه و زنانه

تولد:

همان گونه که پنجشیریان به من گفتند، زنی که زایمان می کند، روی زمین چمباتمه می زند. زن دیگری که در هنگام زایمان او را از پشت نگه داشته و حمایت می کند و فشار می دهد، اغلب مادرش می باشد. هنگام تولد نوزاد برای جلوگیری از افتان او به زمین زن دیگری او را با دستان خود می گیرد. بند ناف به اندازه سه انگشت بریده می شود. پنبه را با «زرچوبه» که از پیش در روغن پخته و خرد شده در محل بریده شده، می گذارند. این به عنوان نرم کننده در نظر گرفته می شود و از بیماری به نام «گزک» (التهاب) جلوگیری می کند. پس از تولد، آن ها برای دادن شیر مادر به نوزاد شتاب می کنند، زیرا اگر دیر شود، نوزاد کودن بار می آید. ۵۶ افزون بر شیر مادر، مسکه گاوی پس از چند روز (حدود یک هفته) به او داده می شود که حد اکثر یک سال به درازا می کشد. باور بر این است، که این کودک را «نرم» می کند. به جای مسکه گاهی هم روغن گیاهی داده می شود.

اهریمن شیرده به نوزاد:

زن پس از زایمان («زچه») نمی تواند چهل روز غذا بپزد، زیرا در این زمان ناپاک به شمار می رود. خطر اصلی در هنگام زایمان و چند هفته نخست پس از به دنیا آمدن کودک محافظت از مادر وی

^{۵۶}. در میان تاجیک های بخارای خاوری و تورکستان باور بسیار گسترده بی هست مبنی بر این که موجودی ماده اهریمنی با سینه های بیشمار می کوشد تا کودک را پیش از مادرش از سینه خود شیر بدهد. کودک سپس به این اهریمن تعلق می گیرد، زیر فرمان او می شود و یا می میرد، یا کودن و غیرطبیعی می شود. بیشتر چنین پنداشته می شود که این کار از سوی البستی یا «المستی» چند سینه انجام می شود، مانند دیانای افسسی چند سینه. «مادر آل» («مادر یال») به نام «المستی» در بسیاری از جاهای افغانستان پرآوازه است. اگر در شب ناگهان کودک گریه شدید کند، این یک نشانه آشکار است که در این لحظه المستی می کوشد سینه خود را به او بدهد. اما در پنجشیر به من گفتند که باور بر این است که این کار از سوی یک جن خاص انجام می شود.



در برابر اقدامات ویرانگر موجودات گوناگون اهریمنی، «ترس و بیم» و کسانی که سعی در آسیب رساندن به او دارند، می باشد. بهترین و سیله برای این کار، نگه داشتن قرآن در نزدیکی او است. همچنین دود کردن اسپند. چون ارواح ناپاک از بوی آن می گریزند. ۵۷

در میان ارواح ناپاک، «آلمستی» جایگاه نخست را دارد. چون تلاش دارد تا قلب و کبد زن زچه را بدزد. ۵۸

۵۷. گیاهی که از آن اسپند به دست می آید (Peganum harmala) همان گونه که تا کنون دیدیم، نقش ارزنده یی در زندگی مردم آسیای میانه دارد و همچون ابزار مطمئنی برای دفع ارواح اهریمنی، برای محافظت از چشم بد (زخم چشم) و... به کار می رود. در میان قبایل تورکی زبان تورکستان خاوری (چین) رو سیه و افغانستان آن را «ای سریق» می نامند. این گیاه در میان تاجیکان، «اسپند» یا «هزار اسپند»؛ در زبان افغانی (پشتو)، «سپیلنی»، «سپند»، «سپنتا»؛ در زبان زندی اوستایی «سپنتا (Spenta)»، در سانسکریت «ساوند» (Sasvand) یا به عربی (حَرْمَل) نامیده می شود.

می توان تصور کرد که این گیاه به صورت خشک شده از زمانه های بسیار کهن برای اهداف یاد شده در بالا کاربرد گسترده داشته است و برای دفع ارواح خبیثه در تورکستان، خیوه، بخارا، پارس، افغانستان و تا حدودی در شمال هند کاربرد دارد. این ماده به طور عمده (به صورت خشک) برای دود کردن به منظور راندن اهریمنان به کار می رود. در بازارهای آسیای میانه شما اغلب می توانید یک آواره مقدس «دیوانه» یا تنها یک مرد درویش را ببینید که با منقل کوچکی در دستان خود راه می رود، و شاخه ها و غلاف های خرد شده این گیاه را دود می کند. کسانی که با او بر می خورند، پیرامونش گرد می آیند و او رو به آنان می گوید (با خطاب به ارواح): «از درون او بیرون شوید! به تپه ها پرت شوید! به درختان برخورد کنید! ... و ... همچنین بیماران و نه تنها که انسان ها بل که جانوران را نیز دود می کنند. در شمال هند اسپند در عروسی ها برای دور کردن «چشم بد» سوزانده می شود. از اسپند برای دود کردن در هنگام زایمان کار گرفته می شود، چنان که در هنگام زایمان و چهل روز پس از تولد کودک نیز دود می شود. از تعویذهای ساخته شده از دانه های اسپندا نیز به طور گسترده ای استفاده می شود، که یا آن ها را به شکل تزیینی در اتاق نشیمن می آویزند، یا به یک پارچه می دوزند و یا هم مانند یک گردن بند به لباس شخص یا گردن حیوان می بندند.

۵۸. شکل تورکی خراب شده «آلمستی» یا حتا «خالمستی»، همان طور که آلبستی در پنجشیر نامیده می شود، ظاهراً شکل گسترش یافته به جنوب این شکل تورکی شمالی نام این موجود اهریمنی (از آل با سدی) است. حتی در ناحیه مزار شریف مادر آل یا مادر یال می نامند. درست در کابل نیز چنین نامیده می شود. یک فرم دیگری نیز هست به نام «مادر بلا». در میان افغان ها [پشتون ها] این موجود وحشتناک «شیشک» نامیده می شود. با این حال، در برخی از جاهای پنجشیر با این باور روبرو شده ام که «آلمستی» و «مادر آل» دو موجود متفاوت اند. یکی اهریمن است و دومی جادوگر - یعنی زنی است، که با اقدامات ناپاک با کمک یک نیروی اهریمنی نیروی جادویی به دست آورده است (نگاه شود به متن).



دیو- دست خود را (دکه می دهد) به تیغه های شانه مادر کودک می گذارد، از همین رو، لکه های سیاهی در بدنش پدیدار می گردد و او می میرد. ۵۹ جن (در این حالت جن ماده) به کودک شیر می دهد، که باعث مرگ وی یا از میان رفتن ذهن او می شود. پری- کودک را جایگزین می کند، او را با خود می برد و بزرگ می کند. کودکی که از خود به جای گذارد، به زودی می میرد.

تاثیرات زچه خانه یا خانه متوفی:

پس از به دنیا آمدن نوزاد، افراد خارج از خانه زن زچه که دارای یک حرز کوچک به نام «تعویذ» یا اندازه بزرگ آن یعنی (طومار) می باشند، به مدت هفت روز به این خانه نمی آیند، چون تعویذهایی که دارند، ممکن است قدرت خود را از دست بدهند (باز شوند).

یک شخص می تواند دقیقاً در معرض آنچه که حرز (تعویذ) او تا کنون در برابر آن کار کرده است، قرار گیرد. چنین خانه یی با یک کودک متولد شده «زچه-خانه» نامیده می شود. ارواح خبیثه - آلمستی ها، جن ها، پری ها، دیوها و مانند آن ها، در این هنگام در پیرامون زن در حال زایمان گرد می آیند. می خواهند به او آسیب برسانند و می توانند به کسی که وارد خانه شود، نیز زیان بزنند. همین گونه، پنجشیریان می گویند که ورود شخص تعویذ دار به خانه شخص متوفی برای سه روز زیانبار است، ۶۰ زیرا در این مدت سایه او در خانه متوفی می ماند.

گهواره:

کودک پس از ۱۰ تا ۱۵ روز پس از تولد در گهواره گذاشته می شود، زیرا اگر این مدت به درازا بکشد، کودک به آغوش مادر عادت می کند، به گهواره اعتراض کرده، گریه می کند و می خواهد روی دست گرفته شود.

^{۵۹} در یک جایی، در پنجشیر به من گفته شد که جن از این طریق تیغ شانه زن زچه را لمس می کند. در نتیجه این کار زن زچه دچار اختلال روانی شده و دیوانه می شود.

بر پایه روایتی دیگر که من در پنجشیر شنیدم، سایه چهار روز در خانه می ماند، و این زمانی است که می تواند به بازماندگان آسیب برساند، باعث کوری آن ها شود و... و پس از چهار روز از درب خانه بیرون شده، ناپدید می گردد.



تغییر شکل کاسه سر زیر تاثیر گهواره:

ظاهراً شرایط خوابیدن در گهواره به گونه‌ی است که قسمت عقبی سر را فشار می‌دهد و این گونه باعث تغییر شکل جمجمه می‌شود. آثار خوابیدن در گهواره بر کاسه سر پنجشیری ها به حدی روشن است که من توانستم ببینم که چگونه افغان ها (پشتون ها) هنگام صحبت با پنجشیری ها با تماس به قسمت عقبی سر آن ها و بلافاصله با پیدا کردن یک سطح صاف و هموار با خنده به آن ها می‌گفتند، که آن ها «گهواره بی» هستند یا در گهواره خوابیده اند. و پنجشیریان نیز کاملاً موافق بودند که همواری ذکر شده در قسمت عقبی سر آن ها از خوابیدن آن ها در گهواره پدید آمده است.

نام های مردانه و زنانه:

نام هایی رایج در میان پنجشیری ها، دارای یک خاصیت کلی تاجیکی است، یعنی از واژه های عربی و پارسی ساخته شده است. در این جا چند نمونه از نام های پنجشیری ها آورده شده است:
نام های مردانه:

۱) محمد گل خان، ۲) محمد عمر، ۳) محمد نظر، ۴) شاه میرزا، ۵) شاهنواز، ۶) عبدالواحد، ۷) نور احمد، ۸) سید میرزا، ۹) محمد امان، ۱۰) سیف الرحمن، ۱۱) گلابشاه...

نام های زنانه:

۱) بی بی رحیمه، ۲) بی بی مستوره، ۳) بی بی گلثوم، ۴) بی بی جان، ۵) خانم جان، ۶) بی بی سعادت، ۷) آغا خانم، ۸) آزاده خانم، ۹) بی بی حوا، ۱۰) بی بی خدیجه، ۱۱) بی بی زرین، ۱۲) بی بی زبیده.

پنجشیری ها مانند سایر تاجیکان هنگام خطاب به یک دیگر به خصوص هنگامی که آن ها نام طرف مقابل را نمی‌دانند یا نمی‌خواهند از او نام ببرند، از کلمه «برادر» یا همان کلمه را به شکل «بیادر» کار می‌گیرند. ۶۱ در همین کاربرد با تقریب به کلمه «رفیق» رو سی، کلمه «اندیوال» [هم دیوار/ویرا ستار] به کار برده می‌شود.

^{۶۱} به گونه‌ی بی که برخی از پنجشیریان به من گفتند، کلمه «برادر» هنگامی که به راستی در باره برادر سخن گفته شود، به کار می‌رود، در حالی که کلمه «بیادر» برای نشان دادن مفهوم «برادر، هموطن، دوست» استفاده می‌شود. دیگر پنجشیری هایی که با آن ها صحبت کردم، معنای این کلمات را بررسی کرده و این را تکذیب کردند.



بخش ششم

عروسی

سن ازدواج:

دختران بیشتر در سن ۱۴ تا ۱۶ سالگی به خانه بخت می روند. اگر کسی از شانزده سالگی گذشته و عروسی نکرده باشد، لقب «خانه مانده» را دریافت می کند. هم سن و سالانش در مشاجره ها او را «ردی» - «رد شده» یا «ردی خانه مانده» خوانده، اهانت می کنند. او تنها می تواند با یک پیرمرد یا معلول ازدواج کند.

سن معمول ازدواج برای یک پسر جوان ۱۶-۲۰ سال است. کسی که تا این سن ازدواج نکند، نیز باعث تمسخر زنان و دختران می شود و او را با نام «بیدا» - ناتوان/عقیم یا «پیردک» - «پیر مجرد» صدا می زنند. ۶۲ مردی که دوره خود را از دست می دهد، می تواند تنها با یک بیوه یا یک دختر زشت که در پشت پرده مانده، ازدواج کند. دختران زیبا در پنجشیر با او ازدواج نمی کنند و در دسترس او نیستند.

مورد اخیر با شرایط زیر توضیح داده می شود: نخست، ظاهراً بی میلی دختران پنجشیری از نگاه مادی و ترجیح آن ها برای ازدواج دست کم با یک نادار اما جوان است. مردم پنجشیر استدلال می کنند که: «دو روزه جوانی بسیار خوب است». ۶۳ والدین دور اندیش تر البته گاهی دختر خود را برای یک مرد دارا و پیر می دهند، اما در این جا ناچار با مخالفت دختر روبرو می شوند، که آن ها را از «شینگری» - «گریز از خانه و ازدواج با مرد دیگری» می ترساند.

^{۶۲} «دوک» معمولاً به معنای بیوه زن است (نه مرد زن مرده). بنابراین، معنای دقیق کلمه «پیردوک»، «بیوه زن پیر» است. کلمه «دوک» همچنان به معنای دود رو (روزنه) در سقف (چُخت) خانه نیز است.

^{۶۳} پنج شیری ها با شگفتی به من گفتند که در کابل بسا می توان زنان جوان زیبایی را یافت که با پیرمردان ازدواج کرده اند. - پنجشیری ها گفتند: «دختران ما هرگز چنین ازدواج نمی کنند و اگر ازدواج کنند، بی درنگ می گریزند.»



شینگری / گریز دختران و زنان به نزد عاشقان شان:

«شینگری» – گریز دختران (حتا زنان) در پنجشیر بسیار رایج است و به گفته پنجشیری ها از حدود ۱۵ ازدواج یکی از این ازدواج ها از طریق «شینگری» انجام می شود. ۶۴ این کار به شکل زیر انجام می شود: یک پسر و یک دختر به طور مقدماتی با هم سازش می کنند. در وقت معین دختر از خانه خود بیرون می شود. مرد جوان که انتظار او را دارد، او را به خانه خود می برد. جایی که ملأیی از پیش حاضر بوده و با شتاب مراسم عقد را انجام می دهد. گاهی زوج در حال گریز با چند مرد مسلح از دوستان پسر، همراهی می شوند که هرگاه مورد پیگرد قرار بگیرند، این اسلحه به دستان به جنگ پرداخته و جفت عاشق را موفق به گریز می سازند.

معمولا به محض این که دختر به خانه مرد جوانی که او را ربوده است، می رسد، تعقیب کنندگان به ورود در خانه تلاش نمی کنند و تنها به سرک شنیدن فریاد، دادزدن ها، تهدیدها و جبهه گرفتن در برابر دروازه محکم قفل شده یا درب عظیم منتهی به درون خانه یا «دژ» که محصور شده با خشت های بلند یا دیوارهای سنگی است، بسنده می کنند.

۶۴. من در تعریف شکل گیری کلمه «شینگری» دچار تردیدم، چون به طور جداگانه کلمه «شنگ» در پنجشیر به معنای «گوشه، بخش، سهم و مشارکت» است. به گونه مثال هنگامی که از کسی در باره اشتراک داشتن یا شامل بودن او در چیزی می پرسند: «آیا شما یکی از شریک ها هستید؟»، یا سخوی ممکن است چنین باشد: «من در یک شنگ/ یک شنگ شریک هستم»، که در این جا غالبا مراد از این کلمه چنین نیست.

باددا شت ویرا ستار: چنین بر می آید که مولف نتوانسته است میان دو واژه «شنگ» به چم گوشه، کنج، بخش و... «شینگ» (صدا کردن دختران سر پسران) تفاوت قایل گردد. با این هم به راستی معنای «شین» در واژه شینگری به درستی روشن نیست. از چند روشن است که شینگری (بر ساخته از شین+گری) به چم شین کردن است. در زبان پارسی پسوند گری به معنای کردن و انجام کاری فراوان کاربرد دارد. مانند مسگری، کارگری، رفوگری، زرگری، خواجگری، خرگری، بزرگری و....

در عمل، شین به معنای گریز و صدا کردن و پناه بردن به خانه مرد دوست داشتنی یک دختر است.



دلپرسی، «پیش کشی» و «پس کشی» شینگری:

رسم بر این است که در خانه برای محافظت از دختر همه ترجیح دهند بمیرند تا این که اجازه داده شود از سوی تعقیب کنندگان برده شود. پس از گذشت مدت نزدیک به ۱۵ تا ۴۰ روز بسته به قهر والدین عروس ۶۵، چند نفر از آبرومندترین و ارجمندترین مردان در روستا- «اقسقال» ها ۶۶، به خانه پدر دختر می روند تا تمایل او را به آشتی را دریابند. به این رسم «دلپرسی» می گویند. این ها پدر دختر را به آشتی بر می انگیزند. در آغاز می کوشند آن ها را با مهربانی ترغیب کنند و اگر نشد، با داد و فریاد که در پایان کار رضایت حاصل می شود.

پس از این، دو روز بعد گفتگوها بر سر مقدار «پیش کشی» آغاز می شود که در این مورد «پس کشی» نامیده می شود. «پیش کشی» به معنای واقعی کلمه «از پیش عرضه کردن» یا طویانه که از سوی داماد به پدر عروس پیش از عروسی داده می شود. در این جا طبعاً به «عرضه کردن بعدی» تعویض می شود. جوانی که از پیش هم سر دا شته با شد، موافق با پرداخت طویانه به اندازه های طبیعی آن نمی شود و گاهی پدر زن به ۳۰ روپیه بسنده می کند - اندازه طویانه یی که اکنون از سوی امیر کنونی- امان الله خان، در راستای مبارزه با اندازه بسیار ویرانگر طویانه در میان مردم، به طور رسمی در افغانستان تعیین شده است (البته اقدامی که در بیشتر موارد همچنان در حرف مانده است). چانه زنی هایی می شود و اقسقال ها باید چندین بار از خانه یی به خانه دیگر بروند و هر دو طرف را ترغیب کنند. سرانجام سازگار می شوند. پدر دختر، با بیان این که «سیاه سر از من بود» طویانه را به اندازه کاهش یافته می پذیرد و پس از آن روابط عادی برقرار می شود. ۶۷

^{۶۵}. اگر برپایه اطلاعات دریافت شده، موقف خانواده والدین عروس نسبت به زن و شوهر گریزی بسیار دوستانه نباشد، منتظر می مانند تا فرصتی برای آرام شدن دل های رنجیده و خشمگین آن ها فراهم شود. اما اگر نگرش و وضعیت مطلوب با شد، زودتر می روند.

^{۶۶}. «اقسقال»؛ از تورکی، به چم «ریش سپید». اقسقال به مردی با موهای سفید، باتجربه، باهوش و خوش زبان گفته می شود. به عنوان مثال در روستای خنج که ۱۵۰ خانه دارد، تنها پنج «اقسقال» وجود دارد. در پنجشیر این یک لقب آبرومندانه تشریفاتی است که ریشه در شهرت جافتاده دارد و با هیچ گزینش یا انتصابی همراه نیست.

^{۶۷}. حتا مواردی هست که هر دو طرف برای جلوگیری از هزینه های سنگین معمول عروسی، خود با توافق دو طرف، داوطلبانه اقدام به گریز می کنند و برای نمایش در رابطه با همسایگان، کمدی فرار را اجرا می کنند.



نه تنها دوشیزگان، بل که گاه بانوان بیوه و جداد شده از شوهران شان نیز شینگری می روند. در روستای خنج یک زن هست که در گذشته پنج بار چنین فرارهایی را انجام داده بود. نخستین بار او به عنوان یک دختر گریخت و ازدواج کرد. پس از مدتی، شوهرش که متوجه شد وی را فریب می دهد، او را طلاق داد. زن نزد پدر و مادرش بازگشت و چهار بار دیگر با دوستدارانش از خانه گریخت، و هر بار به دلیل فریب اش طلاق گرفت و بازگشت تا این که اکنون برای بار پنجم شوهر گرفته است. با این حال، افکار عمومی چنین رفتارهایی را به شدت محکوم می کند، و این چنین زنان را با نام مستعار "گاو لته خور" صدا می زنند. پنجشیری ها می گویند که: «مهم نیست که چقدر او را بزیند، تا وقتی که نکشید، عادت خود را ترک نمی کند.» ۶۸

حدود ازدواج ها میان خویشاوندان:

مرز خویشاوندی در ازدواج ها بسیار گسترده می باشد. تنها نمی توان با خواهر، عمه، خاله و دختر برادر یا خواهر ازدواج کرد. در سایر موارد خویشاوندی یا ازدواج مجاز است.

نامزدی:

نامزدی که «قنغاله» نامیده می شود، بیشتر چندین سال - به طور میانگین ۳ تا ۴ سال پیش از ازدواج (نکاح) به درازا می کشد. این مربوط به سن دختر نوجوان یا عروس آینده است، زمانی که ویژگی های او به عنوان زن در حال ظهور می یابد و داماد در تلاش است تا ضمانتی برای ازدواج با دختری که نشان دهنده ویژگی های مطلوب است، به دست آرد. اما اغلب این اتفاق «قنغاله» - نامزدی تنها پیش از عروسی انجام می شود. از سوی دیگر به دلایلی نامزدی خیلی زود نیز وجود دارد، زمانی که داماد تنها ۳ تا ۴ سال دارد و عروس یک ساله است.

^{۶۸} در ست مانند دهقانان روسی، در میان تاجیک ها نیز باور بر این است که اگر یک گو ساله یا گاو به جویدن پارچه هایی که با آن روبرو می شود، عادت کند، هیچ ضرب و شتمی به او برای فراموش کردن این عادت کمک نمی کند.



«قنغاله گی»، به سخن دیگر «نامزدی»، همراه با طوی (توی به تورکی) در خانه عروس برگزار می شود. یعنی یک جشن پذیرایی است، که شمار شرکت کنندگان و محتوای آن را برگزارکننده تعیین می کند. این مراسم برای بینوایان محدود به ذبح یک یا دو بز می شود. در این روز پدر داماد جامه یی به عروس تحفه می دهد که متشکل از پیراهن (کرته)، شلوار (تنبان) و روسری (چادر) می باشد. این همه با «چلیک» - نان های بزرگ و نازک آورده می شود، که دارای اهمیت خاصی است. ۶۹

چلیک در یک پارچه پیچیده شده آورده می شود. زنان و دختران گرد آمده، چلچاله های آورده شده را می خورند و بی درنگ از پارچه آورده شده لباس عروس را بریده، می دوزند. مهمانان خوراکی تهیه شده از گوشتی را که پدر داماد برای این کار به خانه عروس فرستاده است، می خورند، جایی که این ضیافت برگزار می شود و پس از غذا یک دعای کوتاه «فاتحه» خوانده می شود، که در آن در مورد هدیه رفاه ذکر شده است. پذیرفتن جامه عرضه شده و ذبح و ریختن خون چهارپایان فرستاده شده از سوی داماد عملی است که عروس و والدینش را ملزم به وعده ازدواج با شخص معین می کند. نامزدها از این لحظه در ارتباط با یک دیگر خوانده می شوند: به مرد جوان قنغاله و دختر قنغال می نامند و نامزدی خود نیز گاهی هم قنغاله گی نامیده می شود.

نامزدبازی:

مرد جوان نامزد گاهگاهی از خانه عروس دیدن می کند و گاهی در صورت نیاز به پدر همسرش (خسرش) در کارهای خانه کمک می کند (مادر شوهر - «خشو دامن»). ۷۰ او اغلب شب را در خانه عروس می ماند و در حالی که نامزد عروس است، در مورد چشم به چشم شدن آن ها به خود برخی آزادی ها را اجازه می دهد، بدون این که از مرز خاصی عبور شود. این کار «قنغال بازی» (نامزدبازی) نامیده می شود.

۶۹. برای دانستن بیشتر در باره چلیک ها و (مزارها) ها نگاه شود به: صفحه ۵۴.

۷۰. در تاجیکستان به خشو/ مادر زن/ مادر شوهر - خشودامن می گویند - ویراستار.



دوشیزگی:

عنصر بازدارنده- دختری است که دوشیزگان با حفظ عفت خود پیش از ازدواج مهمترین شرط را برای آرامش زندگی بعدی خود برآورده می سازند. رسم بر این است که روسری سفید دختر در شب عروسی روی تخت خواب پهن می گردد، که «سر تختی» نامیده می شود و بامداد آن شب آن بیرون آورده، طی آیین ویژه بی که به همین مناسبت برگزار می شود، به همسایگان نشان می دهند. دختری که باکره نباشد، به او «بی دختره گی» یا «نا باکره» می گویند و در سراسر زندگی اش محکوم به هر از گاهی سرزنش از سوی پیرامونیان خود در این پیوند می باشد. چنان که در زندگی روس های قدیم اگر جوانان از مرزهای ممنوعه می گذشتند و همبستری پیش از ازدواج میان آن ها اتفاق می افتاد، در شب عروسی برای پنهان کردن مساله و جلوگیری از شرمساری به ترفندهایی دست می یازیدند (خون جانوران را از پیش را روی روسری می ریختند و مانند آن). ۷۱

مهر / طویانه:

پرسش در مورد چگونگی جشن عروسی جدی ترین مساله است. نکته اصلی نگرانی طویانه (مهریه) است. اقسقال های ویژه دعوت شده، از خانه پدر داماد به خانه پدر عروس می روند، با او سخن می گویند، چانه می زنند و او را متقاعد می سازند تا خواست های خود را کاهش دهد. با پدر داماد که سعی در کاهش اندازه طویانه دارد، گفتگوها برای افزایش آن ادامه می یابد. این رفتار اقسقال ها و تعیین طویانه «پیش کشی بری» نامیده می شود.

^{۷۱} در یک مورد دختری که می خواست ردپای رفتار خود را پیش از ازدواج (نه با شوهرش) پنهان کند، ناخواسته رنگ قرمز تیره بی را روی دستمال ریخته بود که این کار در نخستین لحظات موفقیت آمیز بود، اما پسان تر، هنگامی که آن ها آغاز به شستن دستمال کردند، روشن شد که رنگ است. از آن زمان به بعد، زن بینوا تا پایان زندگانی محکوم به لقب «باکره رنگی» بود.



میزان مهریه:

اندازه های متوسط طبیعی طویانه در پنجشیر به شرح زیر است:

۲۰ راس دام کوچک (گوسفند، بز)،

۲ راس گاو (گاویشیری یا قلبه)،

۱ خروار دانه (۴ سیر ذرت و ۴ سیر گندم)،

۱۰ سیر آرد،

۱ راس اسب یا ۱۰۰ روپیه نقد،

۲ میل اسلحه،

۸ یا ۱۰ متر پارچه معمولاً از پنبه، که با تقسیم آن به دو بخش ۵ گزی برای لباس کافی می باشد. اگر خواستگار از خود روستا یا حتی از روستاهای همسایه نه بلکه از دور باشد و عروس بنابراین دور می رود، اندازه طویانه دو برابر می شود. ۷۲

طویانه بری:

طویانه را به روزهای سه شنبه یا پنجشنبه که روزهای شادی به شمار می رود، به خانه عروس می برند که کاملاً بار تشریفاتی دارد. بامداد روز تعیین شده، دو نماینده پدر عروس «وکیل های دختر» با چوب دستی به خانه داماد می آیند. باشندگان محل نیز دور هم گرد می آیند. دو وکیل چارپایان لاغر یا ریز پوست را که برای آن ها آورده شده، رد می کنند، با چوب به آن ها زده و تقاضای جایگزینی آن ها را با دام های خوب می کنند. از سوی داماد به خواست آن ها لبیک گفته می شود و برای خوشی خاطر آن ها هدیه های کوچکی به ایشان داده می شود. همه این ها با فریادها و سر و صداها همراه

^{۷۲}. تعیین میزان طویانه اغلب با سردرگمی هایی بزرگی همراه می شود. در یک مورد در روستای دشت ربوت دختر نونهالی که با یکی از خویشاوندان دور خود نامزد بود، از زیبایی چشمگیری برخوردار شد. دیگران آغاز به خواستگاری او کردند. پدر عروس که از پیش طویانه گرفته بود، با اشاره به زیبایی فوق العاده واقعی دخترش، خواستار افزایش مهریه شد. او خواستار این شد که دامادش یا آنچه را که او می خواهد، می پردازد، یا نامزدی را برهم می زند. جوان بسیار آزاده، نامزد خود را رها نکرد و برای کار به کابل رفت و اکنون ۱۱ سال است که با زندگی و خدمت در کابل پول پس انداز می کند. قبلاً دو بار پدر عروس از روستا آمده بود تا او را متقاعد سازد که برگردد و ازدواج کند و او از گرفتن طویانه اضافی خودداری می ورزد، اما جوان موافق نیست و می خواهد بیشتر کار کند تا بتواند مبلغی را که هنگام بالا بردن طویانه رویش سازش شده بود، بپردازد.



است. سرانجام دام‌ها برگزیده شده و همه چیز رو به راه می‌شود. مهمانان برای صرف یک وعده غذا- پلو یا نان با گوشت، می‌نشینند و پس از یک دعای کوتاه همه آماده گفتگو می‌شوند.

دو گلوله از خانه داماد شلیک می‌شود که نشانه به راه افتادن کاروان می‌باشد. جلوتر چهارپا قرار دارد که به دنبال آن مردان روان‌اند. در پایان این موكب، زنان با پارچه‌های تکه به راه می‌افتند. هنگام نزدیک شدن به خانه عروس، دوباره دو گلوله آژیر شلیک می‌شود که با شنیدن آن زنان خانه عروس بیرون آمده و بر سر چهارپا و جامه آورده شده «روغن جوشی»^{۷۳} می‌اندازند. پسرپچه‌ها و بزرگسالان برای جمع‌آوری آن‌ها از زمین از هر سو می‌ریزند و آشفته‌گی برپا می‌شود. و این مراسم «شکر ریزی» نامیده می‌شود و از نگاه پیشواز دام‌ها و لباس‌های آورده شده از اهمیت به‌سزایی برخوردار است. از جمع آمده به آن جا با پلو یا نان و گوشت پذیرایی می‌شود که پس از صرف آن دوباره بر می‌گردند.

دوختن رخت/کالای عروسی:

هنگامی که همه به خانه عروس می‌رسند، دختران و زنان آن جا جمع شده از پارچه‌های آورده شده لباس عروس را می‌دوزند. که این «جامه بُری» («برش رخت») می‌گویند. که این همه با خنده و شوخی همراه است. اما هیچ ترانه‌ای خوانده نمی‌شود.

روز عروسی:

اگر طویانه روز سه شنبه آورده شود، یک روز بعد آن یعنی پنجشنبه عروسی «طوی» برنامه ریزی می‌شود. اگر طویانه روز پنجشنبه آورده شود، عروسی پس از چهار روز یعنی در روز سه شنبه برگزار می‌شود. جشن‌های عروسی بیشتر در پاییز و کمتر در زمستان برگزار می‌شود. عروسی در بهار و تابستان اتفاق نمی‌افتد. چون در بهار و تابستان مردم به کار کشاورزی سرگرم هستند، که در نیمه دوم پاییز بیکار می‌شوند و افزون بر این که پاییز فصل شگوفایی و انباشت ذخایر مختلف است.

^{۷۳}. از زغاله‌های خمیر سرخ شده در روغن پخته می‌شود.



تراشیدن موهای سر داماد در آستانه عروسی:

در آستانه عروسی و پیش از غروب سر داماد تراشیده می شود. او سپس لباس های کهنه خود را به آرایشگر/ پیرایشگر («دلاک»/ سلمان/ سرتراش) می دهد و همه چیز را نو می پوشد. ۷۴ از آن پس، او «شاه مرد» (شاه داماد) است.

مسابقه شعر جنگی / مشاعره:

هنگام عصر در خانه شاه مجلس «بیت گویی» برگزار می شود. مهمانان به دعوت پیامر سان (پیک رسان) به این محفل دعوت و اشتراک می ورزند. افراد جمع شده به دو گروه تقسیم می شوند و اگر شمار افراد بیشتر باشد، سه گروه و آغاز به خواندن آهنگ های گوناگون می کنند و هر یک از طرف ها به نوبت می خوانند. ابتدا آهنگ هایی به نام «مقام» یعنی ملودی های کشیده شده خوانده می شوند که آن را با اندوه می خوانند که بعداً جایش را «بیت» ۷۵ می گیرد- اشعاری که با سرعت رقص و آواز خوانده می شوند. هر دو با همراهی تنبور است، با این تفاوت که با مقام به سختی قابل شنیدن است، اما با بیت صدای آن بلند به گوش می رسد. بیت همراه با ضرب آهنگ موزون همراه با داستان حاضران («قرص») همراه است. کسی برای رقصیدن به میدان می آید و با این صداها می رقصد و به دنبال آن دیگری می آید. پس از آن حاضرانی که برخی از آن ها گرم آواز خوانی شده اند و برخی دیگر

^{۷۴}. داماد، افزون بر تراشیدن سرش توسط پیرایشگر، به تنهایی موهای پیرامون آله تناسلی خود را نیز با تیغ می تراشد.

^{۷۵}. «بیت بازی» (شعرجنگی/ مشاعره- ویرا ستار) در آسپای میانه به یک رقابت برای یافتن سریع یک بیت از دیوان های معروف دیگر سخنوران یا بداهه از سوی خود رقیب گفته می شود اما به شرط این که حرف آغاز بیت با همان حرفی باشد که شعر قبلی طرف مقابل با آن پایان یافته است. این بازی در میان جوانان دانش آموز بسیار رایج است. در حلقه جمع شده شرکت کنندگان کسی که می باید شعری را بخواند (که معمولاً ۲-۴ مصراع است)، باید ناگهان روی شخص رو به رویش دست بگذارد و او نیز بی درنگ باید آغاز به خواندن شعر خود کند، با همان حرفی که مصراع شعر طرف مقابل پایان می یابد. این بازی رقابتی هم در آسپای میانه و هم در افغانستان و هم در میان مسلمانان هند کاملاً رایج است. در شمال هند حتی نسخه های چاپی ویژه یی نیز برای آماده سازی برای چنین مقابلاتی وجود دارد که نمونه شعرهایی از آن ها با حروف مختلف الفبا آغاز می شود. در میان تاجیک های تورکستان آن هایی که آشنایی به گویش بومی تورکی دارند، به عنوان مثال در سمرقند و خجند در طول این مقابلات حتی لازم نیست که زبان شعرها باید پارسی باشد (به لهجه یی که آن ها سخن می کنند) و گاهی یکی یا دیگری همان طور که مشاهده کرده ام، شعر تورکی نیز سرانیده می شود.



با کشیدن چرس به رقابت در بداهه پردازی آغاز می کنند. این امر در این واقعیت است که شاعران شعرهای بداهه می سرایند و غالباً طرف مقابل را مسخره می کنند، که باید آن ها نیز با قافیه پاسخ داده و جانب مقابل را در موقعیت دشوار قرار بدهند. افزون بر این، آن ها با کلمه یی هدفمند باید بیت خود را همراه سازند. این نمایش های شاعرانه، «قطره» نامیده می شوند که به افراد برجسته جایزه پولی زیادی پرداخت می گردد. ۷۶ در همان شبی که عروس را به خانه می آورند، در حالی که آواز و سرگرمی از شام تا بام ادامه دارد، یک سرگرمی همانند در خانه داماد نیز تکرار می شود.

فراخوان به جشن عروسی:

اگر عروسی پیش رو از سوی داراییان و توانمندان برگزار شود، پس در آستانه روز عروسی منادی یا جهرچی (جود واره) که از سوی داماد فرستاده می شود، در اطراف رو ستاهای پیرامون و در خیابان ها قدم زده و فریاد می زند که فردا عروسی فلان و فلان است (نام ها یاد می شود). این گونه، با شنندگان رو ستا برای آمدن به عروسی سوی داماد دعوت می شوند. اگر افراد نادار ازدواج کنند، پس «جود واره» تنها بامداد روز عروسی به روستای خود می رود و خویشاوندان و همسایگان خود را دعوت می کند. «جود واره» دیگری نیز از سوی عروس در بامداد روز عروسی به روستای خود می رود و خویشاوندان و بستگان و همسایگان خود را دعوت می کند، اما افراد بسیار کمتری جمع می شوند. کسانی که از سوی عروس دعوت شده اند (تنها نزدیکان و نزدیک ترین همسایگان او) در خانه او جمع می شوند و کسانی که از سوی داماد دعوت شده اند، بیشتر به خانه داماد می آیند.

آمدن مهمانان به مراسم عروسی:

مهمانان خانه داماد زودتر - هنگام برآمدن خورشید آغاز به رفتن می کنند. اما حتا زودتر از زمانی که افراد دعوت شده دیگر بیایند، نزدیکترین دوستان و بستگان داماد مسلح با اسلحه سنگ چماق و آغاز به تیراندازی («گرمبس») می کنند که همراه با فریاد های منادی می باشد، مردم را از آغاز عروسی آگاه می کنند. مردان با اسلحه می آیند. زنان با چهره های باز (در پنجشیر روی خود را نمی پوشانند) ظاهر می شوند، اما جدا از مردان و از آن ها دور می مانند. بیشتر در پشت بام نشسته و به تماشای منظره می پردازند. مردان بهترین جامه های خود را که برای چنین روزی نگهداری شده، می پوشند. در میان سیال (عنوانی است برای طبقه بالا، نوعی از اشراف دره) که این جا مساله مهمی است،



نمی خواهند که از دیگری کم بیارند. تلاش این چینی در لباس پوشیدن زنان صورت نمی گیرد و آن ها تنها لباس های تمیزتر می پوشند. مهمانانی که به خانه می آیند، «شکر ریز» می آورند. یک تحفه کوچک از برخی از لوازم خانگی: کمی آرد، تلخان یا گندم یا سرانجام تنها مقداری پول (حدود ۲/۱ تا ۳ روپیه) اگر چیز دیگری نباشد.

سرگرمی های شادایانه عروسی:

پس از آمدن مردم، سرگرمی ترتیب داده می شود. مردان دو دسته می شوند و به نوبت تیر اندازی را آغاز می کنند، که «شلیک» نامیده می شود. این کار با دستور زیر انجام می شود:

- (۱) «تیار» - «آماده شوید!» همه اسلحه های خود را به سمت یک تیر می کشند،
- (۲) «پل» - چکش های تفنگ را می کشند.
- (۳) «اور» [به پشتو-آتش] - شلیک می شود. ۷۷

این شلیک که با گلوله تهی انجام می شود، در آن سعی می کنند بارود بیشتری پر کنند تا آواز بلندتر داشته باشد. تفنگ زنی گاه تا ظهر به درازا می کشد. گاهی هم افزون بر این در این جا در خانه داماد سرگرمی های دیگری که معمولاً پس از رسیدن کاروان داماد به خانه عروس انجام می شود، نیز برگزار می شود. مکان اصلی در میان آن ها «بزکشی» با یک بز است که بازی شناخته شده در آسیای میانه می باشد. ۷۸. بیشترین بازی هنگام به راه افتادن کاروان داماد به سوی خانه عروس برگزار و در نزدیکی خانه عروس ادامه می یابد (اگر امکانات جا در آن جا نباشد، آن ها ابتدا در نزدیکی خانه داماد سرگرم می شوند). افزون بر این تیراندازی روی هدف ترتیب داده می شود. هدف و جایزه مرغ زنده است که در فاصله دور ساقش به «تا گیره» گره خورده است. گلوله کسی که به او اصابت کند، مرغ از آن او ست.

^{۷۷}. این اصطلاحات را تاجیک هایی که در ارتش افغانستان خدمت کرده اند، معرفی کرده اند: بل - «روشن کردن» (احتمالاً در اصل اشاره به جرقه زنی اسلحه) اور - «آتش» (از واژه انگلیسی «Fire»، فرانسوی «feu»).

^{۷۸}. ظاهراً پنجشیر یکی از محدوده های جنوبی رواج این بازی است که در آسیای میانه بسیار محبوب می باشد. همان طور که به من گفتند، این بازی در هزاره جات بسیار گسترده است، جایی که حتی یک عروسی هم بدون آن برگزار نمی شود و همچنین در دره غوربند. اما در شهر کابل رواج نیست، اگرچه همان طور که به من گفتند، این را می توان در قندهار و در برخی مناطق کوهستانی در جنوب به عنوان مثال در لوگر مشاهده کرد.



همین گونه، شلیک به سمت بز که بی تردید جایی بسته است، البته جایی دورتر بیشتر در صخره های پیرامون.

در حوالی چاشت /ظهر به مهمانان در خانه داماد یک خوراکی «نان طوی» ۷۹ متشکل از «شور تاوه» - گوشت آب پز و یک یخنی گوشتی که به آن برنج افزوده می شود، داده می شود. شورتاوه هنوز آن قدر مایع است که با قاشق نوشیده می شود. این غذا گاهی هم با پلو جایگزین می شود. در هنگام غذا داماد که همه چیز را نو می پوشد و مانند عروسی های قدیم در روسیه «شاهزاده» - «شاه» نامیده می شود، جایگاه اصلی را در میان مهمانان که با «اقسقال ها» احاطه شده و با غذاهای خوشمزه تری نسبت به دیگران پذیرایی می شوند، به عنوان مثال «مالیده» ۸۰، «روغن جوشی» و مانند آن، اتخاذ می کند.

کاروان عروسی:

کاروان داماد در حدود ساعت های ۴ و ۵ بعد از ظهر به راه می افتد، اما اگر خانه عروس دور باشد، طبعا که زودتر از این. در پشت داماد که سواره است، شاه والا (شاه بالا) ۸۱ حرکت می کند. حرکت در این مسیر و راه بازگشت با خواندن آهنگ همراه نیست، همان طور که در برخی از جاهای

^{۷۹}. کلمه «نان» در افغانستان نه تنها به چم نان به مفهوم اخص کلمه (که گاه برای وضاحت، به آن «نان خشک» می گویند)، بل نیز همچنین برای غذا، ناهار و غذاهای عمومی دیگر کاربرد دارد. از جایی که پخت و پز نان عروسی به مقدار بسیاری ظرف نیاز دارد، برای این منظور دیگ های چدنی بزرگی را برای پختن غذا از خانه های ثروتمندان روستا می آورند (این دیگ ها را روسیه می آورند و «دیگ روسی» می نامند). قاشق های چوبی مورد نیاز برای خوراکی ها به همراه گیلان ها از پیش از سراسر روستا جمع آوری می شود. با رفتن به خانه، هر کسی قاشق و گیلان خود را پیدا کرده و آن را با خود به خانه می برند. درست مثل گیلان و قاشق تنها یک روز پیش مواد سوختی مورد نیاز برای پخت و پز نیز از خانه های روستا جمع می شود.

^{۸۰}. «مالیده» (چنگالی) - نان خرد و آردشده شده و آلوده با شکر که روی آن روغن سرخ شده مانند خون ریخته می شود و سپس با دست آن را له می کنند. بسیار دوست داشتنی و یک غذای بسیار خوشمزه جا افتاده در میان تاجیک های کوهستانی تورکستان روسیه و بخارای خاوری می باشد. «روغن جوشی» که پیشتر یاد شد، توتی هایی از خمیر است که برای به دست آوردن شکل آن ها را روی صافی فشار داده و مانند نان های قندی در روغن جوش می جوشانند.

^{۸۱}. در ایران ساقدوش - ویراستار.



دیگر انجام می شود، ۸۲ اما همان گونه که گفته می شود، با سرگرمی «بزکشی» همراه می باشد. راهپیمایی این گونه انجام می شود: در جلو پیشاپیش داماد «دلاک» (آرایشگر/پیراستار/سلمان) محلی که همزمان سرویس دهنده و یک خواننده و موسیقی نواز همان محل هم است، رهسپار است. از چند این حرفه ها به ظاهر بسیار از هم متفاوت اند. ۸۳ در این حالت او تنبور می زند. پیش روی او ۸ تا ۱۰ نفر با پای پیاده روان اند که از تفنگ ها شلیک می کنند و آن ها را در حرکت گلوله پر می کنند. به رغم نبود سلاح های سرد، ظاهراً آن را با نام قدیمی - «شمشیر بازی» می خوانند. در پشت سر «شاه» به طور مستقیم در پشت سر اسپ او همه نیروهای سردار «لشکر شاه» در حرکت می باشد. بانوان در آن خانه هایی که موکب از برابر آن می گذرد، با شنیدن صدای تیراندازی بر روی بام خانه های خود برآمده، از آن جا آن ها را با «روغن جو شی»، «آجیل و» «اوزیک» - نان شیرینی زنجبیلی کوچک که از خمیر سرخ شده در روغن تهیه می شود، استقبال می کنند. این کار «ثواب» یعنی یک کار خدایی به شمار می رود. این همه از سوی کودکان به سرعت جمع آوری می شود.

۸۲. برای مثال در اندراب همسایه پنجشیر، کسانی که با گرفتن عروس راه می پیمایند، چنین آواز می خوانند:
 «لشکر شاه آمدی (آمده)، شاه مبارک بادی (بادا)
 نیمه های شب چال وادی / چال بازی (همبستر شدن با همسر یا بوس و کنار)،
 دم روز آو بادی / آبیازی (شنا / غسل)
 «شاه مبارک بادای (بادا)، همچو بالا بادای (بادا)
 عروس را ما می بریم، خيله شما می شوای (می شوید)
 خطاب آخر به نزدیکان عروس می باشد (از کسانی که گویا او را گرفته می برند)، کسانی که نتوانسته اند از او دفاع کنند.

خيله - مسخره - ویراستار.

۸۳. مردان در پنجشیر تقریباً هر ماه یک بار یا حتی بیشتر موهای سر خود را پیرایش می کنند، بنابراین پیشه پیرایشگری / دلاکی / سلمانی در آن جا از اهمیت بسیار برخوردار است. پیشه سلمانی «دلاکی» (پیراستاری) را معمولاً شخص از پدر خود به ارث می برد و بنابراین این پیشه تا جایی ارثی است. بیشتر پیرایشگران به چندین روستای همسایه نیز خدمات می دهد. برای مثال در روستای خنج دو آرایشگر برای پیرایش سر آن ها از روستای نووت می آیند، با وجود این هر بار حدود ۳۰۰ سر برای اصلاح در این جا انتظار آن ها را می کشند. با این همه کار آن ها با هم در طی ۲ تا ۳ روز کنار می آیند. پاداش سالانه یک بار پس از برداشت محصول و در روستاهای مختلف متفاوت برای آن ها پرداخت می شود. به عنوان مثال در روستای خنج آن ها یک سیر دانه دریافت می کنند و در پشغور هر کدام دو سیر.



با نزدیک شدن به خانه، کاروان می ایستد. داماد از اسب پیاده می شود، اما وارد خانه نمی شود، در بیرون می ماند و در میان افراد جمع شده در «معرکه» (جلسه) کاروان می نشیند. تیراندازی دوباره یا شلیک انجام می شود. گاهی هم افزون بر این آن ها خود را با رقص با کارد که آن را «کارد بازی» می گویند، سرگرم می کنند، که به شکل زیر انجام می شود: یک رقصنده تنها یک کارد را در یک دست و غلاف را در دست دیگر نگه میدارد. در حالی که دست افشانی و پایکوبی های گوناگونی را با ریتم موسیقی انجام می دهد.^{۸۴}

آرایش گیسوان عروس:

عروس در بامداد روز عروسی سر خود را شسته پس از آن موهای دخترانه خود را که قبلاً در دو نوار (چوتی) بافته شده و با آویزها - «موی بندک» ها، بسته شده بودند، به یک نوار می بافد. یکی از ویژگی های عروس این است که او یک حلقه «زلف» خود را در دو سوی دوشش پایین می کشد که در ایام پس از ازدواج برای یک یا دو ماه همین گونه می ماند. دست ها تا مچ دست با خینه («حنا») پوشانده می شوند. به محض پوشیدن لباس، او در گوشه یی خاصی از اتاق که با پرده جدا می شود، روی «تخت» می نشیند و در پیرامونش دختران گرد می آیند.

مراسم عقد:

مهمانان تازه رسیده و داماد را پذیرایی می کنند و پس از آن آغاز به انجام مراسم ازدواج (نکاح) می کنند. نکاح از سوی قاضی یا در غیاب او از سوی امام انجام می شود، و در جایی برگزار می شود که داماد در آن حضور دارد.

یکی از نزدیکترین خویشاوندان معمولاً عموی عروس نماینده و «وکیل» او است که از سوی او برگزیده شده است. وکالت او با پیام دو شاهد که از جانب عروس (که همچنان در گوشه خود نشسته است)، می آیند، تأیید می شود.

^{۸۴}. همان گونه که پنجشیریان به من گفتند، تیراندازی نیز همراه با موسیقی است.



روی یک دستمال پهن شده، یک گیلان آب در برابر کسی که نکاح را می بندد، گذاشته می شود. سپس دستمال با یک قرص نان بسته می شود که پس از پایان مراسم وی نان و دستمال را برای خود می گیرد. در آغاز این مراسم یک دعا یا «خطبه» خوانده می شود، که در طی آن سه بار بر روی آب پُف/کُف (چُف) ۸۵ می کند. وقتی نوبت به وکیل می رسد تا به این پرسش پاسخ دهد که «آیا شما دختر را دادید و از او وکالت دارید؟» وکیل ساکت می ماند. هرچند که این پرسش سه بار از او پرسیده می شود. تنها پس از آن که تحفه یی متشکل از دستار و پارچه یی برای دوختن چین برایش پیش کش می شود، با توافق سه بار پاسخ می دهد: «بخواستیم و قبولش کردیم». پیش از این یک دستمال کشیده می شود که یک گوشه آن را داماد هنگام ادای این کلمات در دست می گیرد و گوشه دیگر آن را وکیل. پس از آن او سه جرعه آب جداگانه از گیلان خود می نوشد. سپس دو شاهد فنجان را به عروس می برند که او نیز سه بار از آن می نوشد.

عروس بری:

پس از پایان مراسم ازدواج، آغاز به بدرود گفتن با عروس می کنند. هنگامی که مردم به دنبال او می آیند، او از برخاستن خودداری می ورزد تا زمانی که پدرش او را با دادن یک حیوان یا چیزی دیگری از طویانه دریافت شده برای او راضی می کند. تنها پس از آن پنهان شده در زیر پوشش او را از خانه بیرون می آورند، در حالی که پدر داماد از دست راست از بالای آرنج و پدر خودش او را از قسمت سمت چپ و به همان ترتیب نگه می دارند. زن جوان را سوار اسی می کنند که پدر داماد جلو اش را به دست دارد. پدر این دختر همین که دخترش نشست، بی درنگ به خانه خود برمی گردد، زیرا اگر تردید کند، کنایه های تمسخرآمیز و خنده های بلند به گوشش خواهد رسید. باور بر این است که عروس قبلاً برده شده و کار دیگر پایان یافته است و حالا که با او بدرود می گوید، کسی را که باید از او محافظت می کرد، پس می شود بر او خندید. ۸۶

^{۸۵}. در تورکستان و بخارا، «سُفا!» تلفظ می شود، این همراه با وزیدنی همراه می باشد که با دعایی پایان می یابد. گاهی هم کلمه «کُفا» نیز به کار می رود که با فعل «کردن» همراه می شود. - کف کردن.

^{۸۶}. این ویژگی در اندراب همسایه احتمالاً با بازمانده های مراسم عروسی باستانی پیوند دارد، که شبیه سازی شده نخستین را تمثیل می نماید که با ربودن عروس بیشتر آشکار می شود. در آن جا پس از بازگشت پیش قطار همراه عروس، نزدیکان عروس که در خانه می مانند، آغاز به ضرب و شتم نگهبانان اسپ های کاروان و پرتاب سنگ به آن ها می کنند. پس از طی



در راه بازگشت آرایش کاروان به شرح زیر است: پیاده ها جلوتر می روند، سواران به دنبال آن ها می آیند و عروس نیز به دنبال آن ها می آید. در عقب او داماد قرار دارد که بچه های اطراف او سروصدا می کنند و هدیه «روغن جو شی» می خواهند. وقتی به خانه داماد نزدیک می شوند، آن ها پیرامون عروس جمع می شوند، حالا او باید هدیه بدهد. آواز خواندن در حالی که کاروانی از مردم حرکت می کند، همان طور که گفته شد، نبوده تنها سرنای (کلارنیت) با نوای تنبور نواخته می شود.

رسیدن موكب عروس و داماد:

معمولاً جوانانی که همراه با باشندگان محل به خانه داماد می روند، در مزار محلی رفته و در آن جا دعای کوتاهی می خوانند.^{۸۷}

هنگامی که کاروان به خانه رسید، خودداری عروس از حرکت از جایش پیش از دریافت هدیه تکرار می شود. به رغم خواهش و زاری مادر شوهر، عروس او از اسپ پیاده نمی شود، تا این که از دریافت ۳ تا ۴ درخت توت به ملک خود یا مثلاً یک دیگ بخار بزرگ اطمینان حاصل نکند. او را مانند گذشته با گرفتن دست و راهنمایی (در پشت روسری خود عروس به سختی می تواند چیزی را ببیند) پدر و مادر داماد به خانه می برند. بدون روشن کردن آتش در برابر خانه همان گونه که در برخی از سرزمین های دیگر تاجیک ها اتفاق می افتد، مشاهده نمی شود، همان طور که عرض «السلام علیکم» عروس به خانه یا کوره نیز دیده نمی شود. عروس این سلام را در لحظه یی که با پای راست خود از آستانه در می گذرد، بیان می کند (هنگامی که از خانه بیرون می شود، هنگام خروج با پای چپ از آستانه دروازه می گذرد)، اما می توان این سلام او را به قرآن که در آن لحظه روی سر او گرفته می شود، یا به حاضران در خانه در نظر گرفت. بقیه ورودی ها نیز معمولاً با ورود به خانه ادای سلام می کنند.

شتافتن بانوان به پیشواز عروس:

عروس را در گوشه اتاق پشت پرده می نشانند. هیچ یک از زنان اقارب وی او را همراهی نمی کند. تنها استثنا در این رابطه این است که اگر به مسیری دور مثلاً ۲ یا ۳ روزه سفر برده شود. در عقب

مسافتی، نگهبانان با خنده، کف زدن و همچنین با کلمات آهنگی که در آن زمان خوانده می شود، پاسخ می دهند (نگاه کنید به یادداشت ۳ در صفحه ۴۶ متن روسی).

^{۸۷}. در باره توصیف بیشتر مزار نگاه شود به صفحه ۵۶ متن روسی.



پرده با عروس زن ها جمع می شوند. این افتخار است که حجاب عروس را بردارید و به صورت زن نگاه کنید. حد اقل هفت نفر اول باید که بابت این کار هدیه پرداخت کنند. گرانترین هدیه (۳ تا ۴ روپیه) از سوی نخستین بانو یعنی مادر شوهر پرداخت می شود. بانوان بعدی با مهره، حلقه های ارزانبها و بعد از نفر هفتم هر کس به خواست دل خود هدیه می دهد.

سرگرمی های مردان:

پس از آوردن عروس به خانه، باشندگان روستا در یک دایره نشستند و همه با ضرب های موزون دستان خود به آواز آهنگی که با نوای «دلاک» (پیرایشگر) با تنبور همراه است، به سرگرمی می پردازند. پس از گذشت مدتی آتش به طور ناگهانی خاموش می شود و این به عنوان سیگنالی برای شیطنت و آشوبی است که در تاریکی آغاز می شود. برخی به طور تصادفی با پاهای خود همسایگان خود را لگد «شیلاک» می زنند، دیگران می کوشند دستارها یا جامه های کسانی را که زیر بازو می پیچند، گرفته و بکشند. سردرگمی زیادی پدید می آید. هنگامی که آتش دوباره روشن می شود، تازه می دانند چه رخ داده است، همه به دنبال چیزهای پنهان شده یا حتا دزدی شده خود می گردند. این رسم «چراغ کشک» («خاموش کردن آتش») نامیده می شود. این تنها میان مردان انجام می شود. در میان سایر سرگرمی ها گاهی هم همان طور که پیشتر یاد شد، «بیت بازی» (شعر جنگی / م شاعره) ترتیب داده می شود.

آمدن داماد نزد عروس:

عصر روز ورود عروس به خانه، زنان همچنان تا خفتن (نماز پنجم حدود ساعت ۹ شب) در اتاق کنار او می نشینند و پس از آن تنها مادرشوهر نزد او می ماند و سپس داماد می آید. عروس در جیب بزرگ خود انواع شیرینی ها، مغز چارمغز و ... را که از خانه خود گرفته است، دارد که به این «جیبکی» گفته می شود (از واژه جیب). عروس چهره خود را می گشاید. داماد دست به جیب عروس می شود و طعم شیرینی را می چشد. سپس عروس آن را بیرون می آورد و هر سه نفر آن ها را می خورند. مادر سپس بیرون می رود و بچه ها تنها می مانند. در اتاقی که شب زفاف را در آن می گذرانند، کس دیگری نمی ماند.

بامداد هنگام سپیده دم نخست جوان بلند می شود و پس از او عروس بر می خیزد. عروس پس از هفت روز تنها از دروازه خانه نو خود بیرون می شود. زمانی که عروس باید بلند شود، آن زمان چندین



همسایه نزدیک می آیند که برای وعده غذایی دعوت شده اند. به محض این که عروس از گوشه خود بیرون شد، مادر شوهر وارد آن جا می شود. روسری سفید عروس را که روی تخت عروسی خود در شب زفاف خود پهن کرده بود، گرفته و آن را به عنوان اثبات دختر بودن عروس حد اقل به سه شاهد در آن جا نشان می دهد. نشان ندادن به معنای آن است که عروس مشکلی دارد (همچنین نگاه شود به یادداشت پیشین در صفحه ۴۱ متن روسی).

تا پایان هفت روز اتاق عروس گوشه بی در پشت پرده است، که هرگاه بخواهد از آن جا می تواند بیرون شود. مادر شوهر پس از گذشت هفت روز به مناسبت گرمی داشت از ترک گوشه توسط عروس و آغاز زندگی عادی او با سایر زنان در خانه («کتی زنک ها شیشته» («با زنان نشسته»)) ۸۸ نان می پزد که به آن «نان عروس» (دست پخت عروس) می گویند. که این نان در میان همسایگان پخش می شود و هنگام پخش آن با صدای بلند فریاد می زند: «سر نان خدایی».

از این لحظه به بعد دختر زن شمرده می شود و وظایف خانه خود را به دوش می گیرد. عروس با خانواده خود همراه با داماد یک ماه پس از عروسی دیدار می کند. این بازدید «شاه سلامی» نامیده می شود. ۸۹

چند زن با مادرشوهر یکجا با عروس همراه می شوند. نان و گوشت با خود می برند. اگر موردی از طویانه مانده باشد، نیز در این هنگام پرداخت می شود. غذای آورده شده در خانه پدر عروس خورده شده و به همسایگان پخش می شود که به این «نان شاه سلامی» گفته می شود.

^{۸۸} کی با کتی به معنای همراه است.

^{۸۹} در برخی از جاها، پدر و مادر عروس، درست همان فردای شب عروسی با غذای های خوشمزه به دیدن عروس و داماد شاه سلامی می روند. - ویراستار.



بخش هفتم

مراسم خاکسپاری

چکاندن آب در دهان مرده:

وقتی کسی می میرد، در هنگام جدا شدن روان از تن که با گلوگیری و خُر زدن او پیش از مرگ مشخص می شود، سه قطره آب در دهان فرد در حال مرگ که به آن «توشه آخرت» می گویند، می ریزند.

برون شدن روان از بدن:

اگرچه در هنگام مرگ شخص حضور دارد و می کوشد تا او را متقاعد سازد که اگر او یک انسان گناهکار است، روح خود را در بدن برخی از جانوران نجس، به عنوان مثال در یک سگ مرده آزاد کند، و گناهکار در عذاب دیرپا می میرد. هنگامی که یک فرد خوب که زندگی صالح داشته است، بمیرد، آن گاه فرشته بی به او ظاهر می شود و یک سیب آسمانی زیبا به او می دهد. روح به سیب می رسد و بدون درد بدن را ترک می کند که فرشته آن را می گیرد و به بهشت برین («فردوس» / جنت) رهنمون می شود. روح بدن را از راه دهان در سیمای کبوتر ترک می کند، اما کسی نمی تواند خروج آن را ببیند، چون نامرئی است. سایه روح به مدت سه (چهار) روز در خانه متوفی می ماند و پس از آن ناپدید می شود.

هنگامی که فردی درگذشت، مرگ او را با ایستادن ضربان قلب و سرد شدن بدنش می دانند. نخستین کاری که انجام می دهند، این است که چشم های او را بسته و با یک دستمال فک پایین او را نیز می ببندند. در همان زمان یک دعای کوتاه خوانده می شود: «خدا بیمارزدت و به تو بهشت ارزانی کند.»!

شست و شوی مرده:

در هنگام شست و شوی جسد متوفی (پنجشیریان شستشو دهندگان مخصوص مرده - «مرده شوی» ندارند و از همین رو، جنازه ها را نزدیکترین همسایه ها شستشو می دهند: مرد را مردها و



زنان را زن ها)، دیگران برای کندن گور می روند. پنجشیری ها نیز مانند اعراب واژه «قبر» را به کار می برند.

کندن گور:

گور در یک جهت طولی از شمال جایی که سر متوفی قرار دارد، به سمت جنوب کنده می شود، جایی که پاهای او قرار می گیرند. جسد را روی شانه های خود می گذارند اما سر او رو به مکه است. این گور تا به سینه متوفی کنده می شود (خط سینه در امتداد نوک پستانک ها در نظر گرفته می شود)، و برای زنان حدود یک چهارم آرش حفر می کنند، ژرفتر نسبت به گور مرد یعنی ۴/۱ آرش بالاتر از سینه متوفی (اگر متوفی در آرامگاه ایستاده باشد، بلندی با توجه به قد متوفی در نظر گرفته می شود). دیواره های گور به صورت عمودی حفر شده و فرورفتگی جانبی ایجاد نمی شود.

متوفی را مانند هر جای دیگر در میان مسلمانان می کوشند در نخستین فرصت به خاک بسپارند. اگر در بامداد در گذشته باشد، پس در شام همان روز به خاک می سپارند و اگر در شام در گذرد، بامداد روز بعد.

مراسم تشییع جنازه از سوی نزدیکترین همسایگان انجام می شود، که همه چیز را به دوش می گیرند و رنج و اندوه کسانی را که یکی از اعضای خانواده خود را از دست داده اند، تسکین می دهند. آن ها پیک مرگ را در همه جا پخش می کنند تا همسایگان دورتر نیز بتوانند به مراسم بیایند. آن ها همچنین به مدت چهار روز به خانواده بازمانده غذا می رسانند. در این زمان در خانه متوفی آتش برای پخت و پز بر افروخته نمی شود.

کفن:

پس از شستن جسد، متوفی را در «کفن» می پیچند. کفن از تکه/ پارچه سفید ساخت محلی نوعی کالیکو درشت به نام «کرباس» یا از کالنگور وارداتی «سان» ساخته می شود. کفن برای یک مرد از ۱۳ تا ۱۴ گز یعنی حدود ۱۵ متر کرباس یا ۱۱ گز سان آماده می شود. برای زن کمی بیشتر از این یعنی ۱۶ گز کرباس یا ۱۳ گز سان نیاز می باشد. روشن است برای بچه ها کمتر از این کار است. متوفی کاملاً کفن پوش می شود و حتا رخسارش را هم می بندند. چهره تنها در گور باز می شود، برای گشتاندن رخس به سوی کعبه (مکه) و سپس آن را دوباره با کفن می پوشانند.



جنازه:

پس از پیچاندن مرحوم در کفن، چنان که در هنگام شستشو ۹۰ انجام می شود، برای این که کسان دیگر وی را نبینند، در پشت پرده کشیده شده متوفی را در درون تابوت می گذارند. هنگامی که بدن متوفی را از خانه با تابوت بیرون می کنند، آن را در زمین گذاشته و نماز جنازه را می خوانند. پس از پایان نماز، از خانه متوفی به اندازه توان پول به افراد جمع شده در آن جا به خصوص ملا تقسیم می کنند و گاهی هم آن ها را با نمک جایگزین می کنند (که از نزدیکی تالقان به پنجشیر آورده می شود).

نظرسنجی رسمی از مردم در باره خوب بودن متوفی و همچنین پذیرش پاداش گناهان او از سوی شخصی همان طور که در برخی از مناطق انجام می شود، در پنجشیر انجام نمی شود. پس از پایان نماز جنازه، تابوت را همراه فرد درگذشته برداشته و به گورستان می برند و در طول راه حمل کننده ها تغییر می کنند و جای خود را به یکدیگر می دهند. بر پشت کشیدن متوفی و همچنین شرکت در مراسم خاکسپاری به طور کلی، عمل خدایسندانه (ثواب) تلقی می شود.

پس از گذاشتن متوفی در درون گور، کوتاه دعا می کنند. دو نفر به لحد پایین شده جنازه را جابه جا کرده و همان گونه که گفته شد، رخ او را به سوی مکه می گردانند. از بالا آرامگاه را با سنگ های هموار بزرگ می پوشانند به جای تخته های چوب تا بدن متوفی را از ریزش زمین محفوظ بدارد و فضایی را خالی زیر سنگ ها می گذارند. پیش از بستن گور هر یک از حاضران مشتی خاک را برداشته بر آن دعای کوتاه خوانده، به آن پف نموده و در گور نزدیک سمت راست صورت متوفی می ریزند. این کار «ثواب» (کار خدا پسندانه) به شمار می رود. با این هم، پنجشیری ها نتوانستند انگیزه اصلی این کار را توضیح دهند. پس از آن گور را با سنگ های صاف محکم بسته و روی آن ها با بیل خاک می ریزند. تپه گور در ابتدا مستطیل «به شکل پشت ماهی» ساخته می شود. تنها پس از آن به شکل یک گیره کم ارتفاع از سنگ در چهار طرف و به شکل یک گستره کشیده کوچک می سازند تا از هم نپاشد. در قسمت سر و همچنین پاها به صورت عمودی بالای گور یک سنگ بزرگ صاف قرار می دهند. هیچ چوب یا تاقچه یی بر روی گور معمولی قرار نمی گیرد، مگر این که «مزار» (زیارتگاه) باشد.

^{۹۰}. یک کاسه بزرگ سفالی و دو کوزه سفالی برای شستشوی متوفی استفاده می شود، که بعداً بیرون ریخته و شکستاده



بزرگداشت و یادبود:

پس از پوشاندن گور، دعایی خوانده می شود که پس از آن خاکسپاران به خانه متوفی بر می گردند- جایی که به آن ها غذا داده می شود، بزرگداشتی زیر عنوان «زو پی»، «زو پای» از سوی همسایه ها یا از بولانی (چلپک) ۹۱ یا پنیر با روغن و گاهی گوشت آماده می شود. پس از خوردن غذا، کسانی که که به مناسبت بزرگداشت متوفی گردآمده اند، پراکنده می شوند.

سوگواری:

گریستن، بیشتر از سوی زنان تا چهار روز با وقفه ادامه می یابد. زنان گریه را با توجه به شرایط «سوگواری» می کنند، به عنوان مثال: «برای چه کسی خانه خود را رها کردی؟ همسرت را؟ من ناامید شدم!» و مانند آن (- خانه ات را به کی رها کردی! بیادرم ای؟، زن ات را به کی رها کردی؟ بیادرم ای!، ای ناامیدم؟ ای!). طبعاً گریه و ناله از همان لحظه درگذشت آغاز می گردد. گریه زنان خانه متوفی و بستگان و همسایگانی که به آن ها پیوسته اند، با انتقال جسد متوفی به گورستان (زنان با جسد همراه نیستند و در خانه می مانند) ادامه می یابد و هر از چند گاهی تا پایان دوره سوگواری تکرار می شود. با این هم، حتی پس از آن اگر برخی از بستگان و خویشاوندان پسان ها از راه دور بیآیند، بانوانی که در خانه اند و زنانی که به آن ها می پیوندند، معمولاً می گریند.

دو هفته بعد و در روز مرگ متوفی، مراسمی در خانه وی برگزار می شود، که به اصطلاح عموم «خیرات» (صدقه) نامیده می شود، همان گونه که به طور کلی غذا یا صدقه توزیع شده برای این هدف را خداپسندانه می نامند. یک گاو نر با ۲ تا ۳ قوچ ذبح می شود و برنج نیز می جوشانند. دعوت نامه ارسالی (قاصد) مردم را برای مراسم جمع می کند.

^{۹۱} پخت چلپک برای پذیرایی در مراسم بزرگداشت به عنوان یک غذای آیینی ظاهراً بسیار گسترده در میان تاجیک های بخارا و تورکستان (که اکنون نیز در بسیاری از جاها یافت می شود) می باشد. به عنوان مثال در مشاخره حتی اکنون نیز گاهی یک تاجیک به مخالف خود فریاد می زند: «چلپک گرمته خورم!» که به این صورت او تمایل خود را برای اشتراک در جنازه او ابراز می دارد.



بزرگداشت بعدی از مرحوم در آغاز یکی از اعیاد بزرگ -عید قربان یا رمضان برگزار می شود. گاهی هم در میان ثروتمندان در هر دو عید بزرگداشت می کنند.

گاه هم شبی آتش می افروزند. پروانه هایی که گردآتش پرواز می کنند، پروانه های شب «ارواح» نامیده می شوند و روح مردگان به شمار می آیند. وقتی می بینند چنین پروانه یی در پیرامون آتش می چرخد ، گاهی هم با یادآوری مرحوم می گویند که «ارواحش آمد» برای بازدید از خانه خود آمد. ۹۲

اگر متوفی را پس از مرگش در خواب خشنود و شاد ببینند، نشانه خوب بودن او در دنیای دیگر است. برعکس، هرگاه به شکلی معلوم شود که گناهکار است و عذاب می بیند، بایسته می پندارند که با دادن صدقه خداوند راضی شود تا باشد که حالت متوفی بهبود یابد. روح نوزادان بیگناه شمرده می شود. آن ها به بهشت می روند و پس از مرگ تنها از تقدیر خود خوشنود می شوند.

۹۲. کلمه «ارواح» (جمع روح)، در آسیای میانه، از قرار معلوم به روان نیاکان اطلاق می شود. تصور پروانه شبانه همچون روح متوفی که به خانه خود می آید، مانند بسیاری از جاهای دیگر همچنین در میان تاجیک های تورکستان و بخارا که معمولاً چنین پروانه ای را «روحک» (مصغر «روح») می نامند، (مانند واژه روسی «دو شا») بسیار رایج است. در گستره علیای رود پنج می پندارند که روح به شکل پروانه ها تنها زمانی به خانه خود می آید که به بهشت راه یافته باشد. ارواح گناهکاران نمی توانند به این شکل به خانه بیایند.





بخش هشتم

مزارات (آرامگاه‌ها / زیارت‌ها) -

نقش آن‌ها در زندگی مردم پنج‌شیر، ایشان‌ها («میرها»)، درمان بیماری‌ها، طبابت یونانی (محلی).

مزارها

دو نوع مزارات:

مانند همه جا در میان تاجیک‌ها به ویژه مردمان کوهنشین آن دره پنجشیر نیز مزارها فراوان پراکنده‌اند، که نیایش در آن‌ها آمیزه‌ای از باورها و آداب و رسوم مسلمانان و بت پرستان را به همراه دارد. مزارها اساساً بر دو نوع‌اند: - مزارهای واقعی یعنی آرامگاه‌های مقدسین و پای‌جا (پای‌گاه) - جایی که طبق افسانه محلی پای برخی از قدیس‌های بلندپایه مسلمان گذاشته شده است. در این حال، چنین روایاتی بیشتر برخاسته از پندارهای بومی‌اند و هیچ مبنای تاریخی ندارند. چنین «پای‌جا» (که در تورکستان و بخارا «قدم‌جای» نامیده می‌شود)، همان‌طور که گاهی خود مزارها بیشتر نیایشگاه‌های بت پرستان محلی بوده‌اند که با هاله‌ای از باورهای مسلمانان پوشانده شده و رنگ اسلامی یافته‌اند. گاهی این همه در باورهای توده‌ها چنان شفاف‌اند که اسلامی شدن آن تقریباً تنها به یک نام محدود می‌شود. مزارها از اهمیت زیادی در زندگی مردم پنجشیر و همچنین تاجیک‌ها به‌طور کلی برخوردارند و ما می‌توانیم کمی در شرح آن‌ها درنگ کنیم.

مزاری در سفیدچهر:

به عنوان نمونه برای شرح و وصف مزارها در پنجشیر، اطلاعاتی را که در باره مزارها در روستای سفیدچهر گرد آورده‌ام. در آن‌جا دو مزار هست: یکی در خود روستا - مزار عبدالقادر جیلانی / گیلانی ۹۳ و دیگری مزار بی بی نیک زن واقع در دره مکنی، جایی که نخستین اردوگاه تابستانی سفید

^{۹۳} در ست در این جا ظاهراً ما نمونه‌ای از موارد یاد شده از سوی من داریم که گاهی نام‌هایی کسانانی را که به مزارها نسبت می‌دهند، هرگز نه تنها که در آن‌جا به خاک سپرده نشده‌اند، بل که حتا از این جا‌ها بازدید هم نکرده‌اند. عبدالقادر جیلانی، صوفی نامدار و بنیادگذار طریقه کهن قادریه در تصوف و یکی از نامورترین مقدسین اسلام، زاده سال ۱۰۷۷ یا



چهری‌ها واقع شده است (با آغاز گرمای سخت و سوختن گیاهان، آن‌ها از این جا به چراگاه‌های بالاتر می‌روند). بیابید مورد نخست را بررسی کنیم.

نمای عمومی مزارها:

مزار بیشتر گستره مستطیل شکلی است که با دیواره کوتاهی احاطه شده و بر روی آن بر فراز کتاره‌ها، گل‌بته‌خار، ایستاده است. به گفته مردم پنجشیر بوته‌یی غیر معمول بزرگ از یک درختچه‌یی که با همین نام شناخته می‌شود. ۹۴

در زیر بوته‌گور شخص مقدس قرار دارد، یک گورستان ساده خاکی، مانند نمای پشت ماهی (به گفته پنجشیری‌ها - پشت ماهی برین/ پشت ماهی واری) که تعریف شکل معمولی یک گورستان در افغانستان است. در قسمت بالایی آن یک تیر چوبی هست که به آن پارچه/تکه کوچک - «علم» بسته می‌باشد. چهار گوشه فضای آن با کتاره‌ها محصور شده و با شاخ‌های بزهای وحشی کوهی انباشته شده است که همچون کار خدایسندان از سوی باشندگان محل گذاشته شده است.

در مزار از درون در هر چهار دیوار یک تاقچه کوچک گلی هست که در آن چراغ گذاشته می‌شود. مناسب‌ترین زمان برای بازدید از مزار قبل از عصر روز پنجشنبه (جمعه شب) است. به سخن دقیق‌تر از نماز پیشین آغاز تا نماز عصر (دیگر). بازدید از مزار در تابستان یا پاییز انجام می‌شود. تنها در موارد نادر در زمستان به مزار می‌روند و آن‌هم تنها مردان. هر نیایش‌کننده در مزار فتیله‌ای ضخیم از پشم پنبه را به چراغ‌های چهار دیوار گذاشته و در آن‌ها روغن می‌ریزد. معمولاً روغن بذر کتان، ۹۵ که از

۱۰۷۸ میلادی (۴۷۰ هجری) در گیلان که در ۱۸ سالگی به بغداد رفت و در سال ۱۱۶۶ در همان جا درگذشت و به خاک سپرده شد.

۹۴. بیته یا بته به سخن مردم پنجشیر به معنای «بوته» است. در مورد «گل» این طرز بومی تلفظ پارسی «گل» است. این گونه، ظاهراً این نام یک درختچه خاص است که با گل‌های سفید کوچک شکوفا می‌شود، به خودی خود به معنای «درختچه/ بوته گل‌خاردار» است. این گیاه در مکان‌های دیگر نیز یافت می‌شود و باشندگان از آن برای ساختن مانع در برابر گذشتن به بالای دیوارهای کم ارتفاع کار می‌گیرند (البته در مزار لمس نمی‌شود).

۹۵. روغن بذر کتان «تیل زغر» نامیده می‌شود (گاهی هم به جای «تیل» چنان که در بالا یاد شد، واژه «روغن» در پارسی افغانستان به کار می‌رود).



اندراب آورده می شود، چون محصول خودشان از گیاه شرشم یا از پنبه دانه به دست می آید، با دوده زیادی می سوزد و برای اشتعال در مزار مناسب نیست. در برخی جاها، تنها یک «چراغ» روشن می شود.

افزون بر «گل بته خار» از بیرون در یکی از دیوارها یک تنه توت قدیمی تقریباً خشک شده نیز هست که تنها شاخه نیمه مرده آن (که بقیه همه پژمرده و خشک شده اند) از کنار تا مزار مقدس کشیده شده است. از احترام معمول به مزار و از ترس مجازات از سوی قدیس هیچکس این درخت خرد شده را لمس نمی کند. این نوع مزار برای همه کسانی که به آسیای میانه رفته اند و مزارهای کوچک مناطق روستایی تورکستان و بخارا را دیده اند، کاملاً آشنا است.

توسل به مزارها:

مردم پنجشیر، به ویژه زنان به طور کلی مانند دیگر تاجیک ها در موارد مختلف بیشتر به مزار متوسل می شوند. آن ها در همه موارد به زیارت رو می می آورند و با خواندن دعا برای نزدیکان بیمار خود شفا می طلبند و هم چنین از مزار برای اسپه که ادرارش بند شده با شد، نیز یاری می خواهند. برای کمک در مورد اخیر مزارهای آرامگاه شهیدان، از شهرت بسیاری برخوردار اند.^{۹۶}

در هنگام بازدید از مزار، در آغاز، همان طور که گفته شد، چراغ یا شمع روشن می کنند. سپس سه بار به دور گور می گردند و پشت به آن نشسته دعای کوتاهی می خوانند. گاهی با دور زدن پیرامون آرامگاه با دست خود گور را لمس کرده (به ویژه اگر روی آن پوشیده باشد) و سپس بی درنگ همان دست را در آغاز به لب ها و سپس به پیشانی خود می آورند. اگر آن ها برای رسیدن به خواسته یی که به آن «نیت» گفته می شود، به سمت مزار بروند، سپس این خواسته را یا در هنگام دعا با آواز بلند بیان می کنند، یا در دل نگه داشته و تنها به آن می اندیشند. برای طلب چیزی («نیت») معمولاً یک پارچه سفید یا قرمز از لباس را پاره و آن را به میله پرچم ایستاده بر روی مزار (که با چنین پارچه های مشابه پوشیده شده و از یک فاصله مشخص از زمین آغاز می شود، که طول اش به اندازه کمر یک بزرگسال می باشد) «بسته می کنند». پارچه ها را به گونه یی گره می زنند که انتهای آن آویزان شده و با باد

^{۹۶} در افغانستان نه تنها شخص کشته شده در جنگ با کفار را شهید می نامند، بل نیز هر کسی را که تصادفی در آب غرق شود، از کوه بیفتد یا بیگناه کشته شود. به عنوان مثال، امیر حبیب الله خان فقید را در همه جا به عنوان «امیر شهید» یاد می کنند.



تکان می خورد. افزون بر نوارهای پارچه‌یی، طناب‌هایی با رنگ قرمز (به اندازه ۱/۲ ارش) که به طور خاص بافته شده‌اند، نیز بسته می شوند و برخی به ویژه پارسایان حتا روسری‌های قرمز نیز می بندند.

به مزار رفتن تازه عروسان و تازه دامادان:

در میان موارد مختلف زیارت مزار، توجه را به بازدید از مزار روستای خودشان کسانی به خود جلب می کنند که تازه عروسی کرده‌اند. در پایان مراسم عروسی در خانه عروس، کاروان عروسی («شهین چی») آغاز به راه می افتد تا عروس را به خانه داماد ببرد. اما پیش از رسیدن به خانه داماد، یک بار به مزار نیز سری می زنند. نخست «عروس» جوان وارد مزار شده، سه بار گرد گور مقدس می چرخد و دعا می خواند و سپس با بیرون شدن او، داماد همین کار را تکرار می کند. پس از پایان دعا و بیرون شدن از مزار، مرد جوان دستور می دهد تا مجری مراسم - «کته سر» برای حضار «روغن جوشی» توزیع کند، که در این مورد «نذر پیر» نامیده می شود و تلقی می شود که چون از طرف مقدس آمده، پس از سوی وی تقدیس شده است.

نذر بهارانه:

از سایر موارد زیارت مزار می توان به «روغن نو»- تولید بار اول روغن در بهار اشاره کرد. هنگامی که در بهار شیر در دام ظاهر می شود و آغاز به تولید روغن می کنند، ۵ تا ۱۰ روز نخست توسط خانواده خورده می شود و سپس میزبان خانه که تولید لبنیات را در دست دارد، منع شیر را برای یک روز اعلام و تولید شیر آن روز را برای بردن به مزار در نظر می گیرد که «سچه مزاری» نامیده می شود. ۹۷ از این شیر «ماست» که همراه با «چلیک» نان‌های بزرگ نازک گندمی پخته شده در روغن که

^{۹۷}. «سچه» ناب، پاک. پنجشیریان توضیح دادند که این عنوان را می توان برای پارچه تمیز به عنوان مثال دیوار سفید و همچنین کبک کوهی - «کوک دری» و کبوتر که نیز تا حدی مقدس پنداشته می شود و هم چنان بز کوهی وحشی (آهو) به کار برد.



پیشتر یاد شد، به مزار برده می شود. ۹۸ هم چنان «حلو» ۹۹ با روغن تازه نیز برده می شود. همه این ها را زنان به مزار می برند و بیشتر برای رفتن به این مراسم در یک گروه با بیرون شدن از خانه های یک جا می شوند. مردان حضور ندارند، اما اگر کسی از آن ها از کنار مزار بگذرد، زنان با کمال میل برای آن ها غذا پیشنهاد می کنند. آن چه خورده نمی شود، به خانه برده نمی شود و معمولاً در مزار گذاشته می شود. به عنوان مثال «ماست» - شیر ترش در فنجان موجود در مزار ریخته می شود و هر کسی که به مزار بیاید، می تواند آن را بخورد.

آن ها همچنین در جشن های بزرگ و به ویژه در ماه نوروز چند روز پیش از فرارسیدن سال نو (نوروز) نیز به مزار می روند.

ایشان ها - «میرها»

ایشان های پنجشیر:

ایشان ها که در پنجشیر میرها نامیده می شوند، در زندگی مردم پنجشیر نقش بسیار مهمی دارند. پنجشیریان به من گفتند: «در قطع آن ها را ایشان و در جای ما «میر» می نامند. این میراث معنوی خاص ظاهراً در پنجشیر کاملاً تأثیرگذار است. به جای کلمه «میر» (شکل کوتاه امیر)، گاهی «پیر» نامیده می شوند. میرها می توانند تنها از بازماندگان یکی از نامورترین پارسایان مسلمان باشند و برای اثبات اصالت خود باید یک شجره / پشتنامه مستند داشته باشند، که نسل خود را یا از امام ربانی یا از «غوث الاعظم» یا از میر جانباز یخسوز (از کرامات او این بود که در یخبندان شدید در نزدیکی آتشی که از سوختاندن تکه های یخ دریافت می شد، خود را گرم می کرده است) و نشان دهند. همه

^{۹۸} همان گونه که در بالا یاد شد، پختن چلیک مانند تورکستان و بخارا دارای بار آیینی می باشد، و تقریباً نزدیک به بولانی های روسی است، اگرچه مانند بولانی ها گاهی به سادگی پخته می شود. اما ظاهراً کاربرد اصلی و قدیمی آن ها در برخی از مراسم مذهبی بوده است. چلیک همچنین مثلاً عصرها در آستانه جشن های بزرگ خورده می شود.

^{۹۹} «حلو» به شرح زیر تهیه می شود: آب را جوشانده، آرد را درون آن می ریزند و با جوشاندن مداوم آن را مخلوط می کنند. وقتی این توده ژله یی تا حدودی غلیظ شد، به آن روغن می افزایند.

نوع دیگر - «حلوای بریانی» نامیده می شود که به شرح زیر آماده می شود: آرد را در روغن جوش گرم شده تا سرخی (گاوی یا گوسفندی) افزوده و کاملاً و مداوم مخلوط می کنند. سپس آب روی آن ریخته می شود و دوباره مخلوط می شود. در یک بشقاب روغن آب شده گاوی در وسط غذای آماده که به حالت فرورفتگی است، ریخته می شود، و نوش جان می شود.



پنجشیری‌ها مرید این یا آن ایشان هستند و «دست پیر دارند»، یعنی در آن جا کسی نیست که مرید نشده باشد. باور بر این است که ایشان‌ها به مردم آموزش پرهیز از رذایل می‌دهند و از مریدهای خود مراقبت می‌کنند. در لحظات دشواری یا خطر، مرید که از ایشان خود دور است، گاهی با آواز بلند او را صدا کرده و از او کمک می‌طلبد و می‌گوید: «یا پیر» یا «یا پیر دستگیر».

ذکر خوانی و نعت خوانی:

پیرها یا میرها مانند همه جا در آسیای میانه مجلس‌های پرستش و نیایش گروهی را برگزار می‌کنند که اگر به آواز بلند نیایش شود، به آن «جهر» و اگر آرام که اغلب آن‌ها در این حالت سرشان را با چیزی می‌پوشانند (افراد بیشتر مسن این کار را می‌کنند) با زمزمه یا با صدای بسیار پایین انجام دهند، به آن «خفیه» گفته می‌شود.

ایشان‌های دره پنجشیر:

بیشتر در پنجشیر باشندگان این یا آن روستا یکسره مرید یکی از ایشان‌ها می‌باشند. اکنون تنها چهار ایشان‌شناخته شده‌اند:

(۱) حضرت صاحب در روستای ده نو، (۲) میرزا صاحب در شهر استالف (حدود ۳۰ ورس در شمال کابل) (۳) میر شاه گدا در روستای سفید چهر و (۴) میر سید هاشم در روستای پاوت (نزدیک روستای خنج).

درمان بیماری‌ها، طبابت یونانی (بومی)

بسیار شگفتی بر انگیز است که در پنجشیر چیزی که معمولاً در ادبیات آسیای میانه به آن ردپای شامانیسم می‌گویند، دیده نمی‌شود. دست کم من شاهد آن نبودم. بخشی‌های آسیای میانه (یک طلسم کننده مرد یا طلسم کننده زن که ارواح را با کمک تنبور احضار کرده و در این هنگام چرخیده و فریاد می‌زند) ظاهراً ناشناخته‌اند، چنانچه که فالبین و امثال این‌ها نیز ناشناخته می‌باشند.



اگر کسی بیمار شود، به «نظم بین» (مرد) یا «میم زن» (زن) مراجعه می کنند. ۱۰۰ که به نبض («نظم») گوش می دهند، دست بیمار را می گیرند و ماهیت بیماری را با نبض تعیین می کنند.

آن ها با داروها بهبود می یابند و نیازی به طلسم ها و جادوها نمی باشد. هزینه این همه به پول یا غذا گرفته می شود. در میان خود پنجشیریان این اشخاص نیستند و از جاهای دیگر می آیند و متعلق به برخی از قبایل افغانستان هستند.

همان گونه که پیشتر یادآوری شد، در پنجشیر دست کم کنون انواع بسیار متداول جادوگران و فالبین ها که در آسیای میانه یافت می شوند، نمی باشند. اما آثار جادو، فال و جادوگری های گذشته که با کمک ارواح انجام می شد، به مقیاس نه چندان بزرگ موجود اند.

در روستای خنج یک جادوگر به نام بی بی زری هست که با قدرت پری عمل می کند. تقریباً تنها کسی از این نوع در کل پنجشیر است. وقتی می خواهند پیش او بروند، اغلب می گویند: «بیائید برویم پیش پری ها» (آخرین واژه به صورت جمع آن است). مردم از روستاهای مختلف نزد او می آیند. گاهی هم از جاهای بسیار دور و او از این طریق درآمد بسیار هنگفتی در تراز همان محل دارد. گاهی هم او را «ترسی زن» نیز می نامند. ۱۰۱ او جادو نمی کند و خود بیسواد است. با این حال زیر تأثیر پری ها برخی نشانه ها را می نویسد که برای دیگران قابل درک نیست - نامه های همان پری ها که به او کمک

۱۰۰. معنای کلمه «نظم بین» («نبض بین») بیخی آشکار است و بدیهی است که حامل آن یک درمانگر است، ظاهراً به نوعی داروها دسترسی دارد که شاید بسیار عجیب هم باشد، اما به هر حال همان طور که پنجشیریان به من گفتند (من خودم آن ها را ندیده ام)، متوسل به جادو و طلسم نمی شود. «میم زن» نیز چنین است. در مورد ترکیب کلمه میم زن به نظر می رسد که آن از «Mem» هندی (که به نوبه خود از شکل نادرست انگلیسی Madam) نیامده است، که هندی ها زنان اروپایی را چنین می نامند؟

۱۰۱. می توان فرض کرد که کلمه «ترس» در اصل به معنای نوعی اهریمن بود، روحی که با نزدیک شدن آن ترس پدید می آمد و سپس این نام به این حس منتقل شد، دقیقاً مانند «بلا» که معمولاً اکنون به معنای بدبختی («زیان» آسیب) است. اگرچه در زبان مردم عام آسیای میانه آثاری از تصور اهریمنان که با این نام ها خوانده می شدند، حفظ شده است. از این رو احتمالاً نام شفا دهنده «ترسی» نیز اشاره به اهریمنان یا ارواح تحت نام «ترس» دارد. ترجمه کلمه «ترس و بیم» که توسط مردم پنجشیر به من شد، بیانگر ارواح شیطانی پیرامون زن زچه می باشد (به صفحه ۳۵ نگاه کنید).



می‌کنند. پس از گوش دادن به درخواست بیمار یا پیام‌رسان که برای شخص غایب کمک می‌خواهد (اگر بیمار نتواند خودش بیاید)، او را ظاهراً از نزدیک شدن پری‌ها جذب فرامی‌گیرد و آغاز به لرزیدن می‌کند. قدرت گویش خود را از دست می‌دهد و آغاز به نوشتن می‌کند. در این حالت پری‌ها بر وی چیره بوده و چیزهای گنگی برای مردم می‌نویسند. هنگامی که وی به هوش می‌آید، کاغذ نوشته شده را به بیمار تحویل داده و تاکید می‌کند که یا این نوشته را شسته و آب آن را بنوشد که به این «شویند» می‌گویند و یا از آن «تعویذ» ساخته به گردن یا بخش از جامه خود بیاویزد و... اگر او نتواند بیمار را درمان کند «زورش نرسد» سپس او به بیمار یا بستگانش سفارش می‌کند که به دعاهای برخی از میرهای بومی روی آورند. یعنی او می‌گوید: «پیش فلانه میر برو!»

میر نیز معمولاً با ترتیب و دادن تعویذ به آن‌ها، همچنین با خواندن «قصیده» بر روی بیمارانی برای بهبود آن‌ها دعا می‌کند. به همین دلیل چنین کاری را «قصیده خوانی» می‌نامند.



بخش نهم

بقایای باورها و دیدگاه‌های باستانی -

بازی‌های کودکانه، عروسک‌ها (گدی‌ها) - تزئینات
از میان بقایای باورهای باستانی که در میان پنجشیری‌ها مشاهده و ثبت کرده‌ام، می‌توان
آداب و پندارهای زیر را برجسته ساخت:

پیوند با آتش

رد پای ارجمندی به آتش:

معمولاً آتش را بدون هیچ‌گونه تردیدی در صورت نیاز خاموش می‌کنند و همین‌گونه بدون
تردید چراغ را با باد دهن خود خاموش می‌کنند. ۱۰۲ آثار پرستش آتش شاید بیشتر در زبان برجا
مانده باشد. فعل پارسی «گشتن» اگرچه به معنای «خاموش کردن» است، اما از جایی که معنای اصلی
آن «از میان بردن» است، از این رو کاربرد این واژه را به معنای «کشتن آتش» مورد تأیید نمی‌دانند.
بیشتر «گل کردن» یا با ادب بیشتر «رخصت کردن» آتش، به چم پایان وظیفه آتش می‌گویند. همین
گونه خاموش کردن آتش با آب بایسته و شاید پنداشته نمی‌شود. به ویژه انداختن آتش در کوره
گناه به شمار می‌رود.

۱۰۲. برخلاف تورکستان و بخارا، جایی که در بسیاری از مناطق آن (همان‌گونه که «اویغالی» در پیوند با سرچشمه رود
زرافشان اشاره کرده است) نگرش اندکی متفاوت تری نسبت به آتش حفظ شده است. باشندگان آن جا معمولاً می‌کوشند
آتش را خاموش نکنند (انجام این کار گناه است: آتش بزرگ و مقدس است). اگر نیاز باشد آتش را در آتشدان خاموش کنید
(به عنوان مثال هنگام پخت غذا، جایی که ظرف باید گاهی تنها روی زغال پخته شود)، چوب‌های سوزانده شده بیشتر دور
ریخته می‌شوند، اما خاموش نمی‌شوند. لامپ (با همان انگیزه‌ها) معمولاً با باد دهان خاموش نمی‌شود (نفس آلوده کننده
است)، بل که آن را با دست یا با فشار دادن فتیله با چیز دیگری خاموش می‌کنند.



سلام کردن هنگام ورود به خانه

سلام - درود که بیشتر مسلمانان سنی آن را به شکل (السلام علیکم) ادا می‌کنند، با هر بار وارد شدن به خانه یا اتاق، حتی اگر ناگزیر هم باشند چندین بار در روز بیایند و کسی در اتاق یا خانه نباشد، هم داده می‌شود. در حالت اخیر پاسخ نیز از سوی شخص داده می‌شود، اما تنها با صدای آرام تر. اگر کسی در خانه نباشد، سلام و احترام به قرآن ادا می‌شود، که یک نسخه از آن معمولاً در هر خانه یافت می‌شود (برای راندن ارواح شیطانی سودمند دانسته می‌شود)، اما نه به ستون و نه کوره موجود در خانه - چیزی که در میان تاجیک‌های بخارای خاوری رواج است، جایی که در آن آداب و رسوم بسیاری از قدیم برجا مانده است. ۱۰۳

پندارهای آسمانی

راه شیری: را پنجشیریان به نام «راه کاه آورده گر» یاد می‌کنند، (به پارسی «ره کهکشان») - تصور کهنی از راه شیری که در میان بسیاری از توده‌های ایرانی یافت می‌شود. در آسیای میانه می‌پندارند که در راه شیری کاه خرد شده را به شکل ریزگی‌های کوچک می‌آورند، همان گونه که پس از خرمکوبی معمول دام بیرون می‌آورند. این احتمالاً ایده اصلی در این افسانه است زیرا در آسیای میانه با روش معمول کوبیدن کاه (اگر برنجی نباشد) تنها به صورت خرد شده به دست می‌آید. هنگام حمل و نقل آن در جاده‌ها دنباله‌یی از ذرات کوچک کاه را برجا می‌ماند که در واقع تا حدی با شکل کهکشان راه شیری مطابقت دارد. من این توضیحات در باره نام کهکشان راه شیری را در میان پنجشیریان نیز دیدم.

نام دیگر راه شیری در آسیای میانه رود - «دریا» است. ۱۰۴ در مورد نام راه شیری این گونه توضیحات زیر را از پنجشیریان با حفظ اصالت گفتار آن‌ها نقل می‌کنم:

۱۰۳. شایان یادآوری است که در پنجشیر باور این چینی که یکی از ستون‌های خانه اصلی بوده و شایسته توجه و احترام ویژه است، وجود ندارد، چنان که در میان تاجیک‌های کوهی بخارا وجود داشته و چنین ستونی را «شاه ستون» می‌نامند. اگر کسی در خانه نباشد، اغلب در بخارای شرقی به او سلام می‌کنند.

۱۰۴. در زبان پشه‌یی که نمونه‌هایی آن را در همین سفرم به افغانستان ثبت کرده‌ام، کهکشان راه شیری را «گالیا» یعنی «بستر خشک رودخانه» می‌نامند.



«اصلی [اصلاً] راه کاه آورده گر میگن [می گویند]. خود ما مردم دریا می گیم [می گوییم]. دریایی است که نشیب می روه [می رود]. یک سال یک طرف می رود، یک سال یک طرف دیگه می رود. او مثل آب واری هر طرف رو می کند».

صورت فلکی / برج / گردابه «خرس بزرگ» (دب اکبر) - گور (آرامگاه) نوح علیه السلام است ۱۰۵. افزون بر این با دو نام دیگری هم چنان (در روستای برجمن) برخوردیم:

۱) «ستاره چن رو» - «ستاره هایی که برعکس در حال حرکت هستند» (به سمت چپ یا در جهت اشتباه) و ۲) «هفت دال» که این یکی به گمانم شکل تحریف شده «هفت ابدال» یعنی «هفت پار سا» است (درجه خاصی از مقدس بودن در سلسله مراتب صوفیه)، همسان نام مغولی خرس بزرگ - «هفت بُرخان». در روستای پشغور پنجشیر به نام دیگری یعنی «هفت بیادر» (هفت برادر) برخوردیم. ۱۰۶

۱۰۵. در زبان پشه یی به این صورت فلکی / برج «ستا لیاوانی» یا «هفت برادر»، که پار سی آن هفت برادران یا هفت داداران اطلاق می شود. در شهر بیشتر تاجیک نشین چاریکار (در ۳۰ کیلومتری شمالی کابل) افزون بر شکل آخری به نام «چهارپایی» یا «بستر» نیز برخوردیم. ستاره های آلفا، بتا، گاما و دلتای خرس های بزرگ پای تخت به شمار می روند (از نوع پهن، بومی). اپسیلون گوسفند است و زتا گرگ که می خواهد گوسفند را بخورد، این یک پیرزن است که گرگ را از خود دور می کند.

به این یک آخری در برخی از جاهای خجند منطقه سمرقند نیز مواجه شدیم که آن جا نیز تاجیکان به خرس بزرگ در برخی مناطق آن «چیلاب ویرانه» یا «بستر نابود شده» می گویند. همان چهار ستاره همانند گزینه نخست به معنای پاهای کج تخت هستند. در میان دیگر تاجیک ها همچنین به شاگرد گریزی («شاگرد») اشاره می کنند، که پاهای اشتباهی در ست کرده مانند استاد خود.

۱۰۶. طبق تاریخ فرشته (مالکوم، «History of Persia» (تاریخ پارس) بخش ششم، لندن سال ۱۸۲۹، صفحه ۲۹۱-). همچنین نگاه شود به: «فرهنگ مقایسه یی واژه های لهجه های توری - تاتاری» لازار بوداگوف، جلد دوم، سان پترزبورگ، ۱۸۷۱، ص ۵۸) چنین پنداشته می شود که مقدسین رسیده به درجه ابدال (درجه دوم در سلسله مراتب مقدسان صوفیه) همیشه تنها چهل نفر (چهل تن) اند، اما طبق برخی از داده های دیگر می توان فرض کرد که این تعداد در این گروه در همه جا یکسان نمی باشند.



زهره - ستاره شامگاهی: "ستاره شب" - مردم را از نزدیک شدن شب و رفتن به رختخواب آگاه می‌سازد. ستاره بامدادی "ستاره روز" - در مورد این که روز نزدیک شده است و زمان آن است که برخیزند، آگاهی می‌دهد. ۱۰۷

"ترازو وان" - "وزن کننده در ترازو" (ترازوبان)، نام صورت فلکی (ترازو؟)، متشکل از سه ستاره است، که من نتوانستم دقیق آن‌ها را مشخص کنم. این تراز کننده در روز رستاخیز گناهان مردم را وزن خواهد کرد. ظاهراً همین صورت فلکی در میان تاجیکان، به طور کلی و گسترده در آسیای میانه، "ترازو" نامیده می‌شود.

"سه پای بی بی" - "سه پایه مادر بزرگ". این نیز نام یک صورت فلکی است که من آن را مشخص کرده نتوانستم، جایی که سه ستاره به صورت مثلث مرتب شده که سه پایه ای برای گذاشتن دیگ بخار در خانه پیرزن در آسمان می‌باشد. ۱۰۸

ماه - مهتاب. به طور کلی موفق نشدم چیز خاصی را در تعریف دیدگاه‌های دیرین پنجشیری‌ها در پیوند با ماه بنویسم. در باره ماه نو که برای نخستین بار رویت می‌شود، موارد زیر را می‌توان یادآوری کرد:

باور بر این است که دیدن ماه جوان (نو) در آسمان به طور مستقیم خوب نیست. بهتر است ابتدا آن را به شکل بازتاب یافته در آب "پاک" دید. برای رسیدن به این هدف، با پدیدار شدن ماه نو در آسمان، می‌کوشند به آن نگاه نکنند، بل که به آب نگریسته و در آن به دنبال دیدن بازتاب ماه نو می‌شوند. با یافتن چنین موردی در آسمان به ماه نگاه می‌کنند و سپس دوباره به بازتاب ماه را در آب می‌نگرند.

چنین دیدگاهی ظاهراً به طور کلی در افغانستان گسترش یافته است، زیرا من حتا هزاره‌هایی را دیده‌ام که بازتاب ماه نو را در آئینه می‌دیدند (بدیهی است که به دلیل نبود آب و به جای آن).

^{۱۰۷} در زبان پشه‌یی دهکده اسکن، ستاره شامگاهی را "لیوکان" و ستاره بامدادی را "جوی ستاره" (در تاجیکی ستاره روز) می‌نامند.

^{۱۰۸} به نقش "ممه" یا "مادر کلان" آسمانی در تصورات اسطوره‌یی تاجیک‌ها به پیمانۀ کافی در سایر مقالاتم پرداخته‌ام (در باره تبارنگاری تاجیکان، مجموعه "تاجیکستان"، تاشکند، صفحه ۱۷۲ و "مجموعه باورهای عامیانه تاجیکان" از بیکستان شوروی، ۱۹۲۷ - زیر چاپ).



تقویم/گاهنامه عامیانه (مردمی)

شمارش سال خورشیدی در میان پنجشیریان بر اساس دو نقطه عطف زیر انجام می شود:

- ۱) انقلاب تابستانی - «افتو گشت تاوستان» («گردش خورشید در تابستان»).
- ۲) انقلاب زمستانی - «افتو گشت زمیستان» ۱۰۹ («گردش خورشید در زمستان»).

برای تعیین این لحظات و همچنین فرارسیدن برخی دیگر درست مانند بسیاری از مناطق کوهستانی در میان تاجیک ها روی خط پروفیل ترسیم شده در آسمان و کوه های پیرامون این روستا نقاط مربوط به این لحظه ها که طی آن سالانه و نیم سال کاهش یا طلوع خورشید در افق در این روز سپری می شود. البته این نشانه ها نیز باید از یک نقطه خاصی بررسی شوند تا مشاهده دقیق و درست باشد. برای مثال در روستای خنج انقلاب تابستانی را با نشستن پای یک توت قدیمی که به نام «توت دهن در مسجد» (توت ورودی درب مسجد) و نگاهی به یک برآمدگی سنگ در کوه رو به رو تعیین می کنند. خورشید هنگام طلوع خود در روز انقلاب تابستانی تنها از چکاد آن می گذرد.

انقلاب زمستانی را با توجه به این واقعیت در آن روستا تعیین می کنند که پشت به یک سنگ سفید قدیمی واقع در چکاد قدیمی محل معروف به «سنگ سفید قلعه» می نشینند و هنگام غروب خورشید را تماشا می کنند که در روز انقلاب آفتاب باید میان دو برآمدگی صخره در یک مکان مشخص در نمای کوه های پیرامون به شکل یک چنگال غروب کند.

در هر روستا البته نشانه های خاص خود را دارند، سازگار با محیط زیست یا دقیق تر دیکته شده توسط آن.

۱۱۰. آن

۱۰۹. جالب است که به زبان روسی زمستان را زیما می گویند. - ویراستار

۱۱۰. یک تاجیک کوهی که به تاشکند آمده بود، هنگام گفتگو با من و هنگامی که سخن در باره زمان جشن گرفتن برخی از تعطیلات فرارسید، ابراز شگفتی زدگی صادقانه خود را از این که مردم بومی تاشکند واقع در همواری چگونه می توانند آغاز روزهای خاصی از سال را بدانند، چنین ابراز کرد: «در این جا کاملاً غیرممکن است که ببینیم خورشید از کجا بیرون می آید و کجا غروب می کند.»



تقریباً در همه جا افزون بر نشانه‌های یاد شده عمومی برای مشاهده و تعیین آغاز این یا آن انقلاب طبیعت، نشانه‌های خصوصی نیز وجود دارند که در بسیاری از خانه‌ها موجود می‌باشند - شامل نشانه گذاری در روزهای مقتضی بر روی دیواره درونی اتاق نظر به بلندی پرتو آفتاب که از طریق پنجره کوچک (،در بچه ،) در بالای دیواره مقابل نفوذ می‌کند و در امتداد دیوار رو به خورشید می‌لغزد. این علائم را ،نشان آفتاب“ می‌نامند.

در میان برخی از ویژگی‌های مشخص تقویم پنج‌شیریان که من متوجه شده‌ام، باید توجه داشت که دوره ،عجوزه“ (در تورکستان و بخارا عجوز یا عاجز) یا دوره ،پیرزن“ پیش از نوروز (سال نو که در بهار جشن گرفته می‌شود) به دو دوره جداگانه تقسیم می‌شود، که مدت زمانی حدوداً یک ماه از یک دیگر فرق دارند. نخست - ،عجوزه کلان ،، هفت روز و ،عجوزه خرد“ سه روز ادامه می‌یابد. ۱۱۱

شایان یادآوری است که من با تقسیم چرخه سالانه به دوره‌های جداگانه با نام‌های اعضای بدن انسان همانند آن چه که در میان تاجیک‌های منطقه علیای رودخانه پنج موجود است، در پنج‌شیر برنخوردم. ۱۱۲

بازی‌های کودکان

شیوه‌ی برای آغاز یک بازی گروهی: اگر بخواهند به گونه‌ی بازی کنند که نیاز به تقسیم به دو اردوگاه موجود باشد، پس نخست دو نفر برگزیده می‌شوند که هر کدام در راس گروه خود می‌باشند. آن‌ها میرها نامیده می‌شوند. دیگران به دو جفت تقسیم می‌شوند و هر دوی این بازیکنان در مورد این که هر کدام از آن‌ها چه هدفی را برای خود داشته‌باشند و دنبال کند در میان خود به توافق می‌رسند. این معمولاً یک تکه چوب، یک سنگریزه یا هر چیز کوچک می‌تواند باشد که آن را طوری در دست‌های خود پنهان می‌کنند که دیده نشود، هر دو به میرها نزدیک می‌شوند و می‌گویند: - ،هر

۱۱۱. چگونگی شخصیت پیرزن عجوز یا عاجز را که در میان تاجیک‌های بخارا و تورکستان مشاهده کرده‌ام، در مقاله ذکر شده در بالا در مجموعه تاجیکستان، صفحه ۱۷۴-۱۷۵ می‌توانید بخوانید.

۱۱۲. مطالبی که من در باره شرح این گزارش گردآوری کرده‌ام، هنوز منتشر نشده است، اما برخی از اطلاعات در مقاله ام زیر نام ،باورهای مردمی تاجیک‌ها“ که همزمان در ،ازبیکستان شوروی“ منتشر شده است، گنجانده شده است.



دو میران عالی!“ میران به آن ها پاسخ می دهند: „سل آلی“ ۱۱۳ دو باره آمده و می گویند: „کی سنگ می گیرد؟ کی چوب؟“ (چه کسی سنگ را می گیرد و چه کسی چوب را می گیرد؟). هر دو میر، هر کدام گروه خود را بر می گزینند.

هنگامی که همه تقسیم شدند، این که کدام طرف بازی را آغاز می کند، به شرح زیر حل می شود: یکی از میرها سنگی را می گیرد، یک طرف آن را با گل آلوده کرده یا به راحتی روی آن تف می کند و از میر دیگر می پرسد: - „خشک یا تر؟“

اگر سنگ بیفتد، در حالی که طرف بالایی به انتخاب پاسخ دهنده منطبق باشد، گروه دوم بازی را آغاز می کند، اگر برعکس آن، پس طرف مقابل.

چلک/ کلک بازی یا „پریک“ بازی (دنده کلک): در این بازی، جای معینی را در زمین کنده، در گوشه آن چوب چلک/ کلک را می گذارند. ۱۱۴ سپس یک نوک چلک را با چوب دنده می زنند تا از زمین به هوا بلند شود و سپس در حالی که چلک هنوز در هوا است، به آن یک ضربه محکم می زنند، تا آن جا که ممکن است، دور پرتاب شود. بازیکن طرف مقابل چلک افتاده بر زمین را برداشته با سعی بر این که به چقری بیافتد، پرتاب می کند. اگر موفق شد، به جای بازیگر اول به بازی ادامه می دهد. اگر نشد، همان بازیکن اول بازی را ادامه می دهد. اگر چلک را یکی از بازیکنان طرف مقابل پیش از افتادن به زمین، در هوا بقاپد، آن گاه بدون این که مجبور باشد آن را به داخل چقری پرتاب کند، بازی را آغاز می کند.

ظاهراً در پنجشیر بازی های مختلف وجود دارد، اما به دلیل کمبود وقت نتوانستم همه را بنویسم. یکی دیگر از بازی های یاد شده در میان پنجشیری ها „آج گیرک“ نام دارد. اما خود بازی را من ننوشتم.

^{۱۱۳}. واژه های „الی“ و هم چنان „سل آلی“ کلماتی اند که در حال حاضر در سایر موارد در گویش پنج شیریان یافت نمی شوند.

^{۱۱۴}. گاه این حفره را به نام «غُنچ» یاد می کنند. قُت/ قُد هم می گویند. - ویراستار



عروسک‌ها / گُدی‌ها:

اسباب بازی: از اسباب بازی‌ها می‌توان همانند سایر نقاط به گستردگی بازی عروسک‌ها در میان دختران اشاره کرد. عروسک‌ها بیشتر از پارچه‌های ناکارآمد به روش معمول که در آسیای میانه نیز رایج است، جایی که دو چوب به عنوان اسکلت عمل می‌کند - که طولانی‌تر آن برای بدن و در قسمت بالایی برای سر و کوتاه‌تر آن که با اولی بسته می‌شود شانه‌ها را نشان می‌دهد، ساخته می‌شوند. با پارچه پوشانیده می‌شوند.

در انتهای چوب و در قسمت سر، پارچه‌یی به شکل تامپون نشان‌دهنده صورت می‌باشد، به دو شکل در پنجشیر ساخته می‌شود - یا به روش معمول آسیای میانه از طریق پیچیدن عرضی نخ‌های رنگی که منجر به ایجاد الگوی لوزی شکل در جای صورت می‌شود، این جایگزینی صورت مشروط می‌باشد، به الزامات اسلامی که تصاویر و به ویژه رسم چهره و چشم‌ها را ممنوع می‌کند، مطابقت می‌یابد، یا به روشی که به ندرت در آسیای میانه می‌توان یافت، ویژگی‌های چهره را با نخ‌های رنگی روی زمینه سفید گلدوزی می‌کنند مانند - چشم‌ها، ابروها، بینی و دهان. عروسک‌های نوع دوم در پنجشیر به هیچ وجه غیر معمول نیستند و در هر قدمی در کنار عروسک‌هایی با صورت لوزی شکل دیده می‌شوند.

نام عروسک در مکان‌های مختلف پنجشیر یکسان نیست: در قسمت بالای دره عروسک را «گرین» و در قسمت پائین «گُدی» نامیده می‌شود. افزون بر عروسک‌ها، اسباب بازی‌های خانگی دیگری نیز وجود دارند، اما نقش آن‌ها بسیار کمتر و نسبتاً کمیاب هستند.



تزئینات / نقش و نگارها

(۱) کاربرد نقش و نگارها را برای تزئینات در پنجشیر بیش از همه در ارتباط با لباس دیدم. گرچه باید بگوییم که از این منظر، تزئینات نه با کاربرد بسیار گسترده، نه با تنوع و یا نه با غنای خود برجسته اند و در برابر شهرهای دیگر تاجیک نشین مانند: روشان و درواز جا خالی می کنند و این شهرها در این عرصه جایگاه نخست را دارند.

درست مانند دو منطقه یاد شده، تزئینات در لباس به طور عمده در دو جهت به کار می روند:

برای تزئین جوراب ساق بلند،

(۲) برای گلدوزی روی یخه های پیراهن، کلاه، و ...

در مورد نخست نقش و نگارها با بافندگی با نخ های رنگی و در مورد دوم به شکل گلدوزی است. همان گونه که در بالا یاد شد، مردم پنجشیر خود جوراب نمی بافند، بل که آن را از روستای پریان (۳۰۰ خانه) به دست می آورند، ظاهراً باشندگان قطعند که جوراب بافته و می فروشند، یا جوراب را از بدخشان منتهی الیه رودخانه پنج که بزرگترین منطقه مروج جوراب ساق بلند میان تاجیک ها است، به دست می آورند.

(۳) در تزئینات جوراب ساق بلند که در پنجشیر قابل دسترس اند، من نام نقش و نگارهای

زیر را شنیده ام:

❖ «برگ بید»

❖ «طاووس»

❖ «صد برگ»

❖ «سماوات» یا همان سماوار ما که در قسمت هایی از افغانستان آن را چنین می نامند.

❖ «کجدم» یا «گژدم»

❖ «پای پشک»



در این نقش و نگارها، ارتباطی با تزیینات تاجیک‌های باشنده مناطق علیای رود پنج [در تاجیکستان]، به استثنای «سماوار» دیده می‌شود، بقیه نقش و نگارها همین گونه در قسمت بالایی رودخانه پنج از محبوبیت برخوردارند. ۱۱۵

در گلدوزی قطعات جداگانه و هر کدام از عناصر نقش و نگارها نیز نام خود را دارند، همان طور که در میان تاجیک‌های کوهستانی و قرغیزهای پامیر و چندی پیش از سوی گوریلوف در میان ازبیک‌ها به ثبت رسیده است. به همین گونه، پنجشیریان نه تنها به این یا آن نقش و نگارها نام خاصی می‌دهند، بل که همچنین می‌پندارند که این نقش و نگار همان شی را به تصویر می‌کشد.

همان طور که در تزیینات مناطق علیای رود پنج و قرغیزهای پامیر در این جا نیز در برخی جاها چنین درک کاملی از معنای نقش و نگارهای آن حفظ شده است که می‌توان در مواردی که تزیینات نسبتاً پیچیده کاملاً به عناصر جداگانه تجزیه می‌شود، که گاهی به رغم شکل ظاهری هندسی آن‌ها، نام برخی از اشیاء را یدک می‌کشند. مثالی از عرقچین دهکده آستانه می‌آورم که توضیح الگوهای آن از سوی مردم بومی هنگام عبور از این روستا به من داده شد.

تزیینات به کار برده شده در این عرقچین شامل نقش و نگارهای جداگانه در زیر است:
گل اف تو پرست - «گل آفتابگران» - گل بزرگ قرار داده شده در میانه عرقچین.
«پای خرگوش» یعنی رد پای خرگوش.
«پای گنجشک» یعنی رد پای گنجشک.

۴) پای مرغ آبی سیاه و به صورت دیگر «عاشق او» - «عاشق آب» نامیده می‌شود

^{۱۱۵} اطلاعات در باره نقش و نگارهای تاجیک‌های باشنده مناطق علیای رود پنج و قرغیزهای پامیر گردآوری شده از سوی من طی سفر کاوشی در سال ۱۹۲۵ کونون در تاجیکستان زیر چاپ رفته و باید به عنوان یک اثر جداگانه در نشریه «انجمن مطالعات تاجیکستان» منتشر شود.



۵) شیراز - در مورد این نقش و نگار باید افزود که بدبهی است که به عاریت گرفته شده، همچنین ممکن است به این دلیل باشد که در آسیای میانه غلاف به شکل تور به نام «شیرازی» شناخته می شود.

۶) پای ایا - پا (ردپای) نوعی پرندۀ با دو انگشت بسیار نازک به نام «ایا».
 ۷) گل خيرو - نام یک گل است (شاید گل صد تومانی) که اغلب در آسیای میانه «گل خیری» نامیده می شود. ۱۱۶

۱۱۶. تفسیر همانندی از نقش و نگارها در همواری های افغانستان نیز دیده می شوند، اما درک قدیمی و بدوی از تزئینات طبیعتاً بسیار ضعیف تر از آن که معمولاً در میان تاجیک های با شنده دره های کوهستانی بسته مشاهده می شود، حفظ شده است. در جبل السراج واقع در فاصله نه چندان دور از انتهای پنجشیر به اسامی الگوهای زیر برخوردیم: (۱) شاخ گوک - شاخ گاو، (۲) پای گنجشک - پای (ردپای) پرستو، (۳) پنیرک - «-» پنیر»

در روستای دوشی واقع در دامنه های شمالی هندوکش (در مسیر آیبیک (سمنگان) به گردنه سالنگ) و با باشندگان بسیار مخلوط - افغان ها، صافی ها، هزاره ها و تاجیک ها، من لباس های باشندگان بومی را با گلدوزی با الگوهای زیر دیدم: (۱) «شاخ گاو میش» (این تزئین به راستی همانند شاخ پائین آمده گاو میش بود)، (۲) مار پیچ - «مار تکان دهنده»، (۳) ماتو گل - «گل ماهتاب»، (۴) افتو پرست - «آفتابگردان» (۵) سینه باز - «سینه شاهین» یا دقیق تر همان طور که سوشکین با مهربانی به من اشاره کرد - «شاهین سینه»، (۶) «چشم بلبل».

به استثنای «شاخ گاو میش» و «گل ماه»، دیگر نقش و نگارها در قسمت علیای رود پنج نیز یافت می شوند، یعنی یک ارتباط کلی در تزئینات وجود دارد. همان طور که افغان ها (پشتون) های دوشی به من گفتند و همان طور که خود نام ها نیز نشان می دهند، ظاهراً نقش و نگارهای یادشده در این نام ها باید تاجیکی ارزیابی شوند.



نمونه های گفتار

نمونه هایی از گویش های مردم پنجشیر

۱. جای ما پخ قریه پشغور. سرابندش ۱۱۷ د لب ۱۱۸ سرک ۱۱۹ پاد شاهی است. ده های ما پنجاه خانه، د خامه ی ۱۲۰ سرک. بالا [از آن] خارو، پایان پخ. از کوتل خاواک که ته شدی ۱۲۱، دیگر دشت ریوک ۱۲۲ می آید. از دشت ریوک که خطا ۱۲۳ شدی، سفید چیر ۱۲۴ می آیه.

۲. مردمای ما ۱۲۵ همیشه تاجیک می باشن. دیگر لوز (لفظ) یاد ندارن، به غیر لوز خود، نی افغانی [پشتو] یاد دارن، نی پشه یی. هف ۱۲۶ هزار خانه از پنجشیر همیشه تاجیک است. به یک صد خانه، هزاره گفته می شود، در این پنج شیر. تاجیک شیر غریدان ۱۲۷ است. خوب مردم ه ستن ۱۲۸. توت ی فریمان ۱۲۹ است، دیگر میوه ای نداره. آو ۱۳۰ یخ ۱۳۱ داره بسیار. مردم اش به آو یخ زینده ۱۳۲ است.

(گفته های میر علی، باشنده روستای پشغور)

۱۱۷. سرابند، با توجه به توضیحات پنجشیریان - «مکان بالا»، «نقطه نهایی» (مرز).

۱۱۸. در لب - در کنار

۱۱۹. راه، جاده

۱۲۰. خامی - نازکی: گرفته شده از خام (در برخی از گویش های تاجیکی خامب) - هموار، برعکس تند - شیب.

۱۲۱. فرود آمدی / پایین آمدی

۱۲۲. اکنون دشت ریوت نامیده می شود.

۱۲۳. گذشتن / گذر کردن

۱۲۴. سفید چهر

۱۲۵. مردمان ما

۱۲۶. هفت

۱۲۷. غران / ژیان

۱۲۸. هستند

۱۲۹. فراوان

۱۳۰. آب

۱۳۱. سرد

۱۳۲. زنده



۲) گردش بهاری روی سبزه ها و گل ها

در دره پنجشیر پیاده گردی ویژه جوانان که در هنگام شکوفایی گل های وحشی برگزار می شود و به «سبیل گل» (سیر گل / تماشای گل / گلگشت) معروف است، سه بار در بهار برگزار می شود. نخستین بار در هنگام شکوفایی «گل سرخ» به گفته پنجشیری ها نوعی گلی قرمز است اما نه لاله قرمز معمولی. زیرا همان که به من گفتند، از چهار گل آن دو گلبرگ سرخ و دو تا سفید می باشد. بار دوم، هنگامی که «گل صد برگ» شکوفا می شود و بار سوم هنگام «گل سنجد» یعنی در ماه جدی.

هر بار، جوان ها هماهنگ برای گشت و گذار در یک روز معین، بیرون می شوند. از جایی که سال سه بار چنین پیاده روی وجود دارد، در کل سال سه روز برای گردش روی سبزه دارند.

هنگامی که جوانان برای گردش بیرون می روند، به دو بخش تقسیم می شوند - بچه ها جدا، دختران جدا. هر جنس به نوبه خود نظر به سن و سال، معمولاً به سه گروه جداگانه تقسیم می شوند. کوچکترین ها - از سن ۵ تا ۷ سالگی در نزدیکی های رو ستا گردش می کنند. گروه دیگر - از ۸ تا ۱۴ ساله ها و سر انجام به دنبال آن ها گروه بین ۱۴ تا ۱۸ ساله ها به دورترها رهسپار می شوند.

افراد مسن تر از این بیرون نمی روند. دخترانی که برای گردش روی سبزه ها می روند، ۱۴ تا ۱۵ ساله اند. بزرگتر از این ها می شرمند. اما تا این باره سنی هم دختران و هم ازدواج کرده ها شرکت می کنند.

گروه ها دست به دست هم با خنده و شوخی می روند. با برگزیدن یک مکان خوب، روی یک دایره می نشینند و آغاز به خوردن غذایی که در کمر بسته با خود آورده اند - «تلخان»^{۱۳۳} و نان جواری می کنند. پس از صرف غذا، دوباره روی سبزه ها گشت و گزار می کنند و دسته های گل درست می کنند. دختران گل ها را در روسری خود می چینند. پس از آمدن به خانه، شماری از گل هایی را که آورده اند، میان همسایگان پخش می کنند و به کسانی که نرفته اند، می دهند. سپس گل ها را به شکل خشک به خاطر رایحه آن در خانه نگهداری می کنند. هنگام بازگشت از گردش گروه مردان جوان برای گروه دختران آواز می خوانند:

^{۱۳۳} توت خشک شده آرد شده آمیخته با چهارمغز و گاه هم با پسته و بادام.



جوان‌ها:

او، دخترکا، الا ۱۳۴، بلایی ۱۳۵ نکنی -
سرت بروه، ۱۳۶ از ما جدایی نکنی!
او، دخترکا، رویته ۱۳۷ مشوی ۱۳۸ دم ۱۳۹ سر جوی:
تر می شود سبزگک های لب جوی. ۱۴۰

۵. او دختر قد بلند، موی باف پس پشت ۱۴۱،
قد باریکک، بینی بلندت مره ۱۴۲ کشت.
سر توشک ۱۴۳ تو را چند بار بزنم تخته به پشت ۱۴۴
نمی ماند به دل ارمانم بیگم جان، جان!
(ضبط شده از نظر محمد از روستای خنچ)

همچنین نسخه های زیر از دو خط اول بخش فوق را ضبط کرده ام:
الا، دخترکان از ما جدایی نکنید -

-
۱۲۴. از پارسی الا - هی، ای، مواظب باش! به گفته پنجشیریان، فریادی/ هشدار است که با آن کسی را مخاطب قرار می دهند، به ویژه اگر نام او را ندانند.
۱۲۵. درد سر نیافرینی/ معرکه راه نیندازی
۱۲۶. سرت برود/ سرت را از دست بدهی
۱۲۷. رویت را
۱۲۸. مشو/ نشو/ شستشو مکن
۱۲۹. در
۱۴۰. کنار جوی
۱۴۱. آه، ای دختر بلندبالا با نوارهای بافته شده در پشت سر،
۱۴۲. مرا
۱۴۳. دوشک/ تشک
۱۴۴. به گفته پنجشیری ها تخت پشت - قسمت فوقانی پشت. تخته به پشت - خوابیده به پشت.



راه رفتنک هایت داغه ۱۴۵ به گل نماه
(نوشته شده از یک باشنده روستای پشغور)

الا، دخترکا از ما جدایی نکنی -
راه رفتنک هایت داغه به دل می مانه.

در پیوند با سطرهای سوم و چهارم همان آهنگ، من نسخه زیر را که دختران خوانده اند، ضبط کرده
ام:

جی ۱۴۶ بچه گک ها، ۱۴۷ رویته ۱۴۸ نشویی لب جوی -
تر میشه ۱۴۹ سه برگک های لب جوی.
من غوطه زنم جوی به جوی،
تا سر بکشم ترا ببینم لب جوی.

با خواندن بیت مردان جوان وانمود می کنند که می خواهند به خانه خود بروند. سپس دختران آواز می
خوانند:

دخترها:

شیرین یارکم، گندم واری ۱۵۰ هستی.
یک لحظه نمی شینی ۱۵۱ راهی هستی ۱۵۲.
یک لحظه نمی شینی که دم غنیمت باشه.

۱۴۵. داغی را

۱۴۶. یک واژه مهروزانه است. مانند جی/جان هندی.

۱۴۷. پسران جوان

۱۴۸. رویت را

۱۴۹. می شود

۱۵۰. مانند گندم

۱۵۱. نمی نشینی

۱۵۲. روان هستی/ می روی

جانم ده قدت ۱۵۳ - چی خوش نمایی هستی!
شایان یادآوری است که آهنگ هایی که هنگام گشت و گزار در جاهای مختلف پنجشیر خوانده می
شوند، تفاوت کمی از یک دیگر دارند. در این زمان در روستای پشغور و در برخی جاهای دیگر به شرح
زیر می خوانند-

جوانان:

فریاد کنم - نمی رسه آوازم،
دردای ۱۵۴ تو ره چگونه درمان سازم؟
فریاد که عمر بی ثمر آخر شد -
یک گل نگرفتیم، بهار آخر شد.
در کوچه گذر مکن، که در بام استم،
بیهوده سخن مگو، که بدنام استم.

جانانه مرا دچار کردی، رفتی.
یک درد مرا هزار کردی، رفتی.
جانانه او جانانه او چی جانانه،
در پیش برت انار شیرین دانه!

این آهنگ را که در ظاهرا برساخته از دو متن مختلف است، در چهار سطر اول آن به شکل زیر با
خوانندگی دختران در جای دیگری از پنجشیر یافتیم -

دختران:

فریاد کنم - نمی رسه آوازم.
آواز خپم ۱۵۵ بخوره زیر سینه ات.
فریاد کنم - در خانه تا که چراغ می سوزه.

۱۵۳. جانم فدایت

۱۵۴. دردهای ترا- یعنی دردهایی که برای تو می کشم.

۱۵۵. آواز پنهانم به سینه تو نفوذ کند.



ای چراغ از کی می باشه؟
جانانه، نمی رسه آوازم!

افزون بر آهنگ ها و گزیده های فوق، آهنگ بعدی را نیز که با آواز مردان جوان خوانده شده است، ضبط کردم -

پسران:

یار من در قلا ۱۵۶،
با نور سفید من در قلا،
ای بری ۱۵۷ قلا جواری است،
او بری قلا جواری است.
با نور سفید من در قلا.

یادداشت ها:

گل سد (صد) برگ - ظاهراً تیره یی از گل رز وحشی یا باسن رز است. همین گونه گیاه گاهی هم در روستاها به شکل کشت شده - آبی یا مصنوعی یافت می شود. اگر در باره یک گیاه وحشی سخن بگوییم، از اصطلاح «جنگلی» یا «کوهی» کار گرفته می شود. گشت و گذارهای بهاری با برداشتن گل های شگفته در میان مردم ایرانی در آسیای میانه بسیار رایج است. در بسیاری از جاهای تورکستان کودکان به چیدن یکی از گل های تازه - یک گل کوچک زرد - گاگیه (پیاز غاز) می روند، که در سراسر تورکستان «بای چیچک» نامیده می شود. پسانتر هنگامی که لاله ها شگوفان می شوند، بزرگسالان نیز به شکل گروهی به گردش رفته، آن ها را چیده و به خانه می آورند.

بانو پیشیروا، مطالب شایان توجهی را در باره آیین های گشت و گزار و گردشگری روی بهاری گرد آوری کرده و تعدادی آهنگ و آواز ضبط کرده که در این زمان خوانده می شوند. همان طور که در میان

^{۱۵۶}. در قلعه

^{۱۵۷}. این ور/ این سو



تاجیک‌های تورکستان و بخارا و همچنین در میان جمعیت تاجیک‌های تورکی شده تورکستان یک رسم جالب در روستای اسفره (منطقه فرغانه) مانند عید درخت می - «می پول» اروپا دیده شده است.

در فصل شکوفه گل لاله در روز معین، گلچینان برای چیدن لاله‌ها به دشت و دمن‌ها می‌روند. هنگامی با گل‌های چیدگی بر می‌گردند، صنوبر شاخه‌یی را بریده و با گل‌ها می‌آریند که سپس بازدیدگاه عموم مردم مبدل می‌شود. (اطلاعات گردآوری شده از سوی پیشروا دردمندانه هنوز منتشر نشده و تا آن‌جا که من می‌دانم، تنها بخش‌هایی از آن در مقاله او آورده شده است، که در همان زمان در مجموعه‌یی که به افتخار سالگرد ولادیمیر برتلد منتشر می‌شود، جا داده است).

همان‌گونه که با گذشتن از مزارشریف (شهر اصلی تورکستان افغانستان با باشندگان بومی عمدتاً تاجیک) شنیدم، گشت و گزارهای زیر را برای چیدن گل‌ها در بهار به نام «گل‌گردانی» به راه می‌اندازند:

۱) زودرس‌ترین گشت و گزار هنگام شکوفه دادن گل‌های کوچک زرد به نام «گل‌دیک شکن» ظاهراً عنبیه وحشی،

۲) هنگام گل‌دهی «بای چیچک»،

۳) در طول دوره گل‌ها یا لاله‌های سرخ و ۴) هنگام شگوفایی گل‌های گلاب. لاله‌های سرخ از منظر شاعرانه خون [امام] حسین شهید تلقی می‌شود، که در بهار به سطح زمین می‌آید. «گل‌گلاب، آب روی محمد [ص]» است. و بوی گل‌گلاب از بوی معطر او است.

۳. آهنگ زیر برای پرداز یک رویداد راستین که در روستای سفید چهر رخ داده بود، ساخته شده است. دختری به نام زریگم - با نام کوچک زرک - که با دو ستانش از روی پل روی رودخانه می‌گذشتند، از روی پل افتاده، اما نجات یافته بود. در پیوند با این ماجرا، شعر زیر سروده شده یا آهنگی ساخته شده است.

دریای کلانه ۱۵۸ چمچه بازی ۱۵۹ کردیم

^{۱۵۸} در رود بزرگ

^{۱۵۹} شاد و خندان با مشک در رود بزرگ شنا کردیم،



کت ۱۶۰ دخترای خانه ۱۶۱ دست درازی کردیم
 دریا جاله، ۱۶۲ میان دریا جاله،
 زرک به میان دختران سر تاله. ۱۶۳
 دریا موج است، میان دریا موج است،
 زرک به میان دختران سر فوج ۱۶۴ است.
 دریا که کلان شود - خون می طلبد
 دختر که جوان شود - شو ۱۶۵ می طلبد.
 دریای کلان مستی و دیوانه شدی،
 یک چمچه تی ۱۶۶ خون خوردی - آرام شدی؟

اما زمان گذشت. زر بیگم ازدواج کرد. مگر با داشتن شوهر، شیفته مردی شد و معشوقه وی گردید. برای دیدن او از شوهرش که خانه اش نزدیک پل بود، گریخت، رودخانه را پیمود و آن سوی رودخانه گذشت تا به دیدار معشوق خود که در آن جا زندگی می کرد، برود. شعر بومی سروده شده در گذشته که با بدبختی او همدردی می کرد، بعداً این دوره از زندگی او را با لحنی یادآوری می کند که این بار سایه طنز در مثال ارائه شده آشکارا دیده می شود.

ماجرا چنین پایان یافت که عاشق این مهروی پرآوزه سفید چهر شوهرش را کشت و خود با او ازدواج کرد. او هنوز هم زنده است، و اکنون میانسال است و بنابراین هر دو آهنگ نسبتاً در این اواخر ساخته شده اند:

۱۶۰. همرا/ با/ یکجا

۱۶۱. دختران خانه/ دوشیزگان شوهر ناکرده

۱۶۲. جاله - قایق (معمولاً از چهار خز چرم باد پر شده ساخته شده است). این کلمه همچنین به معنای یخ شناور و تگرگ است (زاله).

۱۶۳. با موهای باز.

۱۶۴. پیشتاز/ سرخیل خوبان

۱۶۵. شو/ شوی/ شوهر

۱۶۶. تو/ طرفه این که به زبان روسی هم «تی» می گویند.



رفتن به کوه‌ها داره زر بیگم ۱۶۷،
ریختن به زاوا ۱۶۸ داره زر بیگم،
ایزار بند ۱۶۹ و ۱۷۰ داره زر بیگم،
چشمان سیاه داره زر بیگم،
زلفان خوشنما داره زر بیگم،
عاشق سر راه داره زر بیگم.

(ضبط شده از گفته‌های نظر محمد، باشنده روستای خنج)

یادداشت

(۱) — در مورد چگونگی پل‌های پنج‌شیر در بالا بحث شد (ص ۷). این پل‌ها به گونه‌ی بی‌اند که در هنگام گذشتن از روی آن‌ها تا باشندگان بومی نیز همان‌طور که از این مورد مشخص است، گاهی با خطر افتادن مواجه می‌باشند.

(۲) — چمچه بازی (چمچه بازی) — شنا در امتداد رودخانه، جایی که شناگر با یک دست پوست خز چرمی (مشک) را نگه می‌دارد، و با دست دیگر شنا می‌کند. از این پارو زدن هنگام شنا مستقیم با دست جایی که کف دست به شکل قاشق نگه داشته می‌شود، به همین ترتیب این نوع شنا نام خود را گرفت: چمچه یا چمچه (به گویش مردم پنج‌شیر) — قاشق (چوبی). در تلفظ مردم کابل — چمچه. قاشق آهنی.

(۳) — زاوه/زاوا — نام یک گردنه. برگرفته شده از زای، زاو به معنای پرتگاه. طرفه این که تنگه در زبان مردم پنج‌شیر «قول» (کول) نامیده می‌شود، بی‌توجه به این که آیا در پایین آب هست یا نه (درست مانند زبان یغنا بی «قول»).

۱۶۷. زربیگم باید سر به کوه‌ها بزند،

۱۶۸. زربیگم باید به تنگه زووا پایین برود،

۱۶۹. تنبان/شلوار

۱۷۰. بند تنبان



(۴) - کنم تعریف بشنو

ز خوبان جهانی
سحر در خواب بودم
به سیر بوستانی
نگار ریزه دندان
نشسته سوی دالان
زده سرمه به چشمان
بت ابرو کمائی

نگار نازنینم

به پهلویت نشینم
بده بوسه بگیرم
بت ابرو کمائی

عرقچین زرین را

نهادی بر سر خود
زدی سرمه به چشمان
بت ابرو کمائی

علی جان از فراق

کباب و سینه بریان
که عشقش جا گرفته
به مغز استخوانم

(ضبط شده از گفته های خدا نظر از روستای متاح)

یادداشت

تقسیم این آهنگ - شعر به مصراع‌ها همان‌طور که در پایان آن دیده می‌شود، از سوی کسی به نام علی جان سروده شده است. من همان‌گونه نوشتم که پنجشیری برایم حکایت کرد، البته از دیدگاه زبان پارسی شکل زیر درست‌تر خواهد بود:

کنم تعریف بشنو ز خوبان جهانی
سحر در خواب بودم به سیر بوستانی
نگار ریزه دندان نشسته سوی دالان
زده سرمه به چشمان بت ابرو کمانی
و

(۵) - جوهره ۱۷۱ ارخچین به سر، سرمه به چشمانت ای،
رخ بنما رو رو ۱۷۲، سوی رفیقانت ای.
از تو مه دارم ۱۷۳ امید، خم شود احسانت ای،
جان بدم ۱۷۴ نازنین، پیش دو زلفانت ای.

اعتبار کی بود، از این عمر بی وفا:
جوانی است در گذر - به غفلت هستی چرا؟
موج مزن گیسو را، مرا مکش بیگناه؟
چه چاره سازم صنم، درد بی درمانته؟ ۱۷۵

۱۷۱. دوست/ یار/ نگار

۱۷۲. زود زود/ تیز تیز

۱۷۳. نظر محمد که این شعر را به من گفت، اصرار داشت که مدارم به معنای «ندارم» است. متأسفانه فرصتی برای بررسی شیوع این شکل (در پارسی معاصر به شکل امریه) در گویش در پنجشیر نداشتم.

۱۷۴. بدهم

۱۷۵. بی درمانت را



(ضبط شده از زبان نظر محمد از پنجشیر)

۶) رباعیات با ویژگی های هر گروه قومی در آن ها

اول آناوه ۱۷۶، دوم شوفه سرتیر ۱۷۷.

به عشق آستانه می شوی سیر:

به آستانه گذر کن.

به خوبانش نظر کن،

برفتیم سرحد کوه هزاره:

عجب مردمانی خُش قواره. ۱۷۸

به قد هر یک چنارای مناره

و لیکن مطلقا بینی نداره

د ۱۷۹ خنج است در میریگی سه قوم،

جوانانش همه بُود مست و مستان.

از او تا به جای عبدالله بیگ*،

دو اژدار ۱۸۰ مردمان در پشته ی ریگ.

۱۷۶. عنابه

۱۷۷. سرباز / دلیر / پرشور / سرشار

۱۷۸. خوش سیما / خوشرو

۱۷۹. در

۱۸۰. اژدها



IV. برفتم طرف حاجی آحمدیار ۱۸۱
جوانانش همه بودند بیکار،
زنان شان همه از خانه بیزار،
که دخترایش همه بود رفیق دار.

۷) چیستان ها

می گرده می گرده، جای یک پیسه ۱۸۲ ایستاد می شوه - این چیست؟

پاسخ - آسو/ بیروچ

خرک ۱۸۳ - خرکی جوزی ۱۸۴، نی کاه می خوری نی سوزی ۱۸۵. یک چمچه آبش می دیم ۱۸۶ - می

می پره به بازی. ۱۸۷

پاسخ - آسیاب

پشت - پلاس، سینه - کرواس. ۱۸۸

پاسخ - گیلبا - سرخابی

الا خانک ۱۸۹، بلا خانک، سیاه کونک، دم درازک.

۱۸۱. دهکده احمدیار. حاجی احمد یار - یک خان بسیار تأثیرگذار پنجشیر است که در حکومت امیر حبیب الله خان فقید از دولت افغانستان مزایایی دریافت می کرد.

۱۸۲. پول / سکه*

۱۸۳. الاغ / مرکب

۱۸۴. استوار / محکم

۱۸۵. سبزی / گیاهان

۱۸۶. می دهیم

۱۸۷. رقص

۱۸۸. کرباس / پارچه پنبه یی سفید

۱۸۹. خانه



پاسخ - „یکلاگو“ (نام ظرف آهنی با بینی و دسته یی بلند است که آب را با آن روی آتش می جوشانند).

رنگش به رنگ آسمان، ریسپان ۱۹۰ د کونش آویزان.

پاسخ - سوزن

صندوقک بل بلی ۱۹۱، نی در داره نی کلی ۱۹۲.

پاسخ - تخم مرغ

۷) سناچک ۱۹۳ سرخ پر آردک ۱۹۴ - همین چیست؟ ۱۹۵

پاسخ - سنجد

۸) چیست آن چیست، در خانه کیست: چار بچه، دو دختر - امی خانه کیست؟

پاسخ: خانه فلان شخص.

(در پاسخ به کسی که به روشی متفاوت منتظر سرنخ است، در واقع بعضی از خانه های روستا مشخص شده است و البته تعداد پسران و دختران معما بر این اساس تغییر می کند).

یادداشت ها:

پیسه - سکه کوچک مسی. مقایسه این معما با گونه یی در میان جمعیت تورکی زبان تورکستان (که از سوی نیلفکین در دو گلچین / گزیده او نقل شده است، „گلچین ساراتوف - پارسی“، تاشکند، ۱۸۸۷، ص ۴ و „گلچین“، تاشکند، ۱۸۹۶، ص ۸):

بارادی بارادی تنگه دیک جای نی الادی (پاسخ - عصر)

۲) جوز - متصل، لمس کننده، محکم چسبیده (در گویش های بخارا - تورکستان - جیس).

^{۱۹۰} ریسمان. تار/ نخ

^{۱۹۱} درخشان/ درخشده/ ستاره یی که سوسو می زند

^{۱۹۲} کلید

^{۱۹۳} خز

^{۱۹۴} آرد+ ک

^{۱۹۵} در برخی دیگر جاها مانند بلخ و کابل می گویند: سناچک پرآردک - درونش/ میانش کته مردک. کته - بزرگ.



۴) جیده - سنجد. چیستان بسیار ماهرانه در هم پیچیده شده است: میوه‌های این درخت از نظر ظاهری شبیه خرمای بسیار کوچک با پوستی نازک به رنگ قهوه‌ای قرمز پوشانده شده است، که در زیر آن ماده پودری خشک اطراف خسته آن وجود دارد.

۸) بلا

در دیهه ما یک بچه، ایاز مامد ۱۹۶ نام داشت، می رفت پس کوه. ۱۹۷ در کرد ۱۹۸ جواری رفت طهارت کردن. همون جا شش ۱۹۹ که یک پیره زنی آمد. این پرسیدش کی - «چرا این جا آمدی در ای شوی؟» ۲۰۰. باز ای پیر زن گفت:- «مه آمدیم از برای تو». ای بچه باز گفت - ۵. «مره چی کار داری که این جا آمدی؟». پیر زن گفت که :- «مه از برای مرگ تو آمدیم، که مرگ تو در دست ماست». ای بچه پرسیدش - «تو زن، مه مرد. تو مرا کشته می تانی؟» ۲۰۱ همی زن گفت :- «مرا خدای تعالی حکم کرده از برای کشتن تو». ای بچه پشت دات ۲۰۲، رفت. خیلی راه رفت، پس سیل کرد، دید - زن نی. باز رفت.

۱۰. ای بچه کوه به کوه، باز پس آمد به خانه. مدتی دی ۲۰۳ روز زنده بود، بعد نماز پیشین ۲۰۴ مرد. شانزده نفر پس از همی بچه در ده ما زد، مرد. ده روز پس از همی بچه، یک غلام احمد نام دیدش. پرسید که - «کیستی؟» گفت - «چی کار داری مرا؟» تو براهت مه به راهم».

۱۹۶. محمد

۱۹۷. برای آوردن سبزه

۱۹۸. باغچه

۱۹۹. نشست

۲۰۰. شب/ تاریکی شب/ شب تار

۲۰۱. می توانی

۲۰۲. پشت داد/ پشت به او کرد و برگشت.

۲۰۳. دو

۲۰۴. پس از نماز ظهر



۱۵. دو قدم غلام احمد رفت و پس سیل کرد. ۲۰۵- او آدم گفت: «تو کیستی؟»، ای گفت: «مه بلا استم - همو آدما را مه زدیم». ای باز همی ملا غلام احمد گفت که: «ترا به خدا، به چهار یار ۲۰۶ سوگند است، اگر تو مرا، زن مرا، بچه م ۲۰۷ را، یا معلم را غرض بگیری!»، باز او بلا گفت: «مه به تو کار ندارم، مه به سر کویما؟ آمدیم».

۲۰. همو شب کویما؟ را زد. در بغل چپش زد، همی پنجه های سیاهش جایش ششت. سه روز زنده بود، باز مُرد. کسی را که زد، جای پنجه هایش سیاه ششت. انشاءالله که به این، پنج - شش سال شده. ۲۰۸ یک ده - دوازده روز پیش از این بلا در دهات ما رو با وق ۲۰۹ می زد. مردم می گفت: «الهی خیر ره پیش بیری ۲۱۰، همی وق رو با چیست؟»

۲۵. مردم می گفت: «کدام بلایی نازل می شوه»، سه روز پس همی بلا نازل شد. ای روباه گم شد. دوزاده نفر دوازده تفنگ زدند: «گرس، گرس، گرس!» بعد از آن گم شد. ما مردم یک رسومی داریم که همی رو با در کوی ما وق - وق کرد، یک بلا نازل می شود.

یادداشت

۱) بلا به چم یک موجود ماده اهریمنی که به کودکان و بیشتر به زنان زچه (بانوانی که تازه می زایند)، آسیب می رساند - پیشتر یاد شد (نگاه شود به صفحه ۳۵). در بسیاری از جاها همان اهریمن (احتمالاً در نمایش های باستانی خدایی بودن، الهه تولد و...) آل نامیده می شود، یا ظاهراً در این شکل اصلی آن (احتمالاً در ارتباط با آل - قرمزی، قرمز، در زبان هندی آل - نام گیاه موریندا سیتریفولیا که از ریشه های آن رنگ قرمز استحصال می شود، می باشد؛ این اهریمن در بسیاری از جاها دارای رنگ قرمز است)، یا با همین نام شناخته می شود، اما در ارتباط است با ترکیبی که از زبان مردم ناشی می شود. در میان اشکال مختلف نام ناشی از همان ریشه آل، که نشانگر این موجود

۲۰۵. سیر کرد/ نگاه کرد/ نگریست

۲۰۶. چهار یار پیامبر اسلام/ چهار خلیفه مسلمانان

۲۰۷. بچه ام/ فرزندم/ پسر

۲۰۸. اگر خدا بخواهد (به معنای «خداوند فراموش نگرداند»)، این پنج یا شش سال پیش بود.

۲۰۹. فریاد زدن/ پارس زدن

۲۱۰. بیاری



اهریمنی در مکان‌های مختلف است (عملکردهایش تا حدودی متفاوت در مکان‌های مختلف اما در همه جا به راحتی قابل تشخیص است)، می‌توان به عنوان مثال موارد زیر را یادداشت کند:

گروه آل (جنوبی‌ها)

آل - در میان ترکمن‌ها، پارس‌ها، تورک‌های آناتولی، ارمنی‌های تورک. همین فرم در برخی از مناطق افغانستان یافت می‌شود.

مادر آل - مادر یال، مادر حال، مادر ال: در مزار شریف، کابل و برخی دیگر از مناطق افغانستان.

دیده آل - یهودیان کوه‌های قفقاز.

حال اناسی - کردهای آذربایجان.

آل اناسی - آذربایجانی‌ها.

الک - کردهای ارمنستان، آرامنه.

الی - گرجی‌های کاختی. *

آلا - اسلاوی. (احتمالاً از این رو «الیانچیک»)

آل - زن:

الا - ژن - تالیش‌ها.

ال - پب - داغستانی‌ها.

ال - کریسی - ترک‌ها آناتولیه.

ال - اروادی - آذربایجانی‌ها.

و دیگران.

گره آل - بستی (شمالی‌های)

(از ال باسدی - ال بستی)

ال بستی - قرغیزها (قزاق - قرغیزها و قرا - قرغیزها)، اوزبیک‌ها، تاتارها محلات مختلف باشندگان تورکستان خاوری و مانند آن.

ال بست - وتیاک‌ها.

ال بیس - سیات‌ها و دیگران.



آل مستی - آل وستی - آل مستو و سایر اشکال این چینی آن : - تاجیک های مناطق مختلف در شمال هندوکش.

آل برسی - تاجیک های کوه های نوراتین (منطقه سمرقند).

خال مستی - تاجیک های دره پنجشیر (دامنه جنوبی هندوکش ظاهراً حد نهایی گسترش این شکل تحریف شده تورکی آن به جنوب است). در میان تاجیک ها، شکل آل آن نیز به طور همزمان یافت می شود.

افزون بر نام آل برای این موجود اهریمنی و با گزینه های زیادی که از آن ناشی می شود، می توان نام دیگری را که من در افغانستان به آن برخوردم، ذکر کرد که عمدتاً در میان افغان ها (پشتون ها) کار برد دارد - شیشک. معمولاً در افغانستان این مساله چنین در نظر گرفته می شود که آل و شیشک یکسان هستند، گرچه در کابل با این نظر روبرو شدم که این کلمه برای جادوگر به کار می رود. می توان اشتراکی را میان شیشک افغان و شاشا تالیشی (موجود کوچک جن زنانه که به کودک تازه متولد شده زیان می رساند)* فرض کرد.

افزون بر نام های برشمرده شده در برخی جاهای تورکستان چنان که در میان قزاق - قرغیزها، در میان جمعیت اصلی فرغانه نیز به جای ال بستی نام مارتو به کار می رود. «یکی از باشندگان فرغانه به من گفت: "این نام واقعی او به جای ال بستی است" - کسی که می داند، او را با این نام واقعی اش صدا می کند. »

چورسین. تالیشی (بخش مشهور انستیتیوت تاریخ و باستان شناسی قفقاز، جلد ششم، تفلیس ۱۹۲۶).
گردلیفسکی. از اهریمن شناسی عثمانی (متخصص تبارشناسی ۱۹۱۴، شماره ۲-۱).

وق - وق کردن یا وق کردن (زدن) - جفیدن روباه. در مورد پارس سگ آن ها واژه «جفیدن» را به کار می گیرند. از دیگر افعال صدادار به موارد زیر در پنجشیر برخوردم: طو - طو کردن - زوزه کشیدن (در باره شغال ها)، گر - گر کردن - کلاغ کردن (قورباغه - ماتوک). فعل آخر را می توان با اشکال تورکستانی - تاجیکی آن مقایسه کرد - «کر کردن»، «گری کردن»، «کرست کردن» (کلاغ کردن) - نیز کاملاً صدادار.



در میان دیگر نام‌های صدادار می‌توان به عنوان مشخصه در میان طیف گسترده‌ی بی از مردم نام‌فاخته را ذکر کرد: کویک. در پنجشیر همچنین باور بر این است که او زمانی انسان (زن) بوده و پسر خود را از دست داده است. اکنون (مادر) همیشه به دنبال او است و کوکو می‌کند، و می‌پرسد کجاست: «کو» - «کجاست؟»

۳) جالب این جاست که انتقال قابل مشاهده از تصویر اولیه بلا - یک دیو به «بلایی» به معنی «کدام دیو» جالب است - شکلی که به معنای معمول این کلمه نزدیک می‌شود: «بدبختی» - (بلا).

۹) خالمستی. ۱.

خالمستی آدمه که می‌بیند، خودش مست می‌شود. خودش زن است. موهایش د سنگرایش ۲۱۱ است - کشال است ۲۱۲. سینه‌هایش به زانوهایش کشال است. سنگر هیچ ندارد. واده بی ۲۱۳ که کتیش ۲۱۴ در جنگ شدی - همی طور ۲۱۵ پس تلکش ۲۱۶ کنی. تیلکش که کردی، میفتید. ۲۱۷ کتیش که درگیر شدی، ۵. همی طور می‌افتید، ۲۱۸ خیسته ۲۱۹ نمی‌تاند. ۲۲۰ اگه زور همی آدم نرسید، یک راه ۲۲۱ آه می‌کند، همی آدم از بویش گنگس می‌شود. در وخت ۲۲۲ جنگ

۲۱۱. پاشنه‌هایش / کُری‌های پایش

۲۱۲. کشان / افتاده / آویزان

۲۱۳. وعده بی که / هنگامی که

۲۱۴. همرایش / باهانش / باو

۲۱۵. همین گونه / همین طور

۲۱۶. تيله / هل دادن / پس زدن

۲۱۷. می‌افتد.

۲۱۸. باز / آن‌گاه

۲۱۹. برخاسته

۲۲۰. نمی‌تواند

۲۲۱. یک بار / به یک بارگی / ناگهانی

۲۲۲. وقت



سینه های خود شه در سر شانه هایش گت ۲۲۳ میته. بعد از آن که زورش نر سید، چک می زند. ۲۲۴ همی چک که زد، دیگرهایش می رسد. پس از آن آدمه می خورد.

یک آدم در ملک ما زنش آل بود. وختی که در وخت نان پختن می شد، می برآمد بیرون. باز شویش آمد، اینه گفت: «بگی ۲۲۵، نان بپز!» ای گفت: «مه نان پخته نمی تانم.» ۲۲۶ شویش گفت: «چرا نمی تانی؟» همی آل گفت: «مه دستم می سوزد.» باز شویش گفت: «دیگه زن ها می پزن، تو چرا نمی تانی؟» بعد از آن آمد نزد یک طبیب. او به شویش گفت: «این مادر آل است. تو کتی همی زن ام شب خواب کن، همی دست خوده بُر، باز در نمک دی ۲۲۷ - باز می سوزد، پس از آن خوابت نمی برد. پس از آن از همی زن تو چیزی می بینی.

شو ۲۲۸ شد. شویش می بیند، همی زن از جایش خیست ۲۲۹، کونش در بغل شویش، سرش را در دریا کرد. او ۲۳۰ می خورد. دراز شد مار واری. پس از آن خود ره پست - کری کرد، در بغل شویش خواب شد.

شویش خوده قرار گرفته بود. همی شویش خیست، دست نمکی خوده ششت، باز خواب کرد. صبح روز خیست. ۲۳۱ همین طبیب گفت: «از زنت چی دیدی؟» این مرد گفت: «این همی آل دیدم.» باز همی طبیب گفت ۲۳۲: «تنوره بتوان: در درون تنور» بگو، «نان دی!»

۲۲۳. تکان می دهد/ پرتاب می کند/ می اندازد/ می افشاند.

۲۲۴. چیخ/ داد و فریاد می زند.

۲۲۵. بگیر

۲۲۶. توانم

۲۲۷. بزن

۲۲۸. شب

۲۲۹. برخاست

۲۳۰. آب

۲۳۱. برخاست

۲۳۲. گفت



این زن نان زد در تنور - یک راه تیلکش کرد، سرشه پت کرد. ۲۳۳ باز خودش بیرون رفت، باز پس آمد، سرشه و ۲۳۴ کرد. دید، یک سنگ خرد، یک کلان. همی آدم گفت: «این سنگا ۲۳۵ چیست؟» این طیبب گفت: «سنگ پارس است: در هر چیزی زدی، این طلا می شود، نقره می شود. یک سنگ خودش، یک سنگ چوچه درونش». همین هاره گرفت به یک جا رفت: در یک سنگ زد. سنگ طلا شد. پس از آن هشت نفر (آل) دیگه پیدا شد. اینه روفت کردند ۲۳۶ - ای گریخت. رسید در لب دریای شور، این سنگ هاره گت داد. حالی به دریای شور هست. ده ای زمانه فیل را به دریا گت می کند - زنجیز د کونش، در ۳۵. درون دریا دور می دهد. همی زنجیر ده همو سنگ ها دکه کرد ۲۳۷ - این زنجیر طلا می شوه.

یادداشت

- ۱) از محتوای داستان ارائه شده مشخص است که آلبستی («خالمستی») و آل («خال») در آن به عنوان یک موجود واحد ظاهر می شوند، اما باید یاد آور شوم که در برخی از مناطق پنجشیر ظاهراً تمایل دارند آل (یا «مادر آل») و آلبستی را برای دو موجود مختلف در نظر بگیرند. آلبستی موجودی اهریمنی بوده و آل یک جادوگر زن است. یعنی یک زن از طریق اقدامات ناپاک با کمک نیروی اهریمنی و به دست آوردن قدرت جادویی (او توانایی تبدیل شدن به مار، شب رفتن به محفل جادوگرها و غیره را می یابد).
- ۲) نسخه جالب داستان تازه نوشته شده به قلم پیشیریف در میان تاجیک های تورکستان (در فرغانه در روستای اسفهره) ضبط شده است، که با مهربانی آن را به من ارائه داد. برای مقایسه با نسخه پنجشیر آن را می آورم:

۲۳۳. سر تنور را بست

۲۳۴. باز

۲۳۵. سنگ ها

۲۳۶. این را پیش کردند/ وی را دنبال کردند

۲۳۷. تماس داد



داستان عبدالله خان:

عبدالله خان با ساخت بناهای مختلف شکوه پادشاهی خود را به نمایش گذاشت. هنگامی که هنوز جوان بود، باری اسب خود را برای آب دادن در دریاچه مجاور راند. در آن جا دختری بسیار زیبا را می بیند که کنار کرانه ایستاده است و برای چیزی سخت گریه می کند. وقتی خان از علت غم و اندوه پرسید، دختر می گوید که پدر و مادرش نمی خواهند او را به شوهر دهند و او تصمیم گرفته است تا خودش را غرق کند. عبدالله خان از او پرسید که آیا می خواهد با او ازدواج کند. دختر با کمال میل با خان موافقت کرد، خان او را سوار به پشت اسب خود کرد، او را به شهر برده و با او ازدواج کرد.

عبدالله خان با آن که جوان بود، اما بسیار فربه بود. پس از ازدواج او به سرعت آغاز به کاهش وزن کرد و سرانجام تنها پوست و استخوان از او ماند. یکی از دوستانش که نگران وضعیت او بود، آغاز به پرسیدن از او در مورد دلایل کرد و عبدالله خان تنها می توانست نشان می دهد که لاغری او با عروسی با این دختر آغاز شده است. دوستش گفت: "من یک توصیه به شما می کنم" تنها نترس و همان طور که به تو می گویم انجام ده: شب چراغ روشن کن، همسر خود را بگو چیزی برایت بیاورد و ببین آیا هنگامی که از کنار چراغ می گذرد، سایه دارد؟ " عبدالله خان همان طور که به او گفته شد، عمل کرد و روشن شد که همسرش سایه ندارد. سپس دوستش گفت: "به همسران بگوئید تا گوشت سرخ شده برای شما بپزد و به او کاری بدهید تا او برای مدتی دیگ را ترک کند. در غیاب او یک مشمت نمک درون دیگ بریزید تا غذا بسیار شور شود. خودتان بخورید و او را وادارید تا آن جا که ممکن است، غذا بخورد. شب هنگام آب را از تمام ظروف دور بریزید و با او بخوابید. وانمود کنید که خوابید، اما نخوابید، ببینید او چه خواهد کرد" عبدالله خان این کار را کرد. او به رختخواب رفت. همسرش را در آغوش گرفت. بعد از مدتی او گفت که می خواهد بلند شود تا آب بخورد. عبدالله خان آغاز به نوازش دادن کرد و اجازه نداد بلند شود. بعد از مدتی او به خواب رفت، اما سپس از خواب بیدار شده دید که همسرش همچنان در آغوش او دراز کشیده است و مار با سر همسرش به طرف خندق رفته و آب نوشید، پس از آن بدن مار فرو ریخته و سر همسرش در مکان خود قرار گرفت. و این تا سپیده دم چندین بار تکرار شد. بامداد روز بعد عبدالله خان به دوست خود در مورد آن چه اتفاق افتاده بود، بازگفت. او گفت: "همسر شما یک جن است. به بازار بروید، یک تنور بزرگ (اجاق برای نان پزی) با درپوش بسیار ضخیم بخرید، او را وادار کنید که آن را در زمین جاسازی کند، از چوب زردآلو آتش عظیم در آن برپا کنید (بسیار آتشزای می باشد) و همسران را وادار کنید که فتیر (نان نازک) برای شما بپزد. اگر او گفت که تنور خیلی داغ است، نان



خواهد سوخت، شما به هر حال او را وادار کنید. زمانی که او روی تنور خم شد، او را به آن جا هل دهید، درفش را ببندید و اجازه ندهید او بیرون بیاید، مهم نیست که چطور از شما می خواهد.“

عبدالله خان همین کار را کرد. همسرش از تنور خواستار آزادی شد، و قول داد که به او انواع دانش شگفتی آور را بیاموزد. اما او تسلیم نشد. بنابراین، سه روز روی تنور نشست. هنگامی که پسان ها درب آن را باز کرد، یک قطعه کوچک سرباره سبز در تنور در میان خاکستر پیدا شد. دو ست خان برای او توضیح داد که این همان چیزی است که همسرش به آن تبدیل شده است. - «یک کوزه مسی بردارید و آن را با این سرباره خراش دهید.“ هنگامی که عبدالله خان این کار را کرد، کوزه مسی به طلا تبدیل شد. بنابراین می توانست هر اندازه که می خواهد طلا داشته باشد. عبدالله خان سپس به زودی پادشاه شد و روی طلاهایی که استخراج کرد، همه آن بناهایی را که از او مانده، ساخت.



زندگینامه مولف:

میخائیل استپانوویچ آندره یف (۱۸۷۳-۱۹۴۸) - خاورشناس روسی و شوروی، پژوهشگر فرهنگ توده های آسیای میانه، تبارنگار (اتنوگراف) و زبان شناس - در سال های نخستین زندگانی علمی خود باستان شناس بود.

آندره یف در ۲۴ سپتامبر ۱۸۷۳ در تاشکند پا به گیتی نهاد. وی در جمنازیوم تاشکند تحصیل کرد که از آن در سال ۱۸۸۹ به دانشسرای تورکستان نقل مکان کرد.

او در هنگام آموزش در رشته آموزگاری، از چند گاهی از بخش «قدیمی» شهر تاشکند بازدید می کرد و با گذشت زمان به برخی از طلبه های مدرسه نزدیک شده، از طریق آن ها با خانواده قاضی شریف خواجه و عبیدالله مقصوم، مدرس مدرسه ایشان قلی دادخواه آشنا گردید و او را برانگیخت تا برایش ادبیات عربی - پارسی - تورکی بیاموزد.

او، در طی سال های دانش آموزی بیمار شد و به سپارش پزشکان به کوهسار رفت. هنگامی که در چیمکنت بود، به آئول عشایر قرغیز پیوست و از نزدیک و با دقت شیوه زندگی آنان را بررسی کرد.

پس از آن به سفرهای سامانمندی به ناحیه علیای انگرین، دره فرغانه، قزل قوم ها، فلگار، متچا و دیگر جاها پرداخت.

آندره یف در یکی از سفرهایش به یخچال طبیعی زرافشان رسید و از گردنه ینگی - سبک بازگشت و سپس از شهر سبز به دره حصار، مناطق علیای رود آب خنگاو، به یگناب/ یغناب سفر کرد و از راه اورا - تپه به تاشکند بازگشت.

او پس از فراغت در سال ۱۸۹۳، در خجند به عنوان «مدیر دوره های شامگاهی برای باشندگان ملی بومی» کار کرد و از جاهای مختلف در منطقه تورکستان بازدید کرد، و با پشتکار پیگیرانه به گردآوری داده های باستان شناسی و تبارنگاری پرداخت.



به سال ۱۸۹۴، وی برای کار به عنوان کارآموز زبان های خاوری در دانشسرای تاشکند و مدرسه رئال تاشکند دعوت نامه بی دریافت کرد و به فرمایش این نهاد کتاب درسی بی را در باره زبان اوزبیکی تهیه کرد.

آندره یف در سال های ۱۸۹۴-۱۸۹۶ آموزگار بود.

به سال ۱۸۹۵، نخستین مقاله تبارنگاری به قلم آندره یف در باره بقایای آیین های بت پرستی در میان مردم بومی به چاپ رسید. با سازماندهی محفل دو ستداران باستان شناسی تورکستان در تاشکند (۱۸۹۵) آندریف در کار آن مشارکت پویایی داشت. خستگی ناپذیری، تکاپو، گرایش پیوسته به سفرهای علمی و شناسایی مناطق کمتر شناخته شده از برجستگی ها ویژه او بود.

به سال ۱۸۹۶، پولوفسیف، کارمند وظایف ویژه وزارت کشور، برای انجام بررسی وضعیت و وظایف اسکان مجدد در آسیای میانه و ماورای قفقاز، از سانکت پترزبورگ وارد تاشکند شد. آندریف به توصیه یکی از کارشناسان حوزه تورکستان، نالیوکین، سمت دبیر پولوفسیف را به دوش گرفت. سفرهای او به ماورای خزر و ماورا قفقاز با همین امر مرتبط می باشد. با گذشت زمان آندره یف همکار و همراه پیوسته پولوفسیف شد، مردی با علایق علمی و تمایل به کارهای عملی - فرهنگی.

در جایگاه دبیر پولوفسیف و به دستور وی، آندریف از ایوانف، بازرگان تاشکندی برای او خانه بی در تاشکند خرید و بازسازی شایان توجهی در فضای داخلی این خانه به سبک خاورزمین انجام داد. معمار این دگرگون سازی بورمایستر بود. این خانه در تاشکند به «خانه پولوفسیف» معروف بود. در آینده این خانه سازمان های گوناگونی را در خود جای داد. از جمله مرکز آموزشی برای کنده کاری عامیانه، منبت کاری، کارگاه گلدوزی و... سر از جولای ۱۹۳۷ این خانه موزه صنایع دستی و اکنون موزه هنرهای کاربردی ازبیکستان را در خود جای داده است.

با بازگشت پولوفسیف به سانکت پتر بورگ، آندریف پیشنهاد او را برای کوچیدن به آن شهر پذیرفت، جایی که در پیوند با مشغولیت های علمی خود با برجسته ترین خاورشناسان چون اولدنبرگ، رادولف و زلیمان روابط تناتنگ برپا کرد، که آن ها به گونه بایسته از ارادت او به علم، به ویژه دانش عمیق او در



زمینه زبان ها، زندگی و شیوه زندگانی مردم آسیای میانه قدردانی کردند. وی زمستان سال ۱۸۹۸ را با پولوفسیف در پاریس گذراند و زبان فرانسوی آموخت. وی در پهلوی وظایف رسمی خود، در شعبه خاوری کتابخانه ملی فرانسه سرگرم کار بود. آندره یف در همه این سال ها و پس از آن پیوند خود را با تورکستان نبرید و در آینده مدت درازی در تاشکند زیست و به گردآوری مواد زبانی و تبارنگاری ادامه داد.

به سال ۱۹۰۲ آندریف از راه اوش به سمت پامیر، واخان و اشکاشم رفت و دوباره از همان راه برگشت. ره آورد علمی این سفر انتشار اثر مشترک با پولوفسیف در باره تبارنگاری قبایل اشکاشم و واخان بود. در طول سفر و سپس در روند اقامت خود در تاشکند، آندره یف موفق شد به ویژه برخی از مطالب در مورد زبان یازگولامی را که در آن هنگام تقریباً برای علم ناشناخته بود، گردآوری کند.

به سال ۱۹۰۶ آندریف پس از انتصاب پولوفسیف به عنوان سرکنسول در بمبئی، عازم هند شد. پژوهشگاه علوم به وی مأموریت گردآوری مجموعه های تبارنگاری را سپرد. شیفتگی آندره یف در این راستا با این واقعیت مشهود است که او مجموعه یی از ۱۰۰۰ اثر را به موزه تبارشناسی و تبارنگاری آکادمی علوم اهدا کرده بود. در هند آندره یف زبان های هندی و پشتو را آموخت. [۱] [۲]

به سال ۱۹۰۷ به هنگام تعطیلات آندره یف دوباره وارد آسیای میانه شد و با برادر سرکنسول، پولوفسیف از کاشغر از طریق هیمالیا در امتداد گردنه قراقرم به تبت غربی پیاده رفت و از آن جا با عبور از یارکند، تاشقرغان [چین]، واخان، شُغنان و پامیر خاوری تا دره فرغانه رسید.

به سال ۱۹۱۱ او به عنوان عضو وابسته انجمن جغرافیایی بنگال برگزیده شد. او ترجمان شخصی کنسول و معاون کنسول روسیه در هند و مستعمرات فرانسوی هند و هندوچین (در سال های ۱۹۰۶-۱۹۱۴) بود.

پس از بازگشت به میهن، آندره یف به عنوان بازرس مدارس دولتی در مناطق خجند و جیزاک در منطقه سمرقند گماشته شد.



انجمن جغرافیایی روسیه تهیه نقشه تبارنگاری حوزه تورکستان را به وی سپرد که برای ترتیب آن از کوه‌های نور آتا و سرزمین مجاور کوه‌های قزل قوم بازدید نمود و به سال ۱۹۱۶ به ماتچ سفر کرد.

در هنگام انقلاب اکتبر آندره یف در خجند بسر می‌برد. با برپایی حکومت شوروی در آن جا، وی به عنوان کمیسار آموزش عمومی در منطقه خجند منصوب شد و سپس به تاشکند فرا خوانده شد و در آن جا سازماندهی یک موسسه خاورشناسی به او سپرده شد.

در نوامبر ۱۹۱۸ پژوهشکده خاورشناسی تورکستان در تاشکند آغاز به کار کرد [۳]. نخستین مدیر آن آندره یف بود، که انستیتوت نوپا تا پیمانۀ بسیار به دلیل گزینش ماهرانه استادان، ساختمان‌های خوب، تهیه تجهیزات آموزشی، کتابخانه، مجموعه‌های باستان‌شناسی و سکه‌شناسی و... مدیون پویایی‌های او بود. آندریف خود زبان پارسی و گویش‌های تاجیکی، دوره‌های مربوط به تبارنگاری تاجیک‌ها و دیگر مضامین را تدریس می‌کرد.

کار پرشور آندره یف در پژوهشکده خاورشناسی تورکستان و سپس به عنوان دانشیار و استاد دانشکده خاورشناسی دانشگاه دولتی آسیای مرکزی بیش از بیست سال به درازا کشید. آندره یف هم در زمان جنگ جهانی و هم پس از آن در دانشکده خاورشناسی دانشگاه تدریس می‌کرد و مدتی نیز استاد دانشکده تاریخ بود، جایی که مسوول گروه تبارنگاری نیز بود. به سال ۱۹۲۳، آندره یف به عنوان عضو وابسته دفتر مرکزی مطالعات منطقه‌یی پژوهشگاه علوم برگزیده شد و در سال ۱۹۲۸ به وی مدال طلای انجمن جغرافیایی اعطا گردید.

در همه این سال‌ها آندره یف به طور خستگی‌ناپذیری سفرهای گوناگونی را برای گردآوری و مطالعه مواد تبارشناختی و فولکلور سازمان داد. مجموعه‌های تبارنگاری به موزه اصلی آسیای میانه در تاشکند که در آن زمان سرپرست آن آندره یف بود، و به موزه‌های دیگر فرستاده می‌شدند.

به سال ۱۹۲۱، آندریف به عنوان عضو کمیسیون علمی برای بررسی زندگی مردم بومی تورکستان در جنب شورای کمیساری‌های مردمی اتحاد شوروی تورکستان منصوب شد و برای تهیه نقشه تبارنگاری جمهوری، ریاست یک هیات را به دوش گرفت. به سال‌های ۱۹۲۱-۱۹۲۲، این هیات در مناطق



سمرقند، کته قرغان، جیزاک و خجند کار کرد. به سال ۱۹۲۳، آندریف از قسمت های علیای چیرچیک و در سال ۱۹۲۴ - از ماتچو، قره تگین، حصار و یگناب بازدید کرد.

به سال ۱۹۲۵، هیاتی به رهبری او در مسیر اورا تپه - دره زرفشان - یگناب - گردنه ازناپ - دوشنبه - قره تگین - درواز - دامنه های پامیر - پامیر و آش کار کرد. رو آورد سفرهای هیات علمی جمع آوری غنی ترین مجموعه تبارنگاری شد. آندره یف یکی از گروه دانشمندانی چون زروبین، مالیتسکی، اشانین، سمیونوف و دیگران بود که کار بزرگی را در زمینه گرد آوری مواد مقدماتی برای برگزاری انجمن ملی - دولت مردمان آسیای میانه در سال ۱۹۲۴ انجام دادند.

به سال ۱۹۲۶، آندره یف به عنوان مدیر ارشد کمیسیون شوروی و افغانستان بخش خاورمیانه کمی ساریای خلق در امور خارجه (وزارت خارجه) شوروی از افغانستان بازدید کرد، که با بهره گیری از اقامت خود در این کشور، به گرد آوری اطلاعات در باره زبان و زندگی تاجیک های دره پنجشیر پرداخت.

به سال ۱۹۲۷، آندره یف سفر هیات علمی اعزامی کاوشگری به یگناب و به سال ۱۹۲۹ به دره خوف را رهبری کرد. در ۳۱ جنوری ۱۹۲۹، آندریف به سفارش خاورشناسان برجسته شوروی چون اکادمیسین اولدنبرگ، اکادمیسین برتلد، اکادمیسین شرباتسکی و اکادمیسین کراچکوفسکی به عضویت وابسته آکادمی علوم شوروی - گروه علوم انسانی (گروه علوم شرقی (ایران شناسی)) درآمد.

به سال ۱۹۳۴، آندره یف به پیشنهاد دولت تاجیکستان سفری به منطقه پامیر انجام داد تا مواد تبارنگاری و زبانی قبلاً گرد آوری شده در امتداد دره خوف و سایر دره های مجاور دره پنج را تکمیل کند.

از اواخر سال ۱۹۳۴ تا ۱۹۴۰، آندره یف همچنین مشاور در امور هنری توده های آسیای میانه در موزه هنرها در تا شکند بود. به سال ۱۹۳۶ وی رهبری هیات علمی اعزامی تبارنگاری و هنر شناسی موزه به بخارا و خیوه را بر عهده داشت. به سال ۱۹۳۷، یک هیات دیگر از موزه به روستای نور آتا و شهر مارگیلان (مرغیلان) رفت.



در ۱۰ آگوست ۱۹۳۸ آندره یف به اتهام جاسوسی برای اطلاعات انگلیس دستگیر شد، اما در ۱۱ جون ۱۹۳۹ آزاد شد. [۴]

به سال ۱۹۴۰، او هیات علمی اعزامی کاو شگری را سازمان داد تا مواد گسترده و متنوعی را در مورد تاق/ رواق بخارای قدیم گرد آوری کند. در دوره جنگ جهانی، آندره یف به عنوان کارمند شعبه هند در کار گروه پژوهشکده خاورشناسی پژوهشگاه علوم اتحاد شوروی تاسیس شده در تاشکند، شرکت پویایی داشت.

آندره یف همچنین در نشست های شعب تورکولوژی و آسیای میانه که در تاشکند سازماندهی شده بود، شرکت داشت. به تاریخ ۳ نوامبر ۱۹۴۳، آندره یف به عضویت پژوهشگاه علوم ازبیکستان شوروی برگزیده شد.

در سال های ۱۹۴۴-۱۹۴۷ آندره یف تیم تبارنگاران پژوهشکده تاریخ و باستان شناسی پژوهشگاه علوم ازبیکستان شوروی را رهبری کرد و در سال ۱۹۴۷ به استالین آباد (دوشنبه) کوچید و در آن جا دست اندر کار آمادگی برای گشایش موزه باستان شناسی و تبارنگاری گردید.

از او در حدود ۶۰ اثر منتشر شده است. وی عضو محفل دوستداران باستان شناسی تورکستان، انجمن مطالعات تاجیکستان و توده های ایرانی در بیرون از مرزهای آن، و عضو شاخه تورکستان جامعه جغرافیایی روسیه و چمد سازمان و نهاد دیگر بود.

آندره یف به تاریخ ۱۰ نوامبر ۱۹۴۸ در استالین آباد (دوشنبه) درگذشت. [۵]



ملاحظات:

۱. با ملاحظه اسناد آرشیوی می توان گفت که خدمات آندره یف در هند روی هم رفته با کارهای اطلاعاتی مرتبط بوده و او به عنوان یک افسر اطلاعات در بخش نظامی کار می کرده است.

۲. آندره یف هنگامی که در کنسولگری روسیه در بمبئی حضور داشت، در بازگشت از هند گزارشی را «در باره سازمان اطلاعات انگلیس در هند و کشورهای همسایه» به فرماندار کل تورکستان ارائه داد. وی بر آن بود که در هند اطلاعات انگلیس به دو بخش خارجی و داخلی تقسیم می شود. وی با احترام فراوان در مورد سازمان اطلاعاتی انگلیس سخن می گفت و خاطر نشان می ساخت که «دولت هند بریتانیایی در این زمینه نه از پول و نه از هیچ تلاشی دریغ نمی کند.» دولت به طرز ماهرانه یی از اطلاعات آژانس های اطلاعاتی در باره اوضاع هند و کشورهای همسایه استفاده می کند که به لطف همین کار انگلیسی ها هنوز در هند مستقر اند.

به گفته آندره یف در زمینه اطلاعات خارجی انگلیسی ها بیشتر از نمایندگان قبایل بومی یا همکیشان آن ها برای انجام مأموریت در کشورهای آسیایی بهره می گرفتند. تنها افغان ها (پشتون ها) به افغانستان اعزام می شدند و شیعیان هند به ایران، زیرا پارس ها با سنی ها سازش ندا شتند. به گفته آندره یف در تورکستان روسی آن ها همه را بی تفاوت اعم از مسلمان و هندو می فرستادند، امور متعلق به نمایندگان هر دو مذهب است و پنهان شدن در میان آن ها برای عمال آسانتر است و هیچ گونه سوء ظنی بر نمی انگیزد. آندره یف نام های موفق ترین افسران اطلاعاتی انگلیس را که بارها به تورکستان سفر کرده و بدون این که شناخته شده باشند، به هند برگشته بودند، بر شمرده بود.

گریکوف، سرویس ضد جاسوسی روسیه در سال های ۱۹۰۵ - ۱۹۱۷، «شیدایی جاسوسی و مشکلات راستین» - مسکو، انتشارات МОИФ، ۲۰۰۰.

۳. به سال ۱۹۱۸، هنگامی که ایده ایجاد دانشگاه در تاشکند مطرح گردید، او را فراخواندند تا دانشکده خاور شناسی را سازمان دهد. این گونه رویایی که در پاریس در سرش بود، تحقق یافت. وی همگام با تدریس زبان های تاجیکی و پارسی، دانشکده نه بل که پژوهشکده (انستیتوت) خاور شناسی را پی می ریزد و نخستین مدیر آن می شود. و اگر دانشگاه هنوز استادان حرفه یی نداشت و جامعه یی از محافل



مختلف بود، پژوهشکده خاورشناسی به رهبری آندریف یک نهاد آموزشی تمام عیار بود. دو سال بعد این پژوهشکده به دانشکده خاورشناسی دانشگاه آسیای میانه تغییر شکل داد.

۴. بایگانی سرویس امنیت ملی جمهوری ازبیکستان. پرونده تحقیقات بایگانی شماره پ - ۱۴۰۳۱، ل ۷۸-۷۲.

۵. سرنوشت آندره یف بس غم‌انگیز بود. او سخنرانی‌های درخشان و عطش بی‌پایان به دانش شهره استالین آباد (دوشنبه) شده بود - هم در میان افراد اهل علم و هم در میان زنان. یکی از بانوان که مورد بی‌مهری پیرمرد قرار گرفته بود، بر سرش با تبر کوبید. این گونه زندگی بنیانگذار پژوهشکده خاورشناسی تاشکند و یکی از پرآوازه‌ترین همشهری‌ها ما پایان یافت. با این هم، همسرش، پیسارچیک به کار خود ادامه داد. او که از نوادگان مهاجران لهستانی و مبارز استقلال لهستان در تاشکند بود، سرنوشت سخت شوهرش را در سراسر زندگی خود با او تقسیم کرد. او همچنان برای زندگی در استالین آباد در کنار گور همسرش ماند و به تاشکند برنگشت.



تالیفات اصلی:

- Руководство для первоначального обучения сартовскому языку в Ташкентском реальном училище. Ташкент, ۱۸۹۶ (литогр.);
- Андреев М. С., А. А. Половцов Материалы по этнографии иранских племен Средней Азии. Ишкашим и Вахан. СПб. Сборник Музея Антропологии и Этнографии ۹. ۴۱ с.
- Вещие сны, несколько примет и детская игра «Сорока-ворона» среди некоторых народов, главным образом Средней Азии // ИСКМОПСИП. ۱۹۲۳. Вып. ۲. С. ۱-۳۴;
- Деревянная колонна в Матче // ИРАИМК. ۱۹۲۵. Т. ۴. С. ۱۱۵—۱۱۸;
- Выработка железа в долине Ванча (верховья Аму-Дарьи).- Ташкент, ۱۹۲۶.
- По этнологии Афганистана. Долина Панджшир: (Материалы из поездки в Афганистан в ۱۹۲۶ г.). (Общество для изучения Таджикистана и иранских народностей за его пределами) ۱۰۱ с. Ташкент, ۱۹۲۷;
- По поводу процесса образования примитивных среднеазиатских древних цехов и цеховых сказаний (рисаля) // Этнография. ۱۹۲۷. № ۲. С. ۳۲۳—۳۲۶;
- Краткий обзор некоторых особенностей таджикских говоров: (Материалы). Сталинабад; Ташкент, ۱۹۳۰;
- Язгулемский язык: Таблицы глаголов. Л., ۱۹۳۰;
- О таджикском языке настоящего времени. — В кн.: Материалы по истории таджиков в Таджикистане. Сталинабад, ۱۹۴۵;
- Таджики долины Хуф (верховья Аму-Дарьи). Вып. ۱—۲. Сталинабад, АН Тадж. ССР, ۱۹۵۳—۱۹۵۸. Вып. I. ۱۹۵۳. ۲۴۷ с. [(Труды АН Тадж. ССР, Т. V. Материалы к изучению культуры и быта таджиков. (Институт истории, археологии и этнографии АН Таджикской ССР)]; Вып. ۲. Подготовка к печати, примеч. и доп. А. К. Писарчик. ۱۹۵۸. ۵۲۱ с. (Труды АН Тадж. ССР. Т. I. XI);
- Ягнобские тексты. С приложением ягнобско-русского словаря. Сост.: М. С. Андреев, В. А. Лившиц и А. К. Писарчик. М.—Л., АН СССР, ۱۹۵۷. ۳۹۲ с. (АН СССР. АН Тадж. ССР). — Авт.: М. С. Андреев и Е. М. Пещерова;



Материалы по этнографии Ягноба. (Записи ۱۹۲۷—۱۹۲۸ гг.). Душанбе, «Дониш», ۱۹۷۰. ۱۹۲ с.;

Арк (кремль) Бухары в конце XIX — начале XX в. Душанбе, ۱۹۷۲ (совм. с [О. Д. Чехович](#)).

فهرست آثاری که در باره اندره یف نوشته شده است:

Акрамова Х. Ф. — В кн.: Сборник аспирантских работ кафедры истории СССР ТГУ им. В. И. Ленина. № ۷, Душанбе, ۱۹۶۹. — Авт. статей: Из эпистолярного наследия М. С. Андреева, с. ۱۴—۴۲; М. С. Андреев как археолог, с. ۴۳—۶۰; Об этнографическом наследии М. С. Андреева, с. ۱۰۰—۱۰۷.

Акрамова Х. Ф. Жизнь и научная деятельность члена-корреспондента АН СССР Михаила Степановича Андреева. Душанбе, ۱۹۶۹. ۲۴ с. (АН СССР. Ин-т востоковедения. Тадж. гос. ун-т им. В. И. Ленина).

Акрамова Х. Ф., М. С. Андреев как инспектор народных училищ. — В кн.: Сборник аспирантских работ кафедры истории СССР ТГУ им. В. И. Ленина. Душанбе, ۱۹۶۸, с. ۴۳—۶۸.

Акрамова Х. Ф. Таджиковед М. С. Андреев. — В кн.: Из истории культурного строительства в Таджикистане. Вып. ۲, Душанбе, ۱۹۷۰, с. ۱۱۹—۱۳۰.

Акрамова Х., Акрамов Н. Востоковед Михаил Степанович Андреев: Науч.-биограф. очерк / Под ред. и с предисл. Б. А. Литвинского. Душанбе, ۱۹۷۳.

Андреев М. С. — В кн.: БСЭ. Изд. ۲. т. ۰۱, М., ۱۹۰۸, с. ۱۷; То же: Изд. ۳, т. ۲, М., ۱۹۷۰, с. ۱۷.

Андреев М. С. — В кн.: Крачковский И. Ю. Очерки по истории русской арабистики. М.—Л., ۱۹۰۰, с. ۲۳۷. — То же: Крачковский И. Ю., Избранные сочинения. Т. V. М.—Л., ۱۹۰۸, с. ۱۶۰; ۳۶۶.

Андреев М. С. — В кн.: МСЭ. Изд. ۳, т. ۱. М., ۱۹۰۸, стб, ۴۰۰.

В кн.: Памяти Михаила Степановича Андреева. Сборник статей по истории и филологии народов Средней Азии. Сталинабад, ۱۹۶۰. — Писарчик А. К. Михаил Степанович Андреев (۱۸۷۳—۱۹۴۸), с. ۳—۲۰; Список опубликованных научных работ М. С. Андреева, с. ۲۰—۲۳. (Перечень ۰۴ кн. и ст. за ۱۸۹۳—۱۹۰۸ гг.).



Б. В. Лунин Три памятные даты (К 100-летию со дня рождения академика АН УзССР М. С. Андреева, члена-корреспондента АН УзССР А. А. Семенова, профессора Н. Г. Маллицкого) // *Общественные науки в Узбекистане* № 5, 1973 г.

М. С. Андреев. (Некролог). — «Правда Востока», Ташкент, 1948, 13 ноября.

Михаил Степанович Андреев. (Некролог). — «Коммунист Таджикистана», Сталинабад, 1948, 12 ноября.

Награждение орденом Трудового Красного Знамени за выдающиеся заслуги в развитии науки и техники в связи с 220-летием Академии наук СССР. — «Ведомости Верх. Совета СССР», М., 1945, 11 июля.

Писарчик А. К. Михаил Степанович Андреев (1873—1948) // «Труды (АН Тадж. ССР)», т. 120, Сталинабад, 1960, с. 3—23.

Список ученых трудов М. С. Андреева. — В кн.: Записки об ученых трудах членов-корреспондентов АН СССР по отделению гуманитарных наук, избранных 31 января 1929 г. Л., 1930, с. 2—3. (Перечень 21 кн. и ст. за 1899—1911 гг.).

Документы о деятельности в Индии чиновника для усиления личного состава Главного управления Туркестанского края М. С. Андреева, 22 октября 1907 г. (док. 172—173) // *Русско-индийские отношения в 1900—1917 гг. Сборник архивных документов и материалов.* М., 1999. С. 227—239.

